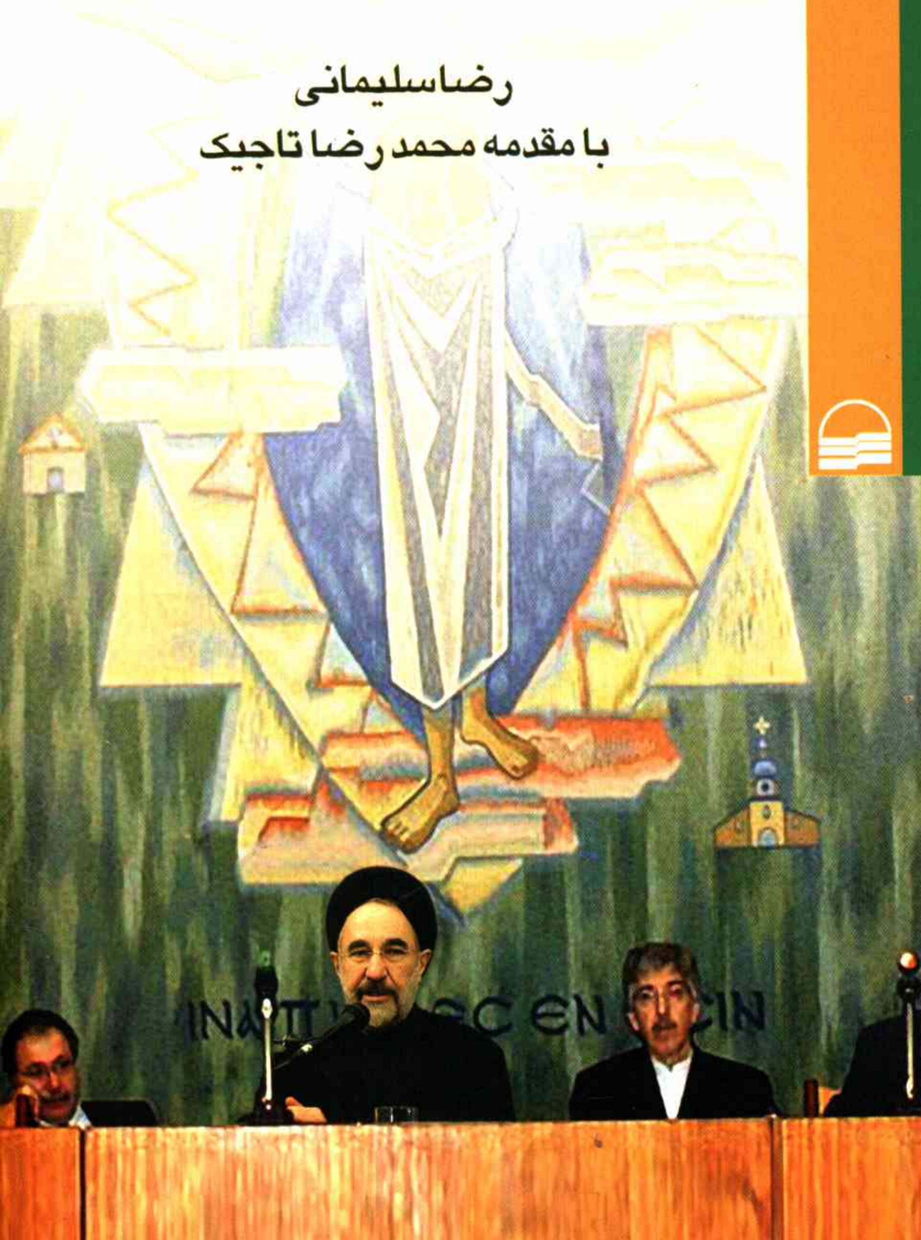
سیاست خارجی دولت خاتمی

دیپلماسی تنش زدایی و گفت و گوی تمدن ها

(۱۳۸۴-۱۳۷۶)

رضاسلیمانی

با مقدمه محمد رضا تاجیک



سیاست خارجی دولت خاتمی

دیپلماسی تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها

(۱۳۸۴-۱۳۷۶)

رضا سلیمانی

با مقدمهٔ دکتر محمدرضا تاجیک

۱۳۸۸



سیاست خارجی دولت خاتمی

دیپلماسی تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها

□ رضا سلیمانی

● طرّاح جلد: حمیدرضا رحمانی ● حروفنگار و صفحه‌آرا: انتشارات کویر، نسرین قدرتی

●لیتوگرافی و چاپ: غزال ● صحافی: کیمیا● شمارگان: ۱۵۰۰ ● چاپ اوّل: ۱۳۸۸

نشانی: تهران کریم‌خان زند، ابتدای قائم مقام فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر

● ص.پ.:۶۴۹۴-۱۵۸۷۵ ●تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ فاکس: ۸۸۸۳۲۲۱۷● قیمت: ۳۶۰۰ تومان

● شابک: ۵-۰۱۴-۲۱۴-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-214-014-5

تقدیم به سه پشتوانهٔ زندگی‌ام...

پدر، مادر

و

همسرم

فهرست

آنچه به نام سیاست خارجی تجربه می‌شود!

محمدرضا تاجیک

انصاف و عدالت به کمک کسانی می‌شتابد که آگاهند
و نه آنان که در انجام وظایف خود غافلند

[۱]

از دیرباز، اندیشمندان عرصه سیاست به‌طور عام، و اندیشه‌ورزان روابط بین‌الملل و سیاست خارجی به‌طور خاص، تلاش کرده‌اند تا به ما بیاموزند که سیاست خارجی، «یک استراتژی یا یک رشته اقدامات برنامه‌ریزی شده است که تصمیم‌گیرندگان یک کشور با هدف نیل به اهداف خاصی که برحسب منافع ملی تعریف شده‌اند، درمقابل کشورها یا پدیده‌های بین‌المللی دیگر به مرحله اجرا می‌گذارند.»(۱) از اینان، همچون روزنا، تصریح و تأکید می‌کنند که کار سیاست‌گذاری خارجی از حساس‌ترین اقدامات سیاسی است. به‌ویژه که این اقدام دربرگیرنده بی‌ثبات‌ترین روابط سیاسی است.(۲) برخی دیگر، همچون تئودور کلمبیس و جیمز ولف، ما را آگاه می‌سازند که سیاست خارجی از دو عنصر بنیادین تشکیل می‌شود: اهداف ملی و ابزار نیل به اهداف مزبور.(۳) جنتلسون، تمایل دارد که به باور ما بنشاند که سیاست خارجی اشاره به فرایند انتخاب دارد و این‌که چگونه یک تصمیم گرفته می‌شود. در این میان، برخی سیاست خارجی را جزئی از سیاست عمومی تعریف کرده و همچون برنارد سی.

کوهن آن را مهم‌تر از دیگر حوزه‌های سیاست دانسته‌اند، زیرا به‌جای منافع خاص، به منافع ملی و ارزش‌های بنیادی‌تر ارتباط دارد.(۴) بعضی دیگر، نگاه ما را معطوف به مراحل اساسی در فرایند سیاست‌گذاری خارجی کرده و از مراحلی همچون: ترجمان ملاحظات منافع ملی به اهداف و غایات خاص؛ تعیین عوامل موقعیتی بین‌المللی و داخلی مرتبط با اهداف سیاست خارجی؛ تجزیه و تحلیل توانایی‌های کشور برای نیل به نتایج مطلوب؛ تهیه یک طرح یا استراتژی در مواجهه با متغیرها و در تعقیب اهداف؛ اتخاذ اقدامات و کنش‌های ضروری؛ بررسی مرحله به مرحله و ارزیابی پیشرفت‌های حاصله درجهت دستیابی به اهداف مطلوب،(۵) سخن گفته‌اند.

اندیشمندانی همچون کنت تامپسون، روی مکریدیس، و نورثج، تلاش کرده‌اند تا ما را با چگونگی ارزیابی تصمیمات سیاست خارجی آشنا نمایند. اینان خطرات اهداف هنجاری در سیاست خارجی و توسل به ملاک‌ها و ابزارهای هنجاری برای ارزیابی تصمیمات سیاست خارجی کشورهای مختلف را به ما یادآور شده‌اند. براساس دیدگاه این اندیشمندان، در دنیای کثرت‌گرایانه ارزیابی و قضاوت درباره تصمیمات سیاست خارجی کشورها براساس ملاحظات اخلاقی خطرناک و به‌شدت غیرقابل پیش‌بینی است. اینان به‌جای رهیافتی هنجاری، رهیافتی عینی ـ ابزاری را برای ارزیابی سیاست خارجی ارائه می‌دهند. رهیافت ارائه‌شده ازسوی آن‌ها بر این فرض مبتنی است که درحال حاضر دولت ـ ملت‌ها مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌المللی محسوب می‌شوند و سیاست خارجی آن‌ها بایستی برحسب کامیابی یا ناکامی آن‌ها در نیل به اهدافی که تعقیب می‌نمایند ارزیابی شود. مطابق دیدگاه آن‌ها، ارزیابی سیاست خارجی مستلزم پیش‌شرط‌های ذیل است:

ـ ارزیابی اهداف سیاست خارجی کشوری خاص؛

ـ تجزیه و تحلیل مخاطرات و تهدیداتی که متوجه اهداف مزبور می‌باشد؛

ـ بررسی خط‌مشی‌ها و تدابیری که جهت کاهش یا رفع مخاطرات مزبور به موارد اجرا گذاشته می‌شوند؛

ـ بررسی دقیق شیوه فرمول‌بندی و تنظیم و تدابیر فوق‌الذکر؛

ـ شناخت ارگان‌های حکومتی مهم که مسئولیت اجرای خط‌مشی‌های اتخاذ شده را برعهده دارند؛

ـ بررسی دقیق امکان دسترسی به تدابیر، شیوه‌ها و ابزار جایگزین؛

ـ ارزیابی موفقیت یا عدم موفقیت کشوری در نیل به اهداف مورد نظر، و شناسایی دلایل آن.(۶)

نورثج، گامی به پیش در ارزیابی تصمیمات سیاست خارجی برداشته و در گام نخست، از ما می‌خواهد که این نکته را مد نظر قرار دهیم که آیا تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی درک دقیق و درستی از آن‌چه که در دنیای خارج رخ می‌دهد دارند؟ و آیا سیاست برمبنای ارزیابی واقع‌بینانه از حقایق قرار دارد؟ در گام دوم، ما را دعوت به یافتن پاسخی بدین پرسش می‌نماید که آیا تصمیمات متخذه با سیر کلی حوادث و نیز با فرصت‌های زودگذر و حتی تصادفی تطابق دارد؟ آیا سیاست از نظر داخلی هماهنگ است یا متعارض و اگر متعارض است، این امر تا چه حد سبب بی‌اعتباری سیاست می‌گردد؟ آیا سیاست خارجی از حمایت افکار عمومی برخوردار است؟ آیا تعهدات مربوطه با منافع و امکانات موجود یک کشور همخوانی دارد (تعهدپذیری در سیاست خارجی براساس توانایی‌ها و امکانات)؟

نورثج، در حاشیه این پرسش‌ها، به ما می‌گوید: مانند تمام امور انسانی، در سیاست خارجی نیز نمی‌توان عامل شانس یعنی وجود یک سلسله شرایط مساعد که هنگام اخذ تصمیم قابل پیش‌بینی نبود را از دور داشت. و چنین نتیجه می‌گیرد که: «اگر تمام این عوامل موفقیت در سیاست خارجی را روی هم بگذاریم ممکن است نتیجه گرفت که چنین سیاستی اگر تا حد امکان مبتنی بر ارزیابی دقیق واقعیات باشد، اگر متناسب با نیازهای درازمدت و کوتاه‌مدت باشد، اگر تا آن‌جا که ماهیت سیاست خارجی اجازه می‌دهد عاری از تعارض باشد، اگر به‌وسیله نیروها و عوامل داخلی و حمایت گردد، اگر به‌وسیله منابع شایسته تکمیل شود و اگر شانس با آن یار باشد محتمل است که به اهداف خود نایل آید.»(۷)

افزون بر آموزه‌های فوق، این اندیشمندان به ما می‌آموزند که تصمیم‌گیری یک

فرایند انتخاب است؛ انتخاب میان گزینه‌های مختلفی که درمورد یک وضعیت خاص دربرابر تصمیم‌گیران یک کشور قرار دارد. تصمیم، معمولاً برمبنای محاسبه سود و زیان انجام یک اقدام صورت می‌گیرد. لکن، تصمیم‌گیری، همچنین نتیجه تلاقی دیدگاه‌های مختلف درمورد شرایط خاص نیز می‌باشد.(۸) و می‌افزایند: تمامی تصمیمات سیاست خارجی در یک بستر ویژه و خاص داخلی تولد می‌یابند. این محیط شامل ارزش‌ها، هویت و تشخص ملی، فرهنگ سیاسی، سنت‌های تاریخی یک جامعه، مقتضیات ساختاری (اندازه، سطح صنعتی‌شدن، شکل حکومت، و غیره)، و امور سیاسی خاصی که در هر زمانی مهم هستند، می‌شود.(۹)

در پرتو این تمهید کوتاه نظری، اکنون با این پرسش‌ها مواجهیم که: آیا مفهوم نقش ملی، که مطابق واژگان هالستی دلالت بر انواع متداول تصمیمات، تعهدات، قواعد و اقدامات مناسب سیاست‌گذاران و وظایفی که یک دولت باید در شرایط گوناگون جغرافیایی و موضوعی ایفا کند، دارد، در بستر گفتمان مسلط سیاست خارجی ما حک شده است؟(۱۰) آیا براساس نظرات گراهام آلیسون[1] و مورتون هالپرین،[2](۱۱) غالب خط‌مشی‌ها و سیاست‌های کشور ما در عرصه خارجی، انعکاسی از منافع متعارض سازمان‌های حکومتی گوناگون، تشکیلات نظامی و شاخه‌های فرعی آن‌ها است؟ آیا در نهاد و نهان تصمیم‌ها و تدبیرهای سیاست خارجی ایران، می‌توان نشانی از متغیرهای ملی(۱۲) یافت؟(۱۳) آیا متغیرهای مؤثر بر سیاست‌گذاری خارجی ما (همچون: متغیرهای شخصیتی؛ متغیرهای بوروکراتیک؛ متغیرهای نقش؛ متغیرهای ملی؛ متغیرهای سیستمیک)(۱۴) حامل و عامل تأثیراتی تعریف و تحدید شده هستند؟ آیا فرایند تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی ما از قواعد عقلایی و سکولار پیروی می‌کند و یا ملفوف در اسطورهای چارچوب (ایدئولوژیک، بوروکراتیک و...) است؟ آیا درک شفاف و واحدی از چارچوب‌ها و هنجارهای ایدئولوژیک و منافع ملی میان نخبگان و نهادهای عرصه سیاست خارجی ما وجود دارد؟ آیا گروه سیاست

---

1. Graham Alison

2. Morton Halperin

۰۸۷۱-۲۲۵۶۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سلیمانی، رضا. سیاست خارجی دولت خاتمی: دیپلماسی تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها (۱۳۸۴-۱۳۷۶)
/ تهران، کویر، ۱۳۸۸.
۲۳۶ ص: ۱۴×۲۱ س م. ISBN: 978-964-214-014-5
فیپا. کتابنامه. نمایه.
دیپلماسی تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها (۱۳۸۴-۱۳۷۶)، خاتمی، محمد، ۱۳۲۲، ایران -- روابط
خارجی -- ۱۳۸۴-۱۳۷۶. ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۸۴-۱۳۷۶.
۹ س ۸ س / ۱۶۵۰ DSR ۳۲۷/۵۵
کتابخانه ملی ایران: ۱۵۹۳۸۶۰

خارجی ایران، دارای تعامل روانی و فکری درون گروهی لازم برای اخذ تصمیمات هستند؟ آیا نظام انگیزشی جامعه ایرانی که در فرهنگ سیاسی آن نهفته و ماهیت فکری نخبگان آن متناسب با یک سیاست خارجی کارآمد و فعال بوده و هستند؟ آیا اهداف و آمال جهانی ایران انقلابی با مقتضیات محیط فراملی و امکانات و مقدورات ملی آن سازگاری داشته‌اند؟ آیا اثرات انباشتی تصمیمات و تدبیرهای سیاست خارجی ایران پس از انقلاب، در طول دوره‌ای مشخص از زمان می‌تواند بسترساز بحران‌های شالوده‌شکن در داخل گردد؟(۱۵)

[۲]

اکنون، اجازه بدهید از رهگذر این تمهید نظری کوتاه، ورودی به دوران هشت ساله اصلاحات داشته باشیم و سیاست خارجی دولت اصلاحات را مورد نقد و بررسی قرار دهیم. بی‌تردید، دوم خرداد، بار دیگر خبر از یک چرخش ژرف در حیات سیاسی - اجتماعی ایرانیان می‌داد. دوم خرداد، «فرجام» و «آغاز» تحولی واسازانه(۱۶) در جامعه ما بود. به‌رغم محفوظ‌ماندن قداست کانون‌ها و اصول بنیادین نظام در فرایند این تغییر و تحول، دقایق و عناصر سازنده و پردازنده ساخت و ساحت جامعه، موضوع قرائتی متفاوت قرارگرفته و گفتمانی نوین در عرصه «سیاست داخلی و خارجی»، تولد یافت. بنابراین، حرکت واسازانه دوم خرداد، صرفاً هجمه‌ای شالوده‌شکن و سامان‌برانداز نبود، بلکه نوعی بازسازی بود که مصالح و تار و پود عمارت جدید خود را نه از برون که از درون جست. واسازی جامعه را با قرائتی متفاوت از آن قرین کرد، اما نه آن قرائتی که بداعتش خبر از یک گسست رادیکال بدهد. جنبش واسازی دوم خرداد، جنبش واردکردن «حاشیه» در «متن» (به‌مثابه مکمل آن) بود. سیاست توجه به «نادیده‌انگاشتگان» و «طردشدگان» بود. لذا، خیل مریدانش «دگر» تعریف‌شدگان جامعه شدند. آنانی که مورد بی‌مهری و بی‌عنایتی واقع شده بودند و در سپهر اندیشه و احساس برنامه‌ریزان زمانه، جایی نداشتند.

دوران بعد از جنگ، از یک‌سو، بستری مهیا برای شکل‌گیری حرکتی واسازانه در

قاعده هرم جامعه شد، و ازطرف دیگر، مجال و افقی برای ارائه قرائت‌های گونه‌گون و اندیشیدن درباره انشاهای متفاوت با متن جامعه و مناسبات آن، فراروی بازیگران رسمی و غیررسمی و آشکار و پنهان گشود. آن‌چه در قاعده جامعه جوان ما می‌گذشت نشان از گسترش و تعمیق نوعی آگاهی و شعور اجتماعی و فرهنگ سیاسی داشت که تبلور محسوس خود را توأماً در چهره‌ای خاص از قدرت و در سیمای کانون‌های متنوع مقاومت دربرابر گفتمان مسلط، یافت. این چهره خاص از قدرت، چهره میکروفیزیک قدرت بود. چهره‌ای که میشل فوکو، به تئوریزه کردن ابعاد و فناوری‌های اعمال آن پرداخت. از منظر فوکو، این چهره از قدرت لزوماً آشکار، فیزیکی، متمرکز و قابل سنجش نیست. با «عاملیت» و «علیت» قرین نیست؛ نوعی کالا و یا مالکیت نیست؛ بلکه نوعی از قدرت است که در ابدان و اذهان تجلی می‌یابد؛ آدمیان را «ابژه» (موضوع شناسا) و «سوبژه» (فاعل شناسا) خود می‌کند؛ در همه‌چیز و همه‌جا هست؛ بیشتر از پایین می‌جوشد تا از بالا؛ سلاحش نه سخت‌افزار نظامی که نرم‌افزار فکری است.

درعین حال، چنین حرکتی، مقاومتی (در شکل پادگفتمان) بود درمقابل قدرتی که از گفتمان‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامت‌گرا و تک‌گفتار ساطع می‌شد. نوعی مقاومت دربرابر قرائتی خاص از جامعه و مناسبات آن. قرائتی که امتیاز انحصاری تألیف متن جامعه را در اختیار گروهی خاص قرار داده بود که نتیجه‌اش چیزی جز یک فرامتن با حاشیه‌ای فراخ و حاشیه‌نشینانی فراوان نبود؛ در حریم آن، بسیاری احساس «خودی» بودن نمی‌کردند؛ در عرصه‌اش، منزل و مأمنی برای خود نمی‌شناختند؛ در سپهر گفتمانش، بازتابی از نیازها و تمایلات خود نمی‌دیدند؛ و در آموزه‌هایش، پاسخی برای سؤالات زمانه خود نمی‌یافتند؛ در پشت و روی جلدش، «نه»ای بزرگ نقش بسته بود؛ نه کس را یارای ورودی نقادانه به حریم آن بود و نه خروجی آزادانه از آن.

اندیشه سیاسی خاتمی، صرفاً در پهنه جغرافیای مشترک میان «سنت و مدرن»، «دیانت و سیاست»، «قدرت و معنویت»،(۱۷) «قدرت و نظارت»،(۱۸) «جامعه مدنی و

مدینة النبی»،(۱۹) «دین و دموکراسی»،(۲۰) «تغییر و ثبات»،(۲۱) «آزادی و عدالت»، (۲۲) «آزادی و دین» (۲۳) ، «آزادی و قانون»، (۲۴) «فرد و جمع»، (۲۵) «کثرت و وحدت»،(۲۶) «اکثریت و اقلیت» (۲۷) قابلیت تئوریزه‌شدن را دارد.

اما چنین گفتمانی، چگونه و از چه راهی وحدت و محدودهٔ خود را به‌دست می‌آورد؟! برای پاسخ‌گویی به این سؤال، به فوکو و لاکلاو رجوع کرده و از یکی از محوری‌ترین مفاهیم آنان درخصوص گفتمان با عنوان «انتظام در پراکندگی»[1] و «نقطه کانونی»[2] بهره می‌بریم. به گمان فوکو، سازواری و سامان‌یافتگی گفتمان، نه براساس اصلی واحد برحسب سوژهٔ مشخص، نه برحسب معیاری مشترک از تولید معنا و نه به‌واسطهٔ پایداری مفاهیم به‌کاررفته در آن و نه با ارجاع به درون‌مایهٔ عمومی، بلکه بر بنیان قواعد مترتب بر تمایزها، و پراکندگی‌ها شکل می‌گیرد. او سازواری گفتمان به این شیوه را انتظام در پراکندگی می‌نامد. از منظر لاکلاو نیز، گفتمان‌ها به‌مثابهٔ سیستمی مترتب بر پراکندگی عمل می‌کنند. آنچه به این پراکندگی انتظام و وحدت می‌بخشد، حضور یک «نقطه کانونی یا گره‌ای» است.

در فضای گفتمانی خاتمی، برای یافتن این قواعد مترتب بر تمایزها و پراکندگی‌ها و این نقطه کانونی که مجموعهٔ پراکنده فوق را به هم گره زده و هویتی واحد را شکل می‌دهد، باید به «اسلام» و «مردم‌سالاری دینی» رجوع کرد. در گفتمان سیاسی وی، «مردم‌سالاری دینی» به‌مثابه یک میدان گفتمانیت،[3] عرصه تجمیع و وحدت این بازی‌های مختلف معرفتی تعریف‌شده و به‌عنوان یک گفتمان هژمونیک، به گزاره‌های خود وجهی جدی بخشوده است. در اینجا، می‌توان به ژیژیک[4] برگشت و مدعی شد که در اندیشه سیاسی خاتمی، «اسلام» بی‌آن‌که خصلت اصلی خود را از دست بدهد، ابزار طرح‌بندی چندین موقعیت و شرایط می‌شود.(۲۸) درواقع، به بیان ژیژیک، میدان گفتمانیت با مداخله «نقاط پوشش‌دهنده»، وحدت و انسجام می‌یابد. عناصر مختلفی

---

1. regulation in dispersion
2. nodal point
3. field of discursivity
4. Zizek

که سازنده میدان گفتمانیت هستند هویت مطلق ندارند، بلکه هویت آن‌ها به وجودشان درون یک مجموعه ارتباطی بستگی دارد. معانی آن‌ها نه با ارجاع به‌معنای مطلقشان، بلکه درارتباط با دال‌های دیگر معین می‌شود. نقطه پوشش‌دهنده، به میدان گفتمانیت تامیت می‌بخشد (یعنی به آن وحدت می‌دهد و مرزهایش را مشخص می‌کند) و بدین‌سان، یک ساخت معنادار به‌وجود می‌آورد. به بیان ساده‌تر، با ساخت‌بندی تعدادی از «عناصر اعلا ـ ایدئولوژیکی»[1] (دال‌های شناور) درون یک حوزه واحد با محوریت یک نقطه مرکزی، اجماع شکل می‌گیرد. این حلقه از معانی، عناصر دیگر را تثبیت می‌کند، شناوربودنشان را تضمین می‌کند و بدین‌سان به مجموعه کلی، معنا می‌بخشد. دال‌های شناور، هویتشان را در مجموعه‌ای از معانی که تحت پوشش نقطه گره‌ای هستند به‌دست می‌آورند. به‌عبارت دیگر، معنای کنونی عناصر را با معنای گذشته آن‌ها هماهنگ می‌سازد. این نقطه، با هماهنگ ساختن معانی عناصر به‌لحاظ تاریخی، میدان گفتمانی را سامان می‌بخشد.

در این بافت گفتمانی، تار و پود نوعی «منظر و مشرب سیاسیِ خاکستری» درهم تنیده می‌شود که از یک‌سو، منطق «کلام‌محور»[2] و «دوانگار متضاد»[3] را برنمی‌تابد؛ از نفرت و شیدایی پرهیز می‌کند؛ گسست و پیوست‌های رادیکال معرفتی را نمی‌پسندد؛ از غوطه‌ورشدن در نظام‌های اندیشگی سیاه و سفید امتناع می‌ورزد، و از جانب دیگر، قرائتی شالوده‌شکنانه و واسازانه از اسلام ارائه می‌دهد؛ اسلام را به‌مثابه یک دال برتر[4] و نقطه گره‌ای و کانونی در عرصه و قلمرو مسائل و مباحث اجتماعی ـ سیاسی مطرح می‌کند (غنای مفهومی و محتوایی چنین دالی، تمامی زوایا و زمینه‌های زندگی آدمی را دربرگرفته،(۲۹) سیاست را همنشین دیانت کرده،(۳۰) هر دو را بر سیمایی عرفانی تزیین نموده، و هر سه را در کنش اجتماعی در منزلِت «تئوری راهنمای عمل» نشانده است)؛ «کلمات رقیق» را برای توضیح و تفسیر «کلمات غلیظ» به‌کار می‌گیرد؛ گفتمان

1. proto-ideological elements
2. logo-centrism
3. binary opposition
4. master signifier

مدرنیته و دموکراسی را از حصار معرفتی غرب رهایی می‌بخشد؛ فراگفتمان‌های انسدادطلب، تمامت‌طلب و متصلب دینی را به چالش می‌کشد؛(۳۱) «واقعیت‌ها» را کنار «ارزش‌ها» می‌نشاند؛ امنیت و آرامش جامعه را در سیمای «مصونیت»، «آزادی»، و «کثرت» و نه «محدودیت»، و «تک‌صدایی» به تصویر می‌کشد؛ و در یک کلام، بر سیاستی نه برمبنای زور و یا منفعت و سود، بلکه بر بنیان اندیشه، معنویت و فرهنگ، تأکید می‌ورزد.

در متن این گفتمان، موضوعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، به‌مثابه امور مستحدث مورد بحث قرار می‌گیرند.(۳۲) از این دریچه، اگر موضوعی مستحدث است، باید به این نکته توجه داشت که زمان و مکان(۳۳) چه تأثیری در آن دارد. افزون بر این، همان‌گونه که در بستر گفتمان امام، اسلام دینی تعریف شده بود که «سیاستش در عبادتش... و عبادتش در سیاستش مدغم است»؛(۳۴) «احکام اخلاقیش هم سیاسی است»،(۳۵) قدرت، در یک رابطه سازواره با معرفت (دینی ـ عرفانی) تعریف شده بود؛ دین پیامبر (اسلام) رسالت «واردکردن یک بُعد معنوی در زندگی سیاسی: کاری کردند که این زندگی سیاسی، برخلاف همیشه، به‌جای آن که مانعی درمقابل معنویت باشد، ظرف آن، طغیان آن باشد»(۳۶) را بر دوش گرفته بود؛ مذهب، هم به‌مثابه فناوری تولید و اعمال قدرت، هم به‌عنوان «راه» و «هدف»، و نیز در نقش شناسنده حقیقت در حوزه سیاسی جلوه‌گر شده بود؛ نوعی هم‌گرایی و تقارن بین نیازهای افراد به تغییرات و دگرگونی‌های نظری با مکتب اسلام تعریف و ترسیم شده بود، در گفتمان خاتمی نیز، «سیاست اخلاقی» جایگزین «اخلاق سیاسی» گشت و «قدرت» در هاله‌ای از مناسبات و روابط انسانی قرار گرفت:

> من معتقدم اگر از نگاه فرهنگ به زندگی انسان نگاه کنیم، همهٔ این مفاهیم عالی (آزادی، حقوق بشر و حق حاکمیت بشر بر سرنوشت خویش)، در عمل و زندگی واقعی انسان، در جایگاه خود قرار می‌گیرد. ... بیاییم یک بار از منظر فرهنگ و معنویت و اندیشه به سیاست و زندگی انسان نگاه کنیم؛ بیاییم به آزادی سیاست از سلطهٔ زور بیندیشیم تا در سایهٔ آن، انسان را آزاد

کنیم؛ بیاییم کاری کنیم که سیاستمداران ما، خردمندان و فرهنگ‌دوستان و آزادی‌خواهان باشند؛ بیاییم طرحی نو درافکنیم و بر پایهٔ علم و دین و معنویت و فرهنگ، بشر را به همزیستی، تسامح، و احترام متقابل به یکدیگر فراخوانیم.(۳۷)

در سپهر اندیشه سیاسی خاتمی، همچنین «جامعه مردمان» جایگزین «جامعه توده‌ای» می‌شود. جامعه مردمان، زیستگاه مردمی آگاه است که آزادند دیدگاه‌های گوناگون خود را ابراز داشته و مسائل را برای بحث و تصمیم‌گیری مطرح نمایند. میلز،[1] چنین جامعه‌ای را در تقابل با جامعه‌ای قرار می‌دهد که در آن، مسائل را دستکاری می‌کنند و بسته‌بندی‌شده بیرون می‌دهند و به مردم می‌گویند که به چه چیزی بیندیشد.(۳۸) درهمین فضای اندیشگی، «جامعةالنبی» نیز جایگزین (حداقل در پاره‌ای از جهات و عرصه‌ها) «جامعه مدنی» در معنای غربی آن(۳۹) می‌شود.

از منظر وی، مدینه الگوی جامعه فاضله انسانیت است که در چارچوب آن: بندگی خدا با حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش جمع شده است؛ تعهد انسان به فضائل الهی و انسانی منافاتی با اختیار انسان و آسودگی او ندارد؛ معنویت و زهد با تلاش برای برخورداری عزیزانه و عادلانه از مزایای دنیا، همخوان و همسوست؛ استبداد فردی و گروهی و حتی دیکتاتوری اکثریت و کوشش درجهت اضمحلال اقلیت در آن، جایی ندارد؛ انسان از آن جهت که انسان است، مکرّم و معزّز است و حقوق او محترم شمرده می‌شود؛ شهروندان صاحب حق در تعیین سرنوشت خود و نظارت بر اداره امور و بازخواست از متصدیان امرند؛ حکومت خدمت‌گزار مردم است نه ارباب آنان؛ و نه سلطه‌گر است نه سلطه‌پذیر.(۴۰)

در چنین جامعه‌ای، «باید اختلاف‌ها را پذیرفت».(۴۱) زیرا چنین جامعه‌ای بیش از هرچیز، یک جامعه مشارکتی است که برمبنای تحمل یکدیگر و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اخلاقی و قانونی آحاد مختلف جامعه و حقوق و وظایف مشخص

---

1. Mils

شهروندان و سازمان‌ها و نهادها تشکیل و استقرار یافته است:

... در جامعه مدنی، سازوکار گردش جامعه در اثر مشارکت، همکاری، همدلی و انتخاب مردم خواهد بود... افراد یا گرایش‌ها و سلایق و منافع مختلف می‌توانند دور همدیگر جمع شوند و خواسته‌های خودشان را تعریف کنند و دقیقاً بدانند که در چه جایگاهی قرار دارند، چه می‌خواهند و چه حقی دارند و برای احقاق این حق چه راه‌هایی را باید طی کنند. این‌هاست که جامعه را جامعه پویا، به‌هم‌پیوسته و جهت‌دار می‌کند.(۴۲)

چنین جامعه‌ای، همچنین جامعه‌ای است که «در آن آزادی در پناه قانون وجود خواهد داشت، منتهی قانونی که آزادی را به رسمیت بشناسد... آزادی بدون قانون یعنی هرج و مرج، قانون بدون آزادی یعنی استیلا و سلطه یک‌جانبه بر جامعه».(۴۳) و می‌افزاید:

وقتی می‌گوییم آزادی، یعنی آزادی مخالف، والا اگر همه کسانی که با قدرت هستند و با قدرت و کسانی که بر سر قدرت هستند موافقند، آزاد باشند، این که آزادی نیست... هنر یک حکومت این نیست که مخالف خود را از صحنه خارج کند. هنر حکومت این است که حتی فرد مخالف را وادار کند که در چارچوب قانون عمل کند. در اینجا یک حق متقابل میان دولت و مردم ایجاد می‌شود.(۴۴)

در نگاهی فراگیرتر، می‌توان گفت در اندیشه سیاسی خاتمی، دین، آزادی و عدالت، سه پایه اساسی یک زندگی سعادتمند هستند. خاتمی، به‌رغم این که پذیرفته است «تاریخ انسان، تاریخ آزادی است و تنها فهم تاریخ به‌مثابه میدان تجلی آزادی است که می‌تواند گذشته را بر ما مفتوح و ما را از آن بهره‌مند سازد»،(۴۵) اما درعین حال، تأکید می‌ورزد که «یکی از فاجعه‌های بزرگ تاریخ بشر این است که دینداری با آزادی روبه‌روی هم قرار بگیرند، که در این‌صورت، هم دین زیان می‌کند، هم آزادی و هم انسانی که شایسته این است که هم دیندار باشد و هم آزادیخواه».(۴۶)

خاتمی، نوعی تفکیک میان مشروعیت رهبران سیاسی و نظام سیاسی قائل

است.(۴۷) وی ایجاد و اجماع مردمی نسبت به نظام را نه در «پیروی از دستورات یا اجبار و فقدان انتخاب»؛ «سنت یا پذیرش بدون اندیشه و برحسب عادت»؛ «بی‌تفاوتی و انفعال»؛ «پذیرش مصلحت‌گرایانه»؛ «پذیرش ابزاری یا رضایت و موافقت مشروط»، بلکه در «موافقت هنجاری»، «موافقت هنجاری آرمانی» (آن‌چیزی که مردم یک جامعه در شرایط آرمانی ـ برای مثال، در شرایطی که تمام دانش مورد نیاز و نیز همه فرصت‌های لازم برای کشف شرایط و نیازمندی‌های دیگران مهیاست ـ موافقت می‌کردند که انجام دهند)، جست‌وجو می‌کند.

وی، همچون پل ریکور، مجذوب و شیفته چندگانگی است و معتقد است که بحث و گفت‌وگو با اندیشه‌های گوناگون امری است ممکن و ضروری. بازتاب ایده «توافق تعارضی»[1] در زمینه اندیشه فلسفی و تجربه سیاسی، در گفتمان وی مشهود به نظر می‌رسد. توافق تعارضی، در بیان ریکور، حاصل بلاواسطه برخوردهای فکری و تجربی میان صورت‌های گوناگون عقاید در فضای عمومی دموکراسی است. به اعتقاد خاتمی، «گفت‌وگو از آن‌رو مطلوب است که مبتنی بر آزادی و اختیار است. در گفت‌وگو نمی‌توان هیچ فکری را به طرف مقابل تحمیل کرد. در گفت‌وگو، به وجود مستقل و حیثیات فکری، اعتقادی و فرهنگی مستقل طرف گفت‌وگو باید احترام گذاشت».(۴۸)

با برداشتی آزاد از هابرماس، گفتمان سیاسی خاتمی را می‌توان گفتمانی مبتنی بر عقلانیت و اخلاق ارتباطی دانست؛ عقلانیتی که بر گفت‌وگو و مفاهمهٔ بین‌الاذهانی و حق انتخاب آزاد و غیر اجباری آدمیان تأکید می‌ورزد؛ عقلانیتی که نویددهندهٔ جامعه‌ای فارغ از سلطهٔ عناصر نظام وحشت و جو ناامنی و بی‌اعتمادی در گفتار و کردار و رفتار است؛ عقلانیتی که مبتنی بر تلاشی مستمر برای درک یکدیگر است؛ و عقلانیتی که برپایهٔ فرصت‌های برابر برای طرفین گفت‌وگو، همسازی، و نه همسانی فرهنگی، و همزیستی مسالمت‌آمیز واحدهای ملی، استوار است.

---

1. consensus confictuel

گفتیم که در تقاطع میان اندیشه‌های سیاسی و آموزه‌های اجتماعی خاتمی، مقوله‌ای به نام «مردم‌سالاری دینی» نهفته است. به بیان دیگر، مردم‌سالاری دینی را می‌توان به‌عنوان چکیده نظام اندیشگی (سیاسی- اجتماعی) خاتمی مورد بحث قرار داد. از منظر خاتمی، «مردم‌سالاری»، تنها برساخته گفتمان غرب نیست، بلکه ریشه در سرزمین معرفتی اسلام نیز دارد. به بیان دیگر، وی بر این عقیده است که با اندکی تأمل و تعمق و تفکر در «متن» و «رونوشت» اصیل اسلامی،(۴۹) می‌توان به زیباترین، لطیف‌ترین، غنی‌ترین و انسانی/ اخلاقی‌ترین چهره این مفهوم دست یافت. از نظر او،

> حق حاکمیت مردم، منافاتی با حق حاکمیت خدا ندارد، بلکه درطول آن است... مردم، مستقیم و یا غیرمستقیم، حاکم اصلی هستند، قدرت‌های اعتباری و منصب‌ها ناشی از اراده مردم است، اگر حکومت و حاکمیت منبعث از مردم است، نظارت مستمر مردم بر حاکمیت نیز، شرط تداوم این حق است... تنها منبع قدرت سیاسی و اجتماعی، مردم هستند؛ یا منبع قدرت و حاکمیت خداست، اما حق حاکمیت را به مردم واگذار کرده است. این روایتی از اسلام است که در این انقلاب پذیرفته شده است.(۵۰)

این بیان، البته بدان معنا نیست که در سپهر اندیشه سیاسی خاتمی می‌توان به تعریف و تحدید مشخصی از مفهوم دموکراسی رسید. زیرا، با اندکی تأمل در نظام اندیشگی وی درمی‌یابیم که مفهوم دموکراسی، از یک‌سو، به یک «دال تهی»[1] و درعین حال لبریز از معانی[2] دلالت می‌دهد، که آنچه به این دال (مفهوم) معنا می‌دهد، همنشینی آن با مدلولی (مصداقی) خاص است. به بیان دیگر، رابطه دال دموکراسی با مدلول‌هایش، یک رابطه قراردادی (نه جوهری) است و بنابراین، هویت مفهومی به‌نام دموکراسی، یک برساخته گفتمانی است. اما از جانب دیگر، به‌نظر می‌رسد که وی پذیرفته است که تمامی تعاریف دموکراسی چیزی مشترک دارند، اما لازم نیست این عنصر مشترک را به‌عنوان ساختار تغییرناپذیری از مقولات درنظر آوریم. در اینجا، وی

---

1. empty signifier

2. rich of meaning

به آموزهٔ «شباهت خانوادگی» ویتگنشتاین نزدیک می‌شود که براساس آن، به جغرافیای مشترک میان این تعاریف به‌صورت شبکه‌ای از ویژگی‌های متداخل و نه فلان «ذات ثابت» نگریسته می‌شود.

اما، با این وجود، با قرارگرفتن در فضای گفتمان سیاسی خاتمی، می‌توان: ۱. این نظریه را که دین (اسلام) به علت خصیصه‌ها و ویژگی‌های ذاتی خود نمی‌تواند پذیرای هیچ‌گونه مناسبات و روابط مردم‌سالارانه باشد، بی‌بنیان اعلام نمود(۵۱)؛ ۲. این نظریه را که نظام «مردم‌سالار» در میان ما نروییده، محصول سرزمین دیگری است، و امکان افشاندن بذر آن در سرزمین ما وجود ندارد، با چالش جدی مواجه نمود؛(۳) این نظریه را که می‌توان نوعی رابطه اینهمانی میان این دو مفهوم (یا گفتمان)، بدون هیچ تصرفی در نظام معانی و نظام مدلولی آنان ایجاد کرد، نیز (به‌عنوان یک نظریه سطحی و ساده‌انگارانه) مردود دانست؛(۴) از تصرف پوزش‌طلبانه (مصادره به مطلوب‌کردن) آن توسط برخی از شبه روشنفکران دینی و یا دین‌سالاران شبه‌دمکراتیک ممانعت به‌عمل آورد؛(۵) یک نظام مردم‌سالار در چارچوب نظام صدقی[1] دینی (اسلامی) تعریف نمود که با مقتضیات زمانه و روح دین همخوانی داشته باشد؛(۶) دموکراسی را مدارا با دیگر اندیشمندان فرض نمود، نه دست‌کشیدن از عقاید خویش (مدارا، با اعتقادورزان است نه با اعتقادات)؛(۷) دین و دموکراسی را مقتضی و ملازم یکدیگر تعریف کرد و معتقد شد که دین بدون دموکراسی و دموکراسی بدون دین، جز به تباهی و گمراهی انسان و جوامع انسانی ره نمی‌برد.(۵۲)

تحقیقاً، بعد از دوم خرداد، جامعه ایرانی، با محیط سیاسی -امنیتی (ملی و فراملی) کاملاً متفاوتی (حداقل در پاره‌ای عرصه‌ها) در مقایسه با دوران پیشین، مواجه شد. بسیاری از دشمنان بیرونی، در جرگه دوستان درآمدند. سیاست تشنج‌زدایی، در دستور کار دولت مستقر قرار گرفت و بر دوستی با اعراب و اروپاییان اصرار ورزیده شد. ضرورت طراحی یک «جامعه امن» بر بنیان روابط و مناسبات سازواره و تعریف و

---

1. truth regime

تحدید شده میان: «ارزش‌ها/ ایده‌آل‌ها» و «واقعیت‌ها»، «منافع» و «مصالح»، «درون» و «برون»، «خودی» و «دیگری»، «فرد» و «اجتماع»، «مردم» و «دولت»، «فرهنگ» و «اقتصاد»، «مذهب» و «سیاست»، «اهداف» و «قدرت» و ... بیش از همیشه اربابان اندیشه و تدبیر ما را به خود مشغول داشت. گفت‌وگوی تمدن‌ها، به‌عنوان پارادایم مسلط درمیان ملل و دول، از منزلت و جایگاهی بس رفیع برخوردار شد. احترام متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز، در متن و بطن گفتمان سیاست خارجی نشستند.

شرایط جدید، زمینه‌های خروج ایران از انزوا و بازتولید قدرت ازدست‌رفته را فراهم ساخت. در این دوران، سویه‌های اصلی سیاست خارجی، به‌عنوان گفتمان «عمل‌گرایی سیاسی ـ فرهنگی» درمقابل «گفتمان عمل‌گرایی اقتصادی» را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

ـ پی‌گیری سیاست فعال منطقه‌ای وتلاش برای ایجاد ثبات در منطقه خلیج فارس؛
ـ گسترش روابط با کشورهای اروپایی؛
ـ مشارکت فعال در سازمان‌های بین‌المللی؛
ـ بازسازی روابط دیپلماتیک با کشورهای گوناگون جهان.

سیاست جدید ایران در این دوره، سیاست تشنج‌زدایی، همزیستی مسالمت‌آمیز و احترام متقابل بود و برای اثبات این اصول در نزد جهانیان، نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها به‌عنوان یک نظریه صلح‌محور و به‌عنوان نوع نگرش جمهوری اسلامی ایران به جهان عنوان گردید. این اصول، در کنار سه اصل عزت، حکمت و مصلحت عمل می‌کردند. در این زمان، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از جنبه اقتصادمحور خارج شده و توسعه سیاسی جنبه اساسی یافت. افزون بر این جنبه که بیش‌تر کاربرد داخلی دارد، در عرصه خارجی نیز، پلورالیسم جهانی که مفهوم آن مخالفت با نظام تک‌قطبی است، و ارتباطات فرهنگی محوریت یافتند.(۵۲)

هدف اصلی در سیاست تنش‌زدایی، تأمین، تقویت، توسعه و تثبیت امنیت و منافع ملی است. این سیاست همچنین حذف زور در روابط بین‌الملل، عدالت، تساوی و هوشیاری در برابر تهدیدات را اصل اساسی خود قرار می‌دهد. بنابراین، گسترش

روابط با کلیه ملت‌ها و کشورهای جهان براساس احترام متقابل و منافع مشترک، نفی هرگونه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و تأکید بر نهادینه‌شدن حقوق بین‌الملل، تلاش درجهت کاهش تشنج در منطقه، تقویت انسجام و وحدت کشورهای اسلامی و غیرمتعهد از جمله اهداف سیاست خارجی این دوران به‌شمار می‌رود.

با گشوده‌شدن تدریجی لوح ملفوف گفتمان خاتمیسم، بسیاری از نقش‌ها (در اینجا، تصمیم‌ها و تدبیرها) امکان تحقق یافتند. خاتمیسم، همراه و همگام با ثبیت خود در عرصه داخلی، تلاش کرد تا دامنه خود را از رهگذر موارد زیر به عرصه‌های خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی) نیز بگستراند: بازگرداندن ثبات به منطقه خلیج فارس، ادغام‌شدن بیشتر و سریع‌تر در اقتصاد سیاسی جهانی و مشارکت بیشتر در سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای از قبیل سازمان ملل، سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان همکاری اقتصادی منطقه‌ای (اکو)؛ گسترش روابط سیاسی و اقتصادی و امنیتی با عربستان سعودی؛ ازسرگیری مذاکرات سیاسی با عراق؛ بهبود روابط با کشورهای خلیج فارس؛ رفع تشنج بین ایران و اتحادیه اروپایی؛ آغاز گفت‌وگوهای جامع و سازنده به‌جای گفت‌وگوهای انتقادی؛ تشکیل کمیته‌های مشترک همکاری ایران و اتحادیه اروپایی در زمینه انرژی، مبارزه با مواد مخدر، پناهندگان و گروه تجارت و سرمایه‌گذاری؛ تصویب عضویت ایران در برنامه اینوگیت (برنامه انتقال نفت و گاز به اروپا)؛ کسب مخالفت کشورهای اروپایی با تحریم اقتصادی و نفتی یک‌جانبه امریکا علیه ایران (نقض قانون داماتو) و سرمایه‌گذاری آن‌ها در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران؛ شروع مذاکرات اتحادیه اروپایی با ایران درباره خاورمیانه و انجام اولین سفر نماینده ویژه اتحادیه اروپایی به تهران؛ ارتقای سطح روابط ایران، انگلیس و نروژ از سطح کارداری به سفارت و مبادله سفیر بین ایران و کشورهای مزبور؛ توسعه روابط با روسیه و تقویت همکاری‌های همه‌جانبه منطقه‌ای و بین‌المللی بین دو کشور؛ حضور فعال در تنش‌های سیاسی ـ امنیتی منطقه، از جمله در حل بحران تاجیکستان، افغانستان و قره‌باغ، و جلوگیری از تغییر مرزها؛ پی‌گیری شکل‌گیری ترتیبات امنیتی قفقاز با مشارکت ایران؛ افزایش پیوندهای اقتصادی بین ایران و کشورهای

مشترک‌المنافع؛ پی‌گیری رژیم حقوقی دریای خزر به‌منظور دفاع و حفظ سهم استحقاقی ایران؛ تقویت کریدور شمال ـ جنوب و امضای موافقت‌نامه همکاری بین ایران، هند و روسیه؛ تلاش برای افزایش فشارهای بین‌المللی بر طالبان و تقویت تحریم بین‌المللی آن؛ همکاری با گروه ۲+۶ سازمان ملل جهت حل بحران افغانستان و حضور مؤثر در اجلاس بن برای تشکیل دولت انتقالی افغانستان پس از طالبان؛ ایجاد و راه‌اندازی گروه صلح قبرس با هدف گسترش حوزه فعالیت ایران در میان گروه‌های صلح‌گرای افغانستان؛ رفع تنش با کشور مصر و ارتقای روابط اقتصادی و فرهنگی با آن کشور؛ رفع تنش با کشور الجزایر، برقراری روابط سیاسی با آن و مبادله سفرای دو کشور.

اما، بی‌تردید، در طول این دوران (از خرداد ۷۶ تاکنون) گفتمان خاتمیسم تنها گفتمان مسلط در عرصه سیاست خارجی نبوده (و نیست). کما این‌که در عرصه داخلی نیز، خاتمیسم هیچ‌گاه به «تنها بازی در شهر» تبدیل نشد. خاتمیسم، در بهترین حالت، همواره یک «خرده‌گفتمان» در میان گفتمان‌های دیگر و یا به تعبیر ویتگنشتاین، یک بازی زبانی در میان بازی‌های زبانی دیگر بوده، و در بدترین حالت، به‌مثابه پادگفتمان گفتمان مسلط در عرصه داخلی و خارجی تعریف شده است. قلمرو آن به اندازه‌ای تنگ و باریک و محدود بوده که بسیاری از تصمیم‌ها و تدبیرها در چارچوب آن مجالی برای تحقق نیافتند. افزون بر این، ناکارآمدی‌های درون‌گفتمانی نیز، راه را برای «رفتن‌ها» و «رسیدن‌ها»ی ممکن و میسور، سخت و ناهموار نموده است. از این‌رو، سیاست خارجی ایران، در این دوران نیز، از نارسایی‌ها و نابسامانی‌های بسیاری در عرصه نظر و عمل رنج می‌برد و در نیل به اهداف و آرمان های اصلاحی خود چندان توفیقی نداشت.

در این کتاب، نویسنده محترم تلاش کرده‌اند تصویری علمی از سیاست خارجی در این دوران ارائه نمایند. در این چارچوب وی ضمن به آزمون گذاشتن برخی تئوری‌های رایج در ورانداز نمودن فکری و عملی سیاست خارجی دولت خاتمی بر آن است تا از گفتمان سیاست خاتمی که راهی معنادار به گفتمان سیاست داخلی

دارد، از منظر توفیق / شکست نسبی رمزگشایی کند. به دیگر سخن نویسنده فارغ از ارزش‌گذاری‌ها و اتخاذ رهیافت هنجاری به بجا یا نابجابودن ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها و دیپلماسی تنش‌زدایی درگفتمان سیاست خارجی خاتمی بر آن است تا عوامل تسهیل‌کننده و بازدارنده خاتمیسم در عرصه خارجی در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را زیر ذره‌بین ببرد و از این رهگذر می‌کوشد رویکرد غیربسیط و چندلایه را در بررسی سیاست‌خارجی تقویت نماید.

پی‌نوشت‌ها

1. Jack Plano and Roy Olton, The International Relations Dictionary (London: Longman Pub., 1988), p.6

۲. جیمز باربر و مایکل اسمیت، *ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل*، ترجمه حسین سیف زاده (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲)، ص۱۴.

3. Theodore Coulombis and James Wolfe, International Relations: Power and Justice (New Jersey: Prentic-Hall, 1981), p.89

4. B.C. Kohn, 1968: 530

5. Plano and Olton, op.cit, p.6

6. Roy Macridis (ed.), Foreign Policy in World Politics (New Jersey: Prentice-Hall, 1976), pp. 28-29

7. F. S. Northedge, The Foreign Policies of the Powers (London: Feber, 1968)

۸. برای فهم شیوه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی می‌توان به روش‌های مختلفی عمل کرد. اصولاً دیدگاه‌های رفتارگرایانه با به چالش کشیدن دیدگاه سنتی دولت محور در سیاست خارجی که قدرت را اصلی‌ترین عنصر در سیاست خارجی می‌دانستند، مقوله تصمیم‌گیری را مورد توجه قرار دادند. رهیافت تصمیم‌گیری بیش از آن‌که یک رهیافت رئالیستی باشد، رهیافتی رفتارگرایانه است. رفتارگرایان، صرفاً نه بر دولت بل‌که بر انواع تصمیم‌گیرندگان که در داخل دولت قرار دارند، تأکید می‌کنند. در این‌جا فرض بر این است که دولت از تصمیم‌گیرندگان تشکیل شده است و اگر این تصمیم‌گیرندگان زنده باشند، می‌توان ضمن مصاحبه با آن‌ها، اولویت‌های سیاست خارجی را درک کرد. بنابراین مطابق رهیافت تصمیم‌گیری، اولاً، می‌توان سیاست خارجی را مشاهده کرد. یعنی خارج از ذهن تحلیل‌گر یک سیاست خارجی وجود دارد که همانا مستقر در رفتار بازیگران است و برای درک این

رفتار می‌توان با آن‌ها مصاحبه کرد. ثانیاً وقتی فرض می‌کنیم سیاست خارجی مجموعه‌ای از تصمیم‌های قابل شناسایی و منسجم است و تصمیم‌گیری نیز یک فعالیت رفتاری است که باید آن را توضیح داده در این صورت با یک رهیافت کاملاً جدیدی مواجه می‌شویم. اسنایدر، به جای تلاش برای فهم رفتار دولت براساس محیط بین‌المللی معتقد است که کلید فهم رفتار دولت‌ها در شیوه تعریف تصمیم‌گیران دولت از موقعیت خودشان نهفته است. بنابراین، مطابق رهیافت تصمیم‌گیری شناخت تصمیم‌گیران سیاست خارجی و روحیه و تعریف آن‌ها از جهان حائز اهمیت ویژه‌ای است.

9. Laura Neack, Jeanne A.K. Hey, Patrick J. Haney, Foreign Policy Analysis: Continuity and Change in Its Second Generation (New Jerset: Prentice-Hall, 1995), p.21

۱۰. هالستی، از نقش‌های مختلفی نام می‌برد. نقش‌هایی از قبیل سنگر انقلاب رهایی بخش، رهبر منطقه، حافظ منطقه، دولت مستقل فعال، حامی جنبش‌های رهایی بخش، عامل ضد امپریالیست، مدافع اعتقادی خاص، دولت میانجی و غیره از جمله نقش‌هایی هستند که کشورهای مختلف در مقاطع مختلف اتخاذ کرده‌اند. (کی.جی. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳)، صص ۱۹۷-۲۰۶.

۱۱. گراهام آلیسون، *شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، ترجمه منوچهر شجاعی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴)

۱۲. مجموعه این متغیرها شامل آن دسته از جنبه های غیر حکومتی یک جامعه که رفتار خارجی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند می‌شود. در واقع، متغیرهای مزبور همان ویژگی‌های ملی یک کشور هستند که رفتار سیاست خارجی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. متغیرهای محیطی از قبیل اندازه، موقعیت جغرافیایی، آب و هوا و منافع، مشخصات جمعیتی، قابلیت‌ها و توانایی‌های کشاورزی، صنعتی و نظامی، نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک کشور و بالاخره منش ملی، تجارب تاریخی، تصورات مشترک و فرهنگ، از جمله متغیرهای ملی اند که رفتار سیاست خارجی دولت‌های ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

Couloumbis and Wilfe, op.cit., pp.94-97

۱۳. مثلاً روحیه افراطی ایرانیان (به تعبیر گراهام فولر) در زمینه‌های مختلف ادبی و هنری خود را نشان داده است و حتی به حوزه رفتار خارجی ایرانیان نیز سرایت کرده است. فولر

می‌نویسد: «اسلوب افراط به لحاظ تاریخی به عرصه سیاست خارجی نیز سرایت کرده است و در قالب نوعی گرایش ایرانی برای پیشی گرفتن بر امکانات عملی تجلی یافته است. فراهم آوردن این امکان که بلندپروازی، شعار و اهداف افراطی بر ظرفیت‌ها و وسایل پیشی بگیرند غالبا به یک فاجعه ملی انجامیده است. (گراهام فولر، قبله عالم، ژئوپلتیک ایران، ترجمه عباس مخبر (تهران)

14. James Rosenau, The Scientific Study of Foreign Policy (London: frances Printer, 1980)

۱۵. روح‌الله رمضانی در کتاب *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، بر این فرض است که «اثرات انباشتی تصمیمات سیاست خارجی رژیم پیش از انقلاب، در طول دوره ای طولانی از زمان می تواند یک علت مستقل وقوع انقلاب باشد». (روح‌الله رمضانی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۲۰.

۱۶. «سازه‌زدایی» و «سازه‌پردازی»، هر دو در آحاد تعریفی این مفهوم کنار هم نشسته‌اند. در هر فرض، واسازی نوعی ساخت‌شکنی است که طی فرایند آن، مناسبات، روابط و گفتمان‌های کلام‌محور و مبتنی بر دوانگاری و سلسله‌مراتب متضاد فرو می‌پاشند. واسازی (deconstruction)، استراتژی دیگری در قرائت متن است که حرکت خود را از سلسله‌مراتبی فلسفی (که در آن دو قطب در مقابل هم قرار می گیرند و با دو مقوله بیان می‌شوند: یکی مورد عامی است که با مقوله «برتر» (Superior) توصیف می‌شود و دیگری مورد خاصی است که با مقوله «فروتر» (inferior) توصیف می‌شود، آغاز می کند. به اعتقاد دریدا، این تقابل‌ها، مهم‌ترین مقولات فکری فرهنگ غربی را شکل می‌دهند. مقوله‌هایی مثل واقعیت/ خطا، سلامت/ بیماری، مذکر/ مونث، طبیعت/ فرهنگ، فلسفه/ ادبیات، گفتار/ نوشتار، جدیت/ بازی.

بنابراین، واسازی به گونه‌ای متن را مورد قرائت قرار می‌دهد که تمایزات مفهومی نویسنده که در متن بر آن تأکید می‌شود، دقیقاً برجسته شده و استفاده متناقض و ناسازگار از بسیاری از این مفاهیم در یک متن به مثابه یک کل، نهی و سرزنش شود. به عبارت دیگر، متن مورد قرائت واقع می‌شود تا به وسیله معیارهای خودش، رد شود؛ استانداردها و تعاریفی که متن به وجود می‌آورد، به صورت واکنشی برای مغشوش کردن و خنثی کردن تمایزهای بنیادین، مورد

استفاده واقع می‌شوند. دریدا، از این روش در برابر هوسرل، روسو، سوسور، افلاطون، فروید و دیگران بهره برده است، اگرچه این روش می‌تواند برای هر متنی به کار رود.

روش واسازی، با آن‌چه دریدا متافیزیک حضور (Metaphsics of Presence) می‌نامد، مرتبط است. چنین روشی در واقع، مجادله دریدا با هوسرل است که تقریباً همچون تمامی فیلسوفان دیگر، بر فرضیه وجود یک عرصه ایقان که قابل دسترسی مستقیم است، اصرار می‌ورزد. «حضور»، خاست‌گاه و شالوده بیش‌تر تئوری‌های ارائه‌شده توسط این فیلسوفان است. در مورد هوسرل، جست‌وجو برای دست‌یازی به صورتی از گفتار ناب، هم‌زمان جست‌وجو برای آن‌چیزی است که بی‌درنگ و بلاواسطه حضور دارد؛ بنابراین، تلویحاً، به واسطه حضوری شهودی و حضور در خود، حضور یقینی غیر قابل تکذیب جلوه می‌کند.

البته دریدا، امکان این حضور را رد می‌کند و در این راستا، عرصه‌ای را که فیلسوفان دیگر، حرکت نظری خود را از آن آغاز می‌کنند، محو می‌کند. دریدا، همچنین به واسطه انکار حضور، زمان حال را در جوهریک زمان تعریف‌پذیر مفرد یعنی زمان «حال»، انکار می‌کند. برای بیش‌تر مردم، زمان حال حوزه‌ای از شناخت است. ما ممکن است از آن‌چه در گذشته روی داده است، از آن‌چه ممکن است در آینده رخ دهد، یا آن‌چه در جایی حادث می‌شود، مطمئن نباشیم، اما بر دانشمان بر زمان حال، این‌جا و اکنون، همان‌گونه که دنیای ادارکی حاضر را تجربه می‌کنیم، تأکید می‌کنیم. دریدا، از رهگذر به چالش کشیدن باوری که پیرامون امکان دسترسی به حضور شکل گرفته، هم پوزیتویسم و هم پدیدارشناسی را به چالش می‌کشد.

هدف از این واژگونی‌ها، صرفاً واژگونی نظام‌های ارزشی نیست؛ چون در این صورت، همان‌طور که دریدا در جای دیگری می‌گوید، فقط نظام قدیمی تقابل‌ها «تأیید» می‌شود، منتهی فقط با این تفاوت که به مقوله پست اهمیت داده می‌شود، بل‌که، نقد واساختی بر آن است که رابطه اصلی میان برتر و پست‌تر را که موجب پدید آمدن افق معنایی ـ امکان به وجود آمدن هرگونه معنای خاص ـ گفتارهای خاص می‌شود، بنا به استعاره دریدا منفجر کند. پس به تعبیر دریدا، نقد واساختی بر آن است که تفسیری از «تفسیر» و ساخت و نشانه و بازیگوشی را ـ تفسیری که در جست‌وجوی «حقیقت یا خاست‌گاهی است که فارغ از بازیگوشی و نظم نشانه باشد» ـ مقابل تفسیر دیگری از تفسیر قرار دهد که «دیگر به سوی خاستگاه باز نمی‌گردد، بل‌که بازیگوشی را تأیید می‌کند و می‌کوشد به ورای انسان و انسان‌مداری برود.»

۱۷. به نظر من، تنها شیوه‌ای که موجب می‌شود فساد قدرت تا حدود زیادی مهار بشود، تلفیق میان معنویت و قدرت است. (خاتمی، *احزاب و شوراها*، تهران: طرح نو، ص ۲۲)

۱۸. قدرت بی‌مهار قطعاً فساد به بار می‌آورد. (سیدمحمد خاتمی، *مردم‌سالاری*، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰)، ص ۴۷.

۱۹. ... جامعه مدنی مورد نظر ما، از حیث تاریخی و مبانی نظری، ریشه در «مدینة النبی» دارد. (سیدمحمد خاتمی، *جامعه مدنی از نگاه اسلام*، در *نسبت دین و جامعه مدنی*، تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۹، ص ۱۷۹)

۲۰. ... با توجه به این‌که جامعه ما یک جامعه دینی است و اکثریت مردم ما به دین پای‌بند هستند، اگر احساس بکنند این موازین دموکراسی و مردم‌سالاری از متن عقیده‌شان برمی‌آید، آن را خیلی راحت‌تر پیاده خواهند کرد. (سیدمحمد خاتمی، *انسان، ملتقای مشرق جان و مغرب عقل*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه)، ص ۸۸.

۲۱. خاتمی به ما می‌گوید: طرد و نفی دین و زندگی مبتنی بر سکولاریسم با بهانه ناسازگاری دین با واقعیت‌های در حال تغییر و یا در مقابل آن انکار کردن واقعیت‌ها و به طبل ارتجاع کوبیدن، هر دو دیدگاه‌های نادرستی هستند. (سخنرانی در همایش گفت‌وگوی تمدن‌ها، مقر سازمان ملل در نیورک، *روزنامه ایران*، ۲۷ مرداد ۱۳۷۹)

۲۲. تجربه بشری به ما آموخته است که زندگی سعادت‌مند باید روی سه پایه استوار باشد: دین‌داری، آزادی و عدالت. (گفت‌وگوی خاتمی با شبکه سی.ان.ان.)

۲۳. پیام ما به دنیای امروز توام کردن دین با آزادی است.... (خاتمی، *مردم‌سالاری*، تهران: طرح نو)، ص ۲۹.

۲۴. ... آزادی به معنی آزادی مدنی و آزادی سیاسی ملازم با قانون است. (سیدمحمد خاتمی، *خاتمی و دانشگاه*، تهران: دفتر نشر و پخش معارف، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۷.

۲۵. ... ما از موضع حکمت معنوی خود، تعارض میان لیبرالیسم فردگرایانه با سوسیالیسم جمع‌گرایانه را سطحی و عارضی می‌دانیم. (سیدمحمد خاتمی، *انسان، ملتقای مشرق جان و مغرب عقل*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۹)، ص ۹۷.

۲۶. ... این امر، ایجاب می‌کند که امت، یکپارچگی و وحدت را در عین پذیرش تکثر مذهبی و نحله‌ای قومی و غیره رواداری و بردباری در درون خانواده و استواری، مقاومت و برخورد

عقلانی با دیگران را مدنظر قرار دهد... (سیدمحمد خاتمی، *انسان، ملتقای مشرق جان و مغرب عقل*، ص ۱۰۴)

۲۷. ... نه دیکتاتوری اکثریت را می‌پذیریم و نه دیکتاتوری اقلیت را... (سیدمحمد خاتمی، *انسان، ملتقای مشرق جان و مغرب عقل*، ص ۲۳۳)

۲۸. به گزاره‌های زیر دقت نمایید:

وحی ریشه‌اش ثابت است؛ اما یک چشمه جوشانی برای همه عصرها و همه نسل هاست. ما دم‌به‌دم در این چشمه، اندیشه خود را می‌شوییم و نو می کنیم. گذشته داشتن، به این معنا نیست که آن‌چه گذشتگان گفته‌اند و هرگونه تلقی از عادت‌های ذهنی تحمیل‌شده بر جامعه را که احیاناً رنگ دین گرفته است، بپذیریم. بدین‌ترتیب، باید به نقد بپردازیم و راه آن هم جز این نیست که بین مایه‌های اصلی ریشه‌دار که ریشه در وحی الهی دارد، با آن‌چه که به نام دین و به نام سنت‌های اجتماعی در جوامع حاکم است، تفکیکی قائل شد. (سیدمحمد خاتمی، سخنرانی، **روزنامه انتخاب**، ش ۹۷، ص ۲)

۲۹. اسلام مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیر توحیدی در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت دارد. (*صحیفه نور*، ج ۲۱، ص ۱۶۵)

۳۰. ...اسلام تمامش سیاست است....سیاست مدن از اسلام سرچشمه می گیرد. (*صحیفه نور*، ج ۱، ص ۶۵)

۳۱. دقایق سازنده و پردازنده گفتمان سیاسی وی، همچون، «آزادی»، «تنوع اندیشه»، «دموکراسی»، «تکثر هویتی و جامعهٔ چند صدایی»، «تحمل دگر»، «سیاست اخلاقی»، «حاکمیت الگوها»، «اقتدار معنوی»، «جامعهٔ مدنی»، «قانون‌گرایی»، «گفت‌وگو»، «تسامح و تساهل»، «احترام متقابل»، نیز تماماً دلالت بر همین منظر و مشرب دارند.

۳۲. ن.ک. به سیدمحمد خاتمی، *احیاگر حقیقت دین* (تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۰)

۳۳. خاتمی در کتاب *بیم موج* می‌نویسد: نقش زمان و مکان در شناخت اسلامی که امام و مطهری‌ها معرف آن بودند و امروز می‌خواهیم مبنای نظاممان باشد تعیین‌کننده است. راه ما راه قرآن است و راهی که قرآن می‌نمایاند از همه راه‌ها محکم‌تر و استوارتر است: إن هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم. اما از این نکته ظریف غفلت نکنیم که پاسخی که قرآن به ما می‌دهد

متناسب با مسائلی است که ما به قرآن عرضه می‌داریم و انسانی که در زمان خود به سر می‌برد مسائلی دارد که انسان دیگر که ذهن او متعلق به زمان‌های دیگر است از آن مسائل اصلاً تصوری ندارد تا در صدد حل آن‌ها برآید. (سیدمحمد خاتمی، *بیم موج*، تهران: سیمای جوان، ۱۳۷۸)، ص ۷۷.

۳۴. *صحیفه نور*، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳۵. همان، ج ۱۳، ص ۲۳.

۳۶. رنتزو، گوئولو، *معنویت سیاسی*، ص ۱۲۱، در میشل فوکو: *یادداشت‌های ایران*.

۳۷. همان.

۳۸. شوارتش، منتل ج.ج.، *ساختارهای قدرت: درآمدی بر علم سیاست*، ترجمهٔ مرکز تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)، (تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۴۳.

۳۹. جامعه مدنی‌ای که ما خواستار استقرار و تکامل آن در درون کشور خود هستیم و آن را به سایر کشورهای اسلامی نیز توصیه می‌کنیم، به طور ریشه‌ای و اساسی با جامعه مدنی‌یی که از تفکرات فلسفی یونان و تجربیات سیاسی روم سرچشمه گرفته و با گذر از قرون وسطی در دنیای متجدد، هویت و جهت ویژه خود را یافته است، اختلاف ماهوی دارد؛ اگرچه الزاماً در همه نتایج و علائم، میان این دو نباید تعارض و تخالف وجود داشته باشد. (سیدمحمد خاتمی، *جامعه مدنی در نگاه اسلام، در نسبت دین و جامعه مدنی*، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۹)، ص ۱۷۸.

۴۰. ن.ک. به سیدمحمد خاتمی، *جامعه مدنی از نگاه اسلام، در نسبت دین و جامعه مدنی*، (تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۹).

۴۱. خاتمی، سخنرانی در سمینار ائمه جمعه و جماعات کشور، ۱۳۷۷/۲/۲۸.

۴۲. خاتمی، سخنرانی در مراسم روز کارگر، ۱۳۷۷/۲/۹.

۴۳. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.

۴۴. خاتمی، پیشین، ۱۳۷۷/۳/۲.

۴۵. علی‌اصغر جقدار، *گفتمان فرهنگی ـ سیاسی خاتمی*، (تهران: انتشارات شفیعی)، ص ۷۶.

۴۶. خاتمی، گفت‌وگو با شبکه سی.ان.ان.، ۱۱ دی ۱۳۷۶.

۴۷. برای فهم روشن‌تر این تفکیک در اندیشه خاتمی، به نظرات هانتینگتون در این عرصه

توجه کنید: هانتینگتون معتقد است، در دموکراسی‌ها مشروعیت رهبران معمولاً بستگی دارد به این‌که تا چه حد می‌توانند انتظارات گروه‌های اصلی رأی‌دهنده را برآورده سازند، یعنی به حدود اقدام آن‌ها. اما مشروعیت نظام بستگی دارد به روال‌های کار، به توانایی رأی‌دهندگان در انتخابات حاکمان از طریق انتخابات. وقتی فرمان‌روایانی که بر سر کار می‌آیند، در مقام اجرا با شکست روبه‌رو می‌شوند، مشروعیت خود را از دست می‌دهند، در نتیجه در انتخابات شکست می‌خورند و حاکمان دیگر جای آنان را می‌گیرند. از دست رفتن مشروعیت اجرایی حاکمان منجر به تجدید و تأیید و تصویب مشروعیت نظام برمبنای روال کار می‌شود. اما در نظام‌های اقتدارگرا، برخلاف نظام‌های تک‌حزبی، بین مشروعیت حاکمان و مشروعیت رژیم فرقی نمی‌توان گذاشت. اجرای بد و اقدام نامناسب، هم به مشروعیت حکم‌رانان لطمه می‌زند و هم به مشروعیت نظام.

۴۸. خاتمی، سخنرانی در دانشگاه اروپایی فلورانس ایتالیا.

۴۹. با توجه به این‌که جامعه ما یک جامعه دینی است و اکثریت مردم ما به دین پای‌بند هستند، اگر احساس بکنند این موازین دموکراسی و مردم‌سالاری از متن عقیده‌شان برمی‌آید، آن را خیلی راحت‌تر پیاده خواهند کرد. (خاتمی، *انسان، ملتقای مشرق جان و مغرب عقل*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه)، ص ۸۸.

۵۰. خاتمی، سخنرانی در دیدار با اعضای ستاد انتخابات ریاست جمهوری در یزد، ۸ آبان ۱۳۷۶.

۵۱. امام خمینی تأکید می‌نمایند: اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است و آن رژیمی که ما می‌خواهیم تأسیس کنیم، یک همچو رژیمی است و با این رژیم‌هایی که الآن هستند تفاوت دارد. احکام اسلام احکامی است که بسیار مترقی است و متضمن آزادی‌ها و استقلال و ترقیات و همه انحای دموکراسی است. محتوای اسلام همه آن معانی است که در عالم ـ به خیال خودشان ـ دموکراسی می‌گویند. اسلام همه این واقعیت‌ها را دارد و ملت ما هم برای همه این واقعیات جنگیده‌اند. (امام خمینی، *اسلام ناب در کلام و پیام امام خمینی*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی)، ص ۱۷.

۵۲. در نگاه ارتجاعی به دین، به سرنوشت و حرمت بشر و نوآوری بی‌اعتنایی می‌شود. این دیدگاه و نیز دیدگاه کنار گذاشتن دین از سرنوشت جامعه (سکولاریسم)، تمام تجربیات ملت ایران در صد سال گذشته را با ناکامی‌های فراوانی روبه‌رو کرده است و اگر به آن بی‌توجهی

کنیم، انقلاب اسلامی نیز شکست خواهد خورد. (خاتمی، سخنرانی در دیدار از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، ۱۳۷۹)

۵۳. مراجعه شود به سخنرانی افتتاحیه کنفرانس اسلامی در تهران، ۹ دسامبر ۱۹۹۷.

پیشگفتار

«سیاست خارجی» به‌عنوان یکی از حوزه‌های مطالعاتی در دیسیپلین روابط بین‌الملل، مقوله بسیط و یکپارچه‌ای نیست که بتوان آن را به‌صورت رابطه تک‌خطی میان اراده کارگزاران و تصمیم‌سازان دستگاه دیپلماسی و کنش در روابط با سایر دولت‌ها مورد بررسی قرار داد. به‌عبارت دیگر هیچ‌گاه هیچ کنش‌گری در عرصه روابط بین‌الملل به کلیه اهداف اعلامی خود نمی‌رسد چراکه ماهیت و کیفیت تعامل هر دولت در جریان اندرکنش با سایر بازیگران تغییر می‌یابد و لاجرم بسامدی برای مطالبات و ایده‌های سیاست خارجی آن تقدیر و تعیین می‌شود که البته بخشی از این محدودیت‌ها به پویش مطالبات و رقابت‌های سیاسی توده‌ها و احزاب موافق و مخالف برمی‌گردد. بنابراین مطالعه این حوزه همواره دو محیط داخلی و بین‌المللی را مقابل هر محقق قرار می‌دهد. به‌عبارت دیگر در هر بررسی و مطالعه‌ای که در حوزه سیاست خارجی صورت گرفته است، دو دسته منابع داخلی و منابع خارجی تعیین‌کننده سیاست خارجی مورد مداقه و تحقیق قرار می‌گیرد.

منابع خارجی، ماهیت و ساختار نظام بین‌الملل را در برمی‌گیرد و منابع داخلی عمدتاً به منابع جمعیتی، شخصیتی، اجتماعی و مدنی یک جامعه سیاسی می‌پردازد. منابع مزبور تنها از منظر «تعیین‌کنندگی» مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند بلکه ممکن است

پژوهشگری به آن‌ها از زاویه «آسیب‌شناسی» بنگرد. به عبارت ساده‌تر همان‌طور که منابع و شرایط مساعد داخلی و خارجی (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) می‌تواند موفقیت یک اولویت در سیاست خارجی را به‌دنبال داشته باشد، درعین حال می‌تواند عملیاتی‌شدن اهداف و خط‌مشی‌های یک دیپلماسی مشخص را نیز با آسیب‌ها و چالش‌های جدی مواجه سازد.

مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ نشان می‌دهد که دستگاه دیپلماسی خاتمی نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده و منابع داخلی و خارجی فراوانی در کامیابی و ناکامی‌های آن دخیل بوده است. به این ترتیب اگر سیاست خارجی دولت ایشان را حلقه ارتباطی میان مسایل داخلی و مسایل بین‌المللی فرض کنیم، در آن صورت منطقی خواهد بود که امکان عملی‌شدن شعارهای وی در عرصه سیاست خارجی را که عمدتاً شامل سیاست تنش‌زدایی و ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌باشند، از منظر چالش ـ فرصت در داخل و خارج مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بدین‌سان هدف نگارنده در این پژوهش بر این موضوع تمرکز خواهد یافت که دستاوردها و چالش‌های سیاست خارجی دولت خاتمی را کشف، توصیف، تبیین و تحلیل نماید.

به این ترتیب سؤالات اصلی این پژوهش براساس چنین هدف و طرحی چنین خواهد بود: عوامل تسهیل‌کننده و بازدارنده تحقق اهداف سیاست خارجی دولت خاتمی در محیط اندرکنش منطقه‌ای و بین‌المللی چه بوده است؟ به‌عبارت دیگر علل کامیابی‌ها و ناکامی‌های دولت وی در عرصه دیپلماسی چه می‌تواند باشد؟ دستاوردها و چالش‌های دستگاه دیپلماسی خاتمی چه بوده‌اند؟

در کنار این سئوالات، دو سئوال فرعی عبارتند از اینکه اولاً منابع داخلی و خارجی تعیین سیاست تنش‌زدایی و طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها چه می‌باشند؟ ثانیاً تفاوت تنش‌زدایی در دوره سازندگی به‌عنوان آغاز راه این سیاست با تنش‌زدایی در دوره اصلاحات چیست؟

پاسخ به سؤالات اصلی فوق، فرضیه اصلی پژوهش را مشخص می‌نماید: عوامل تسهیل‌کننده داخلی (وجود جامعه مدنی در درجه اول و ضرورت‌های اقتصادی در درجه دوم)، استقبال منطقه‌ای و جهانی از دیپلماسی تنش‌زدایی و طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها به‌ویژه در چهار سال اول ریاست جمهوری خاتمی از علت‌های اصلی توفیق دیپلماسی وی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌است. درمقابل برخی موانع در سه سطح مزبور چالش‌هایی را دربرابر پیشرفت سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگو با کشورهای منطقه و دنیای غرب به‌ویژه در دور دوم ریاست جمهوری وی ایجاد کرده است.

فرضیه فرعی این پژوهش می‌گوید براساس تئوری صلح دموکراتیک و پیوند میان سیاست داخلی و خارجی، تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها در برون تداوم تسلط گفتمان اصلاحات و دموکراسی در درون است. فرضیه فرعی دیگر این است که هرچند آغاز سیاست تنش‌زدایی در دوران اصلاحات به دوره سازندگی برمی‌گردد، لیکن یک تفاوت اساسی میان این دو دوره وجود دارد: اصلی‌ترین انگیزه طرح سیاست تنش‌زدایی در دوران خاتمی برخلاف دوره هاشمی نه مقتضیات و نیازهای اقتصادی بلکه تحولات سیاسی داخلی ازجمله شکل‌گیری گفتمان جامعه مدنی است.

در تشریح پیشینه پژوهش‌هایی از این دست باید خاطرنشان کرد که ادبیات سیاسی موجود به‌ویژه باتوجه به بدیع و جدیدبودن موضوع تحقیق نسبتاً ناچیز است. درعین حال به‌طور مختصر برخی آثار را که به نوعی به موضوع سیاست خارجی خاتمی پرداخته‌اند، مرور می‌نماییم. یکی از پژوهشگرانی که در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قلم‌فرسایی کرده است روح‌الله رمضانی در کتابی تحت عنوان «*چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*» است. این کتاب مشتمل بر مجموعه مقالات نگارنده درخصوص سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب تا بعد از دولت سازندگی است. هرچند این کتاب در یکی از فصول خود تحت عنوان «*چرخش در سیاست خارجی ایران: به سوی صلحی دموکراتیک*» به برخی ابعاد سیاست خارجی خاتمی می‌پردازد، اما با اکتفاء به توضیح نظری دیپلماسی

خاتمی در قالب تئوری صلح دموکراتیک، به این مبحث به‌طور مبسوط و به‌عنوان یکی از گفتمان‌های مستقل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مقایسه آن با دوره‌های گفتمانی قبلی نمی پردازد. مسأله بعدی این است که کتاب مزبور در زمانی تألیف شده است که هنوز چشم‌انداز روشنی از چالش‌های احتمالی پیش روی سیاست خارجی خاتمی وجود ندارد به این‌ترتیب قابل فهم است که چرا نگارنده به آینده سیاست خارجی خاتمی به‌طور افراطی خوشبین است. کتاب مهم بعدی در این زمینه کتاب علیرضا ازغندی تحت عنوان «*سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*» است. این کتاب همانند کتاب رمضانی سیاست خارجی ایران را بعد از انقلاب اسلامی طی دوره‌های گفتمانی مورد بررسی قرار می‌دهد با این تفاوت که بررسی گفتمانی دوره خاتمی به آن اضافه می‌شود و از این جهت کامل‌تر است. نکته مهم دیگر در بررسی این کتاب بررسی یکی از دو مؤلفه اصلی سیاست خارجی خاتمی یعنی دیپلماسی تنش‌زدایی هم از لحاظ بین‌المللی و هم در رفتار خارجی ایران در دوره هاشمی و خاتمی است البته در این میان نگارنده به تفاوت این دیپلماسی در دوران سازندگی و اصلاحات نمی‌پردازد. نکته مثبت دیگر این کتاب بررسی آسیب‌شناسانه دستگاه دیپلماسی و وزارت خارجه جمهوری اسلامی به‌طور کلی در یکی از فصول است لیکن چالش‌های سیاست خارجی خاتمی را به‌طور مستقل مورد بررسی قرار نمی‌دهد. عنوان کتاب بعدی «*ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحبنظران*» است که به‌صورت مجموعه مقالات طی دو جلد توسط مهدی ذاکریان در بهار ۱۳۸۰ جمع آوری شده است. امتیاز بزرگ این کتاب جمع آوری دیدگاه‌های مختلف و بعضاً با رویکرد چالش ـ فرصتی در ارزیابی دیپلماسی خاتمی است لیکن یکی از کمبودهای این کتاب که با دقت در سال انتشار آن مشخص می‌شود این است فاکتور حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات و چالش‌هایی که این حادثه در راه سیاست خارجی دولت خاتمی ایجاد کرده است، مورد غفلت قرار گرفته است. درخصوص مقالات منتشر شده در این زمینه در نشریات تخصصی و عمومی نیز باید گفت که مهمترین مسأله، عدم اشراف آن‌ها به کلیت موضوع سیاست خارجی خاتمی و پرداختن به آن از

زوایای مدنظر خود می‌باشد. به‌عبارت دیگر مقالات موجود در این زمینه از نبود انسجام تئوریک و رعایت ترتیب تاریخی رنج می‌برند. بنابراین تلاش نگارنده حول این محور متمرکز شده است که با جمع‌آوری حجم متنوعی از مطالب کتب و مقالات مرتبط با موضوع و با ارائه چارچوبی تحلیلی ـ توصیفی، گامی درجهت توسیع و گسترش ادبیات مربوط به بررسی سیاست خارجی خاتمی برداشته شود.

بدین‌سان شاید مناسب‌ترین روش در مطالعه حوزه فوق، روش کتابخانه‌ای و استفاده از منابع مکتوب باشد. درعین حال تلاش شده تا به منابع خبری داخلی ازجمله خبرگزاری جمهوری اسلامی و تلکس ویژه واحد مرکزی خبر، منابع خارجی مانند شبکه تلویزیونی سی.ان.ان و زد.دی.اف و نیز برخی مصاحبه‌ها و اظهارنظرهای رسمی تأثیرگذار بر روند پیشرفت پژوهش توجه شود. ابزار پژوهش نیز عبارت است از متن فیش‌های جمع‌آوری شده در جریان تحقیق که در یک ترتیب موضوعی و تاریخی در کنار یکدیگر متن پژوهش پیش رو را به‌وجود آورده است.

مسأله بعدی این است که چه حوزه زمانی و مکانی برای بررسی سیاست خارجی خاتمی انتخاب شده است؟ از لحاظ زمانی کاملاً بدیهی است که فاصله زمانی خرداد ۱۳۷۶ تا شهریور ۱۳۸۴ انتخاب شود تا دو دوره ریاست جمهوری وی مورد بررسی قرارگیرد. منظور از محدوده جغرافیایی پژوهش پیش رو، دولت‌ها و مناطقی هستند که سیاست خارجی و اندرکنش خاتمی درقبال آن معنا و مفهوم پیدا می‌کند. اساسی‌ترین سئوالی که در این بخش مطرح می‌شود آن است که چرا در سطح منطقه‌ای کشورهای حاشیه خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی انتخاب شده است؟ به‌عبارت دیگر چرا در این پژوهش به مناطقی مانند آسیای مرکزی و قفقاز یا مناطق اشغالی و لبنان و سوریه توجه نمی‌شود؟ در سطح فرامنطقه‌ای نیز این سؤال درخصوص علت توجه ویژه به اتحادیه اروپا و آمریکا و غفلت از بقیه مناطق جهانی مطرح می‌شود.

علت انتخاب دولت‌های عرب خلیج فارس و عدم توجه به فلسطین و لبنان آن است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با درنظرگرفتن ماهیت ضد اسرائیلی

آن دراین خصوص ثابت و استاتیک عمل می‌کند و بنابراین به منظور پرهیز از مباحثی که به بررسی نسبت میان منافع ملی و آرمان‌های ایدئولوژیک می‌پردازد، از بررسی سیاست خارجی خاتمی در این حوزه صرف نظر شده است. علاوه بر این همان‌گونه که در فصل چالش‌های پیش روی سیاست خارجی خاتمی آمده است مسأله حمایت ایران از گروه‌های مقاومت اسلامی صرف نظر از ترکیب سیاسی دولت با توجه به ماهیت جمهوری اسلامی ایران، به اصل ثابتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی مبدل شده است. علت انتخاب آمریکا و حوزه اروپا در بررسی سیاست خارجی فرامنطقه‌ای خاتمی به این مسأله برمی گردد که در شرایط پس از فروپاشی شوری و ایجاد ساختار تک ـ چندقطبی (تک‌قطبی از لحاظ نظامی و چندقطبی از نظر اقتصادی) در نظام بین‌الملل، رفتار خارجی ایران لاجرم تحت تأثیر کنش آمریکا و اروپا قرار گرفته است. بنابراین جایگاه سیاسی ـ اقتصادی آمریکا و اروپا در جهان امروز و فشارهای سیستماتیک آن‌ها در تعیین رفتار خارجی دولت‌ها علت انتخاب آن‌ها در بررسی سیاست خارجی خاتمی در سطح فرامنطقه‌ای قلمداد می‌شود.

باتوجه به مطالب ذکر شده، فصل‌بندی و سازماندهی پژوهش پیش رو از الگوی پیش رو تبعیت می‌کند: در فصل اول تلاش شده است چارچوبی تئوریک به منظور تحلیل سیاست خارجی دولت خاتمی سامان داده شود. به‌عبارت دیگر نگارنده در این فصل درصدد است تا از یک‌سو با اشاره به برخی تئوری‌های مرسوم در عرصه سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، چارچوب‌مند نماید و مناسب‌ترین تئوری را در این زمینه برگزینند و ازسوی دیگر با رویکرد تحلیل گفتمانی، گفتمان سیاست خارجی ایشان را مورد واکاوی قراردهد.

در فصل دوم، نگارنده تلاش کرده است تا دو مؤلفه اصلی سیاست خارجی اعلامی دولت خاتمی یعنی *سیاست تنش‌زدایی* و *طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها* را تشریح و تبیین نماید. در این فصل بررسی منابع سیاسی ـ اقتصادی تعیین‌کننده سیاست تنش‌زدایی در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز بررسی ضرورت‌ها و بایسته‌های طرح گفت‌وگوی تمدنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

فصل سوم، فصلی است که در آن نگارنده با گواه‌گرفتن برخی شواهد از جمله افزایش حجم مبادلات تجاری ـ اقتصادی، سیاسی ـ فرهنگی و نظامی جمهوری اسلامی با سایر کشورها پس از دوم خرداد ۷۶ و در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، قصد دارد برخی موفقیت‌های سیاست خارجی دولت خاتمی را نشان دهد. در این بررسی عربستان سعودی در سطح منطقه‌ای و ایالات متحده آمریکا و اروپا در سطح فرامنطقه‌ای نقش مرکزی را به عهده دارند.

در فصل چهارم، نگارنده تلاش کرده است تا با تقسیم‌بندی انواع موانع داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و با تأکید بر تنوع و تکثر این موانع نشان دهد که چرا و چگونه آرمان‌های سیاست خارجی صلح‌جویانه خاتمی به‌تدریج در گذار از دوره اول ریاست جمهوری به دوره دوم با برخی مشکلات و چالش‌ها مواجه شده‌است. البته ذکر این نکته ضروری است که برخی از این موانع و چالش‌ها، تاریخی و همیشگی بوده و در هر دو دوره ریاست جمهوری ایشان وجود داشته است. به‌طور خلاصه نگارنده در این فصل درصدد است تا ضمن احترام به دستاوردهای سیاست خارجی خاتمی، گوشه‌هایی از ناکامی‌های دیپلماسی وی و علل آن را پیش روی خوانندگان قرار دهد.

در فصل پنجم نیز به یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی اکتفاء شده و البته راه برای هرگونه قضاوت و انتقادی درخصوص شکل و محتوای پژوهش پیش رو بازمانده است.

۱

مباحث و چارچوب تئوریک

الف. تطبیق سیاست خارجی دولت خاتمی بر تئوری‌های روابط بین‌الملل

باوجود این که قانون اساسی چارچوب راهبردی سیاست خارجی را مشخص کرده است، ولی هنوز میان صاحبنظران و تحلیلگران مسایل سیاسی درمورد ماهیت و عوامل تعیین کننده سیاست خارجی اجماع نظری حاصل نشده است. هر کس براساس ایستارها و رویکردهای مختلف، ارزیابی‌های متفاوت و گاه ضد و نقیض ارائه می‌دهد و رفتار جمهوری اسلامی با جهان خارج را با کمک گرفتن از نظریه‌های مطرح شده در روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار داده و درنهایت به نتایج مختلفی دست پیدا می کنند. بسیاری از پژوهشگران آرمان گرا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را حتی در دوره خاتمی و تسلط گفتمان اصلاحات در درون و صلح در برون، ماهیتاً *ایدئولوژیک* تلقی می کنند و در نهایت اعتقادی به متحول‌شدن رفتار خارجی جمهوری اسلامی در دهه اخیر ندارند. این درحالی است که ایده اعلامی خاتمی در سیاست خارجی درخصوص گفت‌وگوی تمدن‌ها، طرحی مبتنی بر درک واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد است.[1]

در این فصل تلاش خواهد شد تا نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین تئوری از میان تئوری‌های روابط بین‌الملل به‌منظور تحلیل سیاست خارجی دولت خاتمی انتخاب و تشریح‌شود. هرچند دراین زمینه جای هرگونه اشکال، نقدو ابداع همچنان بازخواهد بود:

۱. مکتب آرمان‌گرایی (ایده‌آلیسم)

آرمان‌گرایان، گروهی از سیاستمداران و متخصصان روابط بین‌الملل بودند که در سال‌های پس از جنگ جهانی اول با هدف جلوگیری از جنگ جهانی دیگری سعی داشتند با نگاهی خوش‌بینانه به نظام بین‌المللی، نوعی جامعه آرمانی و صلح‌جوی قانونمند را جایگزین هرج و مرج و خشونت‌های حاکم بر روابط بین‌الملل سازند. از نظر آرمان‌گرایان، انتقال از وضع طبیعی که در آن جنگ و بی‌عدالتی حکمفرماست، به وضعیت مدنی و منطقی و صلح از طریق سازوکارهای حقوقی و ایجاد سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان پشتوانه اجرایی شان کاملاً ممکن و میسور است. این فرض در نظریه آرمان‌گرایان جایگاهی محوری دارد که در سطح جامعه یا دولت ملی، منافعی هماهنگ درجهت استقرار صلح وجود دارد که مبتنی بر نفع افراد در وجود دنیایی صلح‌آمیز است. به همین دلیل از جمله اصول اساسی نظریه آرمان‌گرایان، حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خویش بود.[۲] آرمان‌گرایی در مرحله آغازین تکوین نظریه روابط بین‌الملل ظهور کرد. به گفته ادوارد هالت کار از اساتید دانشگاه روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۳۰، روابط بین‌الملل از دل جنگی بزرگ و مصیبت‌بار سربرآورد. ویرانگری جنگ جهانی اول موجب جستجوی هنجارها و نهادهای بین‌المللی در قالب میثاق جامعه بین‌الملل و چارچوب امنیت دسته جمعی ساخته دست بنیانگذاران آن جامعه گردید.[۳]

از این منظرسیاست خارجی جمهوری اسلامی تا قبل از ظهور خاتمی ایدئولوژیک و نه آرمان‌گرایانه بوده‌است. به‌عبارت دیگر در رشته روابط بین‌الملل، ایدئولوژیک‌بودن لزوماً به‌معنای آرمان‌گرابودن نیست . چراکه مفهوم مرکزی آرمان‌گرایی همنوایی دولت‌ها با سازوکارها و نهادهای بین‌المللی است. این به آن معناست که مکتب آرمان‌گرایی در روابط بین‌الملل، نگرش حقوقی و تشکیلاتی قوی دارد درحالی که براساس شواهد و مصادیق موجود، جمهوری اسلامی ایران تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل، توجه کافی و مؤثری به ضوابط و مقررات سازمان‌های بین‌المللی نداشت، بلکه برعکس در قالب سیاست تجدید نظرطلبانه نسبت به نظام

بین‌الملل کاملاً بدبین بود و با اعتقاد جزم‌گرایانه به نظریه توطئه، از نورم‌های بین‌المللی فاصله زیادی داشت.[۴] توجه ویژه دولت خاتمی به ساختارها و نهادهای بین‌المللی به‌ویژه سازمان ملل متحد و یونسکو و اعلام سیاست تنش‌زدایی و ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها حاکی از این بود که جمهوری اسلامی درصدد ادغام در هنجارها و نورم‌های بین‌المللی است.

از آنجایی که استدلال اصلی قائلین به آرمان‌گرابودن سیاست خارجی دولت خاتمی، طرح ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها و توجه به سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ازسوی وی بوده است، لذا در ادامه طرح مزبور را در چارچوب تئوری آرمان‌گرایی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها هم در نحوه نگاه به نظام بین‌الملل و هم در بنای انتولوژیک خود، به شدت تحت تأثیر رویکردهای آرمان‌گرایانه است. خاتمی در سخنرانی خود در فروردین ماه ۱۳۷۷ درباره جامعه مدنی جهانی بر مسأله به‌رسمیت شناخته‌شدن حق استقلال ملت‌ها و رفتار برابر با آن‌ها تأکید کرد[۵] که این دیدگاه حاکی از اعتقاد وی به‌جایگزین‌شدن بازیگران تمدنی و ملت‌ها به‌جای بازیگران قدرتمند دولتی است.

خاتمی برخلاف رویکرد ساموئل‌هانتینگتون که معتقد به درگیری میان ملت‌ها و گروه‌های تمدنی در صحنه سیاست جهانی است،[۶] به برداشتی مشارکت‌جویانه میان ابناء و نهادهای بشری به‌منظور اعتلای قدرت و ظرفیت بشری توجه می‌نماید. وی با دیدگاهی رمانتیک و عرفانی اظهار می‌دارد که:

«بشر گرچه در اثر پیشرفت دانش و فن، بر قدرت تصرف خود در طبیعت افزوده است... و راه‌های تازه‌ای را برای راحت‌تر زیستن و بیشتر برخورداربودن یافته است، نه‌تنها (اما) عدالت اجتماعی را قربانی کرده است، بلکه حداقل امنیت زندگی معنوی و مادی را نیز از غالب انسان‌ها دریغ داشته است».[۷]

درمقابل نگرش بدبینانه هانتینگتون که همزیستی فرهنگ را یک اجبار و حاکی از وضعیت اجتناب‌ناپذیر می‌داند، خاتمی آن را تجلی توحید (کثرت درعین وحدت)

می‌داند. به نظرهانتینگتون، در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، هیچ تمدن جهانگیری وجود نخواهد داشت، بلکه دنیایی خواهد بود با تمدن‌های گوناگون که هریک ناگزیر از همزیستی با دیگران است. درحالی‌که خاتمی با تأکید بر گفت‌وگوی میان تمدن‌ها و ملت‌ها به فرجام همزیستی مسالمت‌آمیز دولت‌ها خوشبین است.

بنابراین یک قضاوت می‌تواند این باشد که پس‌زمینه‌های ذهنی خاتمی در ایده و طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی وی، نشان می‌دهد که با توجه به کاربست علمی مفاهیم آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، سیاست خارجی ایران تا قبل از دوم خرداد به الگوی واقع‌گرایی بیشتر نزدیک بوده است تا بعد از آن به‌ویژه آن‌که از منظر برخی صاحبنظران حوزه سیاست خارجی ایران مانند روح‌الله رمضانی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران دولت خاتمی به‌سوی *صلحی دموکراتیک* و مردم‌سالارانه در حرکت بوده‌است.[۸] تئوری صلح دموکراتیک، نظریه‌ای است که لیبرالیسم در روابط بین‌الملل آن را براساس نگاه خوش‌بینانه خود به برقراری صلح از گذر تحول دموکراتیک در درون جوامع سیاسی مطرح می‌کند. براساس این نظریه نظام‌های دموکراتیک با یکدیگر نمی‌جنگند بلکه با یکدیگر تعامل و گفت‌وگو می‌کنند. بدین‌سان راه‌حل برقراری صلح جهانی حرکت به سوی دموکراسی در درون خواهد بود.

نکته پایانی این بخش که در راستای اثبات فرضیه معتقدان به آرمان‌گرایی در سیاست خارجی خاتمی ارائه می‌شود عبارت است از این‌که برخلاف مفروض واقع‌گرایان مبنی بر انفکاک حوزه سیاست داخلی از حوزه سیاست خارجی، یکی از خطوط محوری نظریه آرمان‌گرایی در روابط بین‌الملل، پیوند میان حوزه سیاست داخلی و سیاست خارجی است.[۹] این درحالی است که در تئوری صلح دموکراتیک خاتمی، مواردی مانند جنگ و نزاع در عرصه بین‌الملل ریشه در تنش‌های داخلی دارد.

در طراحی سیاست خارجی دولت خاتمی، یکی از مهمترین مؤلفه‌های قابل بررسی، مسایل و تحولات داخلی است. طرح ایده‌هایی مانند «*جامعه مدنی جهانی*»

حاکی از پیوند و ارتباط تنگاتنگ میان تحولات دموکراتیک در ایران و سیاست خارجی دولت پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ است. بنابراین چنین پیوندی میان سیاست داخلی و سیاست خارجی دولت خاتمی به‌عنوان استدلالی درجهت اثبات آرمان‌گرایانه بودن آن به‌کار برده می‌شود.

درمجموع مؤلفه‌هایی که موجب می‌شود از یک نگاه سیاست خارجی خاتمی را آرمان‌گرایانه به‌شمار آوریم عبارتند از:

اول) تأکید خاتمی بر گفت‌وگو با ملت‌ها در کنار دولت‌ها و تلاش برای ایجاد مفاهمه و گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در چارچوب طرح ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها؛

دوم) تأکید خاتمی بر استقرار دموکراسی در درون و برقراری صلح در برون، حاکی از اعتقاد وی به تئوری صلح دموکراتیک در روابط بین‌الملل است.

سوم) تئوری صلح دموکراتیک تلویحاً دربرگیرنده این ایده آرمان‌گرایان در روابط بین‌الملل است که سیاست خارجی همواره در پیوند با سیاست داخلی قرار می‌گیرد. بدین‌سان نباید اندرکنش بازیگران در عرصه بین‌الملل را برخورد سطح بیرونی توپ‌های بیلیارد با یکدیگر در نظر گرفت.

۲. مکتب واقع‌گرایی (رئالیسم)

ظهور هیتلر و جنگ جهانی دوم ایده‌آل‌های آرمان‌گرایان را با شکست مواجه ساخت. با ناتوانی آرمان‌گرایان از جلوگیری از وقوع دومین جنگ جهانی و فروپاشی جامعه ملل، بار دیگر رویکردهای منفی‌انگارانه به ماهیت و سرنوشت روابط بین‌الملل، به‌عنوان پارادایم غالب و مسلط در تبیین روابط بین‌الملل به کار گرفته شدند. شکست جامعه ملل در دهه ۱۹۳۰، موجب تردید پیرامون وجود هماهنگی منافع کشورها در برقراری صلح گردید. بر خلاف پندار آرمان‌گرایان، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها همیشه منجر به تشکیل حکومت‌های مبتنی بر نمایندگی نشد. این مسائل در مجموع دیدگاه واقع‌گرایان را که دولت‌ها را تنها بازیگران صحنه بین‌الملل می‌دانستند و وقایع

جهانی را به‌صورت سنتز فعل و انفعالات یا کنش و اندرکنش حکومت‌ها نسبت به یکدیگر تلقی می‌کردند، تقویت نمود.[۱۰]

باتوجه به اصول واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل از جمله اصل بازیگری دولت‌ها، به‌نظر می‌رسد نوعی خلط مبحث و مغالطه اشتراک لفظ در اعتقاد به واقع‌گرابودن سیاست خارجی دولت خاتمی وجود دارد. اگر منظور از واقع‌گرایی در سیاست خارجی، اعتقاد به *انحصار بازیگری دولت‌ها در روابط بین‌الملل* باشد ـ که البته همین منظور درست است ـ آنگاه نمی‌توان سیاست خارجی دولت خاتمی را واقع‌گرا دانست. چرا که همان‌طور که در بخش اول این فصل اشاره شد، خاتمی اعتقادی به بازیگری صرف دولت‌ها ندارد و در مقابل وی بر عنصر تمدن‌ها، ملت‌ها و گفت‌وگوی میان آن‌ها در عرصه بین‌المللی توجه ویژه‌ای دارد. اما اگر منظور از واقع‌گرایی در سیاست خارجی دولت خاتمی، واقع‌نگربودن و «*توجه به واقعیت‌های بین‌المللی*» باشد، باید گفت که سیاست خارجی وی یکی از واقع‌گراترین دوره‌های سیاست خارجی درطول حیات سیاسی جمهوری اسلامی است. بدین‌سان براساس برداشت دوم از واقع‌گرایی سیاست خارجی خاتمی، تنش‌زدایی به‌عنوان یکی از ستون‌های دیپلماسی وی در چارچوب عزت، حکمت و مصلحت، درصدد رفع سوء تفاهم‌های انباشته شده از گذشته و در تلاش برای پایان‌دادن به هر نوع تنازع و کشمکش بین‌المللی است و برای تأمین امنیت، به واقعیت‌های موجود بین‌المللی توجه دارد. براساس همین برداشت و معناست که خاتمی اهداف سیاست تنش‌زدایی جمهوری اسلامی را «تأمین، تقویت، توسعه و تثبیت امنیت و منافع ملی» اعلام می‌کند و براین نکته تأکید دارد که «سیاست تنش‌زدایی به معنی غفلت و ناهوشیاری دربرابر تهدیدها نیست، بلکه شناخت مرزهای دشمنی و تلاش برای تقویت دوستی‌ها و جنبه‌های اشتراک و هوشیاری دربرابر تهدیدهاست».[۱۱]

بدین‌سان سیاست تنش‌زدایی ازطریق گفت‌وگو و مفاهمه دیدگاهی است واقع‌نگر و در جهان پر از تعارض امروز؛ هم می‌تواند پاسخگوی ارزش‌ها باشد و هم این‌که منافع ملی را در سطوح مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تأمین نماید. سیاست

تنش‌زدایی با فاصله‌گرفتن از اولویت‌های امنیتی و ایدئولوژیکی به سمت همگرایی و همکاری همه‌جانبه پیش‌رفته و درنتیجه زمینه‌های بیشتری را برای گفت‌وگوی تمدن‌ها و همگرایی چندجانبه حکومتی فراهم می‌آورد.[۱۲]

۳. مکتب نئورئالیسم (واقع‌گرایی ساختاری)

براساس تئوری نوواقع‌گرایان یا واقع‌گرایان ساختاری که نماینده اصلی آن *کنت والتز* است، ساختار نظام بین‌الملل به‌معنای *نحوه توزیع قدرت* میان کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، تأثیر اساسی بر رفتار دولت‌های کوچک دارد. برای نمونه ساختار چندقطبی و دوقطبی که در تاریخ روابط بین‌الملل وجود خارجی داشته، تأثیرهای گوناگونی بر رفتار دولت‌ها گذارده و از این‌رو مباحث مطلوبی در این زمینه صورت‌گرفته که مثلاً کدامیک از دو ساختار باثبات‌تر هستند. بدین‌معنا که در کدامیک جنگ کمتر اتفاق می‌افتد. اگر سرشت معیوب بشر نقطه عزیمتی مهم و تعیین‌کننده برای تحلیل واقع‌گرایی سنتی بود، کانون نوواقع‌گرایی را سیستم بین‌المللی تشکیل می‌دهد. به‌عبارت دیگر، این ساختار است که به روابط سیاسی حادث میان اعضای یک سیستم شکل می‌دهد. براین اساس والتز استدلال می‌کند که در ساختار فاقد قدرت مرکزی مسلط، ویژگی‌های سیستماتیک، نحوه ارتباط و تعامل اجزاء را با یکدیگر تعیین می‌نماید. به اعتقاد والتز اصطلاح *ساختار*،[۱۳] نحوه آرایش اجزاء را به ذهن متبادر می‌سازد.[۱۴]

سؤال اساسی که با ذکر این مقدمه تئوریک مطرح می‌شود این است که باتوجه به فروپاشی شوروی و تغییر در نظام دوقطبی اولاً چه نوع نظامی به‌وجود آمده و ثانیاً این نظام چه تأثیری بر رفتار سیاست خارجی دولت خاتمی داشته است؟

به نظر می‌رسد هرچند هنوز می‌توان بحث چندقطبی یا تک‌قطبی بودن را برای نظام بین‌الملل طرح کرد و به همین علت آن را چندقطبی از لحاظ اقتصادی و تک قطبی از لحاظ نظامی دانست، اما در خرده‌سیستم منطقه‌ای خاورمیانه می‌توان گفت که سلطه ایالات متحده در منطقه، به نوعی نظام تک قطبی منجر شده‌است.[۱۵] بدین‌سان مفروض چنین رهیافتی این است که در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه، یک نظام

تک‌قطبی با سلطه آمریکا وجود دارد. بنابراین نبود ساختار چند قدرتی در خاورمیانه موجب شده است که کشورهای منطقه همانند نظام دوقطبی سابق نتوانند درصورت ضرورت از یکی از قطب‌ها به دیگری گرایش یابند و بدین شکل تهدیدها علیه خویش را کاهش دهند و امنیت خود را تضمین نمایند. همچنین کشورهای منطقه دیگر نمی‌توانند به پشتوانه یک قدرت برضد دیگری متحد شوند. افزون بر این قدرت بزرگ دیگری غیر از قدرت قطب وجود ندارد که مانند نظام دوقطبی یا چندقطبی بتواند بر رفتار دولت‌های منطقه تأثیر گذار باشد یا فرصت‌ها و چالش‌های جدیدی را برای آن‌ها به‌وجود آورد. بدین‌ترتیب می‌توان گفت که نظام تک‌قطبی در سطح هر منطقه حداقل سه پیامد را با خود به همراه می‌آورد:

- باور به محدودیت انتخاب در نظام تک قطبی(ائتلاف یا اتحاد با قدرت بزرگ مسلط)؛
- ضرورت انجام پویش هرچه بیشتر درون منطقه‌ای به منظور تأمین امنیت؛
- ضرورت گردآمدن کنش‌گران منطقه‌ای در اطراف قدرت مسلط.[۱۶]

«*محدودیت انتخاب*» واحدهای سیاسی در این شرایط بدین معناست که دولت‌های منطقه‌ای در روابط خود با قدرت مسلط در یک نظام تک‌قطبی از موضع ضعف بیشتری در مقایسه با نظام دو یا چندقطبی برخوردارند. به‌عبارت دیگر آنچه که کنت والتز از آن تحت عنوان «*فشارهای سیستماتیک*» یاد می‌کرد، در چنین شرایطی از قدرت تحمیل بیشتری بر تعیین رفتار واحدهای سیاسی برخوردار است.

منظور از «*ضرورت پویش‌های فعال‌تر*» در یک خرده‌سیستم منطقه‌ای که در آن تنها یک قدرت مسلط خارجی در موضع هژمونیک قرار دارد این است که کشورهای منطقه باید تلاش زیادی صورت دهند تا در چنین محیطی امنیت خویش را با ایجاد ائتلاف‌ها و اتحادهای منطقه‌ای تضمین نمایند.

«*گردآمدن در اطراف قدرت*» مسلط نیز بدین‌معناست که کشورهای منطقه در ارتباط با کشمکش‌هایی که منافع حیاتی قدرت مسلط را در معرض خطر قرار می‌دهد، مجبورند تا گرد قدرت مسلط جمع شوند و گزینه دیگری ندارند. درموردی که امنیت

هریک از کشورهای منطقه‌ای به خطر افتد، چاره‌ای جز میل به‌سوی قدرت مسلط وجود ندارد. حمایت قدرت مسلط از هریک از کشورهای منطقه، آن را در مقابل دشمنانش حفظ می کند و همچنین از خطر مواجهه با خود قدرت مسلط نیز رهایی می‌بخشد. این اجبار در گردآمدن حول قدرت هژمون در خاورمیانه به‌ویژه پس از وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ کاملاً مشهود است و همان‌طور که در فصول بعدی اشاره خواهد شد یکی از موانع عمده موفقیت سیاست خارجی دولت خاتمی در سطح منطقه‌ای نیز همین مسأله است.

باتوجه به توضیحات فوق، به نظر می‌رسد چارچوب تئوریک تغییرات سیاست خارجی ایران در یک دهه گذشته به سمت تنش‌زدایی و سیاست مبتنی بر همکاری و ایجاد ائتلاف و اتحاد را باید در این چارچوب تبیین نمود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به‌عنوان آخرین امپراتوری قرن بیستم، منشأ تغییر و تحولاتی در سطح جهانی و منطقه‌ای گردید و آثار شگرفی برجای گذارد. از جمله این تحولات می‌توان به ماهیت دگرگون شده نظام توزیع قدرت در سطح جهانی از حالت دو قطبی به تک‌قطبی یا تک ـ چندقطبی (چندقطبی معطوف به یک قطب)، تغییرات نوین ژئوپولیتیکی و اهمیت بیشتر عنصر اقتصادی در روابط کشورها اشاره کرد. شکل گیری قطب‌های اقتصادی قدرتمند چین و ژاپن در آسیا و فرانسه، آلمان وایتالیا در اروپا از یک‌سو و منفی‌بودن تراز بازرگانی آمریکا با این کشورها و رشد بدهی دولت آمریکا ازسوی دیگر نشان‌دهنده رقابت اقتصادی این کشورها با آمریکا در عرصه جهانی است.[۱۷] ولی نکته مهم این است که حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق نشان داد که وضعیت اقتصادی آمریکا در مقایسه با قدرت‌های دیگر اقتصادی جهان را نمی‌توان به‌معنی ازدست‌رفتن جایگاه و قدرت نظامی این کشورتلقی کرد. به‌همین دلیل می‌توان موقعیت نظام کنونی بین‌الملل را تک ـ چندقطبی دانست (تک قطبی در عرصهٔ نظامی و چندقطبی در عرصهٔ اقتصادی).

درپی فروپاشی نظام دوقطبی و تغییر آن به نظام تک‌قطبی (حداقل از لحاظ نظامی در خاورمیانه)، در اطراف مرزهای شمالی ایران، خلاء قدرت ایجاد شد و این مسأله

تهدیدهای امنیتی جدیدی را متوجه ایران ساخت. به‌عبارت دیگر هرچند که با فروپاشی اتحاد شوروی خطر حضور نظامی ابرقدرت شمالی ازبین رفت ولی این خطر با حضور آمریکا در طول مرزهای شمالی ایران و بعدها به‌دنبال جنگ دوم خلیج فارس و حمله آمریکا پس از یازده سپتامبر در طول آب‌های جنوبی کشور به‌صورت جدی‌تری ادامه پیدا کرد. درواقع با فروپاشی شوروی، ایران از چهار طرف در محاصره ایالات متحده و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن قرارگرفت و به این دلیل شکل‌گیری سیاست خارجی فعال با کشورهای همسایه باتوجه به شرایط جدید به‌وجود آمده باید انجام می‌پذیرفت. درواقع وضعیت جدید نظام بین‌المللی و منطقه خاورمیانه، تعقیب سیاست تنش‌زدایی را به جمهوری اسلامی تحمیل می‌کرد.

ازسوی دیگر فروپاشی شوروی، به ظهور کشورهای «ذره‌ای» در مرزهای شمالی که با بحران‌های مختلف هویتی، اقتصادی و اجتماعی روبرو بوده و هستند، منجر شده که تهدیدهای امنیتی جدیدی را پیش روی جمهوری اسلامی گذاشته است. درواقع این تهدیدها بیشتر به علت حضور مستقیم و غیرمستقیم سیاسی و مداخلات مالی و نظامی آمریکا در این کشورها ایجاد شده است.[۱۸] در حوزه جنوبی نیز، در شرایط پس از اضمحلال نظام دوقطبی آمریکا از امکانات بیشتری برای تهدید و تحت فشار قراردادن ایران به‌ویژه پس از حمله نظامی به افغانستان و عراق به‌دنبال حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ برخوردار شده‌است. تغییر دو رژیم منطقه‌ای در کمتر از نیم دهه، ایجاد پایگاه‌های نظامی و فروش تجهیزات بسیار پیشرفته نظامی به کشورهای منطقه و تبیین الگوهای توسعه برای آن‌ها (به‌عنوان مثال ارائه طرح خاورمیانه بزرگ) در نوع و ماهیت روابط کشورهای عربی منطقه خلیج فارس و شمال آفریقا با ایران بسیار مؤثر بوده‌است. بدین‌سان در شرایط پیش آمده قبل از روی کارآمدن دولت خاتمی (شکل‌گیری نظام تک‌قطبی) و حوادث تروریستی یازده سپتامبر در دوره دوم ریاست جمهوری وی (تثبیت تک‌قطبی‌گری نظامی)، تأمین امنیت و منافع ملی ارتباط تنگاتنگی با نظام بین‌المللی و بازیگران اصلی آن دارد و شدیداً از دگرگونی‌های نظام متأثر است.

به نظر می‌رسد چنین شرایطی ایران را به‌سوی تغییر سمت‌گیری سیاست خارجی خود در دههٔ اخیر و به‌ویژه با روی کارآمدن دولت خاتمی رهنمون شده‌است. از این‌رو ضمن پذیرش این گزاره معروف که *«سیاست خارجی یک کشور تداوم سیاست داخلی آن است»*، باید توجه کرد که یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی ایران در سال‌های پس از فروپاشی شوروی و به‌خصوص پس از امنیتی‌شدن منطقه خاورمیانه پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان و عراق، الزامات محیط بین‌المللی بوده‌است.[۱۹]

از مجموع مباحث مطرح شده در این بخش درخصوص تطبیق سیاست خارجی دولت خاتمی بر مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌توان به این نتیجه رسید که باید میان دو دوره ریاست جمهوری خاتمی تفکیک قائل شد. به‌گونه‌ای دیگر می‌توان شاخص تفکیک زمانی در این زمینه را واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ قرار داد. در هرصورت تطابق زمانی دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی با حوادث تروریستی ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ دست ما را در این خصوص بازمی‌گذارد. سیاست خارجی دولت خاتمی در دوره اول و قبل از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، تلفیقی از آرمان‌گرایی و نوواقع‌گرایی با تکیه بر آرمان‌گرایی بوده است. در دور اول ریاست جمهوری خاتمی، ایران از یک‌سو براساس مفروضات آرمان‌گرایانه خود بر طبل گفت‌وگو و مفاهمه بیناتمدنی و بینابشری می‌کوبد و ازسوی دیگر تحت تأثیر خلاء قدرت شوروی در مرزهای شمالی مجبور به پیگیری سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی به‌منظور مقابله با تأثیر حضور رو به رشد ایالات متحده آمریکا در مرزهای شمالی و آب‌های جنوبی خلیج فارس است. بدین‌سان دوره اول ریاست جمهوری دولت خاتمی را باید دوره *«آرمان‌گرایی نوواقع‌گرایانه»* در عرصه سیاست خارجی نامید. در این دوره آرمان‌های خاتمی در یک ساختار نسبتاً منعطف بین‌المللی دنبال و پیگیری می‌شود.

وقوع حوادث تروریستی ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ و حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق سرآغاز روند امنیتی‌شدن روابط بین‌المللی به‌ویژه در خاورمیانه بود. دکترین هیأت حاکمه بوش مبنی بر جنگ پیشگیرانه علیه تروریسم، بیش از هر منطقه دیگر در

خاورمیانه فرصت ظهور و بروز پیدا کرد. فضای شدیداً امنیتی خاورمیانه به‌ویژه پس از حملات نظامی آمریکا به افغانستان و عراق، از یک‌سو تردیدهای موجود را درباره کارایی و عملی‌بودن طرح گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی و توجه دوباره به تز برخورد تمدن‌های هانتینگتون را تقویت و تشدید نمود[۲۰] و از سوی دیگر جمهوری اسلامی را بر آن داشت که سیاست تنش‌زدایی را به‌طور جدی‌تری از طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها به‌منظور دفع خطر امنیتی حضور نظامی جدی آمریکا در افغانستان و عراق به‌عنوان تک قطب نظامی در خاورمیانه پیگیری و دنبال نماید. در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی، نظام تک‌قطبی گری نظامی در خاورمیانه در ساختار متصلب‌تری از دوره اول وجود دارد. بدین‌سان به نظر می‌رسد برخلاف دوره اول، سیاست خارجی دولت خاتمی در دوره دوم از فحوای آرمان‌گرایانه کمتری برخوردار بوده و بیشتر در قالب تئوری رئالیسم ساختاری و تحت عنوان «*نوواقع‌گرایی آرمان‌گرایانه*» با تکیه بر نوواقع‌گرایی قابل توجیه و تبیین است.

ب. تحلیل سیاست خارجی دولت خاتمی از منظر گفتمانی

تحلیل گفتمانی از سیاست خارجی، بر این فرض استوار است تصمیم‌سازان دستگاه دیپلماسی در هر دوره لزوماً دغدغه‌های دولت‌های پیش از خود را دنبال نمی‌کنند. بنابراین تقسیم‌بندی سیاست خارجی به گفتمان‌های مختلف حاکی از اعتقاد به «*تفاوت*» در پیش‌انگاره‌ها و عملکردهای سیاستمداران از یک‌سو و شرایط متفاوت داخلی و بین‌المللی از سوی دیگر است.

از یک نگاه خاتمی با آمدن خود تغییری در گفتمان دولت قبلی خود در عرصه سیاست خارجی یعنی *گفتمان منفعت‌محور* هاشمی رفسنجانی ایجاد نکرده است و سیاست تنش‌زدایی وی برخاسته از همان رهیافت تنش‌زدایی در دوران سازندگی است. طرح چنین دیدگاهی نگارنده را وامی‌دارد تا در ابتدا نگاهی کوتاه به گفتمان‌های سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب داشته باشد و بعد به قضاوت منصفانه‌ای در این زمینه دست یابد:

دوره‌های گفتمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی پیش از دولت خاتمی

۱. دوره اول (۱۳۵۸-۱۳۵۷)

درحالی که برخی از پژوهشگران این دوره را با گفتمان *«مصلحت محور یا واقع گرا»* معرفی کنند،[۲۱] برخی دیگر از نویسندگان *«عدم تعهد ملت گرایانه»* را گفتمان حاکم بر این دوره می‌دانند.[۲۲]

این دوره ۹ ماهه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۳ آبان ۱۳۵۸)، با نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان و حاکمیت دولت موقت شروع و با اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران به پایان رسید. در این دوران سیاست خارجی ایران از یک‌سو تحت تأثیر شرایط انقلابی به‌وجود آمده و متأثر از طرح مطالبات جدید مردم قرار گرفته بود و ازسوی دیگر به علت ماهیت تجدیدنظرطلبانه انقلاب، منافع سایر کشورها، به‌ویژه کشورهای عربی منطقه تهدید می‌شد. این دوگانگی را می‌توان از جنبه دیگری، یعنی از جنبه ماهیت آرمانی انقلاب و واقع گرایی نیروهای تشکیل‌دهنده دولت موقت مورد ارزیابی قرار داد؛ به این نحو که براساس تمایلات دستگاه دیپلماسی دولت بازرگان، سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌بایست براساس منافع ملی تنظیم گردد و تمام امکانات و توانایی‌ها برای تأمین آن به‌کار گرفته شود و لذا منافع ملی بر منافع و مصالح اسلامی در اولویت قرارگیرد این درحالی است که دولت موقت ملزم به پذیرش محورهای مد نظر رهبر انقلاب درخصوص سیاست خارجی نیز بود. درواقع هسته اصلی اختلاف و دوگانگی دقیقاً در این جمله مهندس بازرگان نهفته است: «هدف اتخاذی دولت موقت خدمت به ایران از طریق اسلام بود، درحالی که هدف امام خمینی(ره)، خدمت به اسلام از طریق ایران بود.»[۲۳]

دولت موقت تلاش می‌کرد که تابع مقررات بین‌المللی باشد و از دخالت در امور داخلی دیگران بپرهیزد و روابط ایران با سایر کشورها را که درپی انقلاب اسلامی وارد مرحله‌ای بحرانی شده بود، بهبود ببخشد. بنابراین علاقه‌مند بود سیاست نه شرقی و نه غربی را همسو با موازنه منفی تفسیر و توجیه نماید. مهندس بازرگان در توضیح

سیاست نه شرقی و نه غربی کاملاً عدم تعهد ملت‌گرایانه را نشان می‌دهد:«شعار نه شرقی و نه غربی در ابتدا مفهومی کاملاً دفاعی و ملی داشته، منظور از آن احراز استقلال همه‌جانبه خودمان دربرابر بیگانگان و ابرقدرت‌ها بود و عدم اتکاء به بلوک‌های شرق و غرب، چه به‌لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی و چه به‌لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتب مارکسیستی و کاپیتالیستی....».[۲۴]

درمجموع سیاست خارجی دولت موقت در تئوری و عمل با دیدگاهی کلان و با تمایل به غرب و نگرانی نسبت به نفوذ شرق، در تلاش برای جلب و بهبود روابط با دولت‌های دیگر، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا بود. درحالی که ماهیت ضد قدرت انقلاب، هم شخص شاه را نشانه گرفته بود و هم ایالات متحده آمریکا که حامی اصلی او به‌شمار می‌آمد، دولت موقت سعی داشت که این نکته را در باور همه بگنجاند که ایران برای گام‌نهادن در راه توسعه و جایگزین کردن وضعیتی بهتر از زمان شاه، به دستاوردهای فنی و تکنولوژیکی غرب نیازمند است. ابراهیم یزدی، دبیر کل فعلی نهضت آزادی و معاون نخست‌وزیر وقت اعلام کرد: «گذشته، گذشته است و ایرانیان مردان عمل هستند و زمینه‌های بسیاری برای همکاری وجود دارد. ایران به مرور نیازمند تکنولوژی آمریکا خواهد بود».[۲۵] خود بازرگان نیز یک هفته پس از پیروزی انقلاب در مصاحبه‌ای با خبرنگار نیویورک تایمز که می‌پرسد: آیا شما قصد دارید که کوشش‌هایی در راه بهبود روابط ایران و آمریکا صورت دهید؟ به صراحت اعلام می‌کند که: «دولت انقلابی ایران مشتاق است روابط خود را با آمریکا از سر بگیرد».[۲۶] همین سیاست دولت موقت در گرایش به آمریکا یکی از دلایلی بود که بالاخره به‌دنبال ملاقات بازرگان با برژینسکی، مشاور امنیت ملی دولت کارتر، شرایط خروج رسمی‌او را از صحنه سیاست فراهم کرد.

۲. دوره دوم (۱۳۶۸-۱۳۵۸)

آن‌گونه که از ادبیات سیاسی مطرح‌شده در تحلیل و تبیین گفتمانی این دوره برداشت می‌شود، گفتمان این دوره، *گفتمان ارزش‌محور* یا آرمان‌گرا بوده‌است. تصرف

سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و به‌دنبال آن ۴۴۴ روز ماجرای گروگان‌گیری مسأله‌ای است که برخی نویسندگان را برآن داشته تا گفتمان این دوره از سیاست خارجی جمهوری اسلامی را، گفتمان *رودررویی آرمان‌گرایانه* بدانند.[۲۷] برخی دیگر از نوشته‌ها در این میان، گفتمان ارزش‌محور را به دو خرده‌گفتمان دیگر یعنی آرمان‌گرایی امت محور و گفتمان آرمان‌گرایی مرکزمحور تقسیم می‌نمایند.[۲۸] در گفتمان ارزش‌گرای ملت‌محور، سیاست خارجی باید براساس آموزه‌ها و موازین اسلامی و تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی تنظیم گردد. در این سال‌ها تلقی و برداشت تصمیم‌گیرندگان و مجریان سیاست خارجی تماماً ایدئولوژیک است. رویکرد ارزش‌محور، به‌ویژه در خرده‌گفتمان امت‌محور، بر اصول سنتی و انتزاعی و ارزش‌های اخلاقی مبتنی است که دایره و حیطه آن فراتر از منافع ملی است. این رویکرد به‌دلیل تعقیب سیاست تماس با ملت‌ها به‌جای دولت‌ها کاملاً رادیکال، ایدئولوژیک و برخلاف اصول واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است.

از اواسط دهه ۶۰ یعنی اواسط جنگ عراق علیه ایران، گفتمان امت‌محور به‌تدریج و تحت تأثیر مشکلات داخلی و متأثر از فشارهای بین‌المللی به گفتمانی مرکزمحور با تأکید بر ضرورت دفاع از تمامیت ارضی و حفظ ام‌القری شیعه تبدیل شد. درعین حال جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه، مکتبی کردن سیاست خارجی و دفاع از آرمان‌های اسلامی به‌مثابه مهم‌ترین اولویت راهبردی، همچنان جایگاه خود را در سیاست خارجی حفظ کرد.

به‌طور کلی اهدافی که سیاست خارجی ایران در این سال‌ها دنبال می‌نمود عبارت بودند از: طرح صدور انقلاب اسلامی، بیان فرضیه جهاد در دو بعد فرهنگی و نظامی، طرح موضوع استکبارستیزی و بیداری ملل مستضعف، بیداری ملل مسلمان جهان، به‌خصوص بیداری ملل حاشیه خلیج فارس که به‌خاطر اشتراکات فرهنگی و مذهبی روی آن تأکید خاصی می‌شد.[۲۹] کارگزاران سیاست خارجی امیدوار بودند که با بیداری این ملل در منطقه، انقلابی نظیر انقلاب اسلامی ایران شکل گرفته و موجب سرنگونی دستگاه حکومتی این کشورها گردد. پیروی از سیاست صدور انقلاب

موجب گردید که اولاً بازیگران عرصه روابط بین‌الملل به جمهوری اسلامی به‌عنوان یک نیروی برهم‌زننده نظم جهانی بنگرند و ثانیاً در سطح منطقه نیز بسیاری از کشورها، ایران را به‌عنوان یک خطر بالقوه و تهدیدکننده امنیت ملی تلقی کنند. درنتیجه کشورهای زیادی بالاخص کشورهای حاشیه خلیج فارس که خود را نسبت به سایر کشورها در این زمینه آسیب‌پذیرتر می‌دیدند، در مناسبات خود با جمهوری اسلامی با احتیاط برخورد می‌کردند.

این جنبه منفی سیاست خارجی را می‌توان در روابط جمهوری اسلامی با سازمان‌های بین‌المللی و به‌ویژه با سازمان ملل متحد نیز مشاهده کرد. جمهوری اسلامی فقط از باب شناسایی ازسوی سایر دولت‌ها در سازمان ملل حضور می‌یافت. جمهوری اسلامی حق وتو را که در انحصار قدرت‌های بزرگ است، منافی سیستم نه شرقی و نه غربی ارزیابی می‌نمود. علاوه براین چون این سازمان را ابزاری درجهت مشروعیت‌بخشیدن به تصمیمات کشورهای دارای حق وتو تلقی می‌کرد، نوعی عدم اعتماد سیاسی نسبت به این سازمان داشت. برخورد غیرمنطقی نادرست سازمان ملل در جنگ عراق با ایران این بی‌اعتمادی را شدت بخشیده بود و لذا جمهوری اسلامی می‌کوشید تا تعهدی به تصمیمات سازمان ملل نسپارد.

۳. دوره سوم (۱۳۷۶-۱۳۶۹)

از نظر روح‌الله رمضانی، در کتاب «چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» گفتمان حاکم بر این دوره عبارت است از *«سازش‌جویی واقع‌بینانه»*. به‌کارگیری واژه «سازش‌جویی» برای تبیین سیاست خارجی ایران در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بیانگر نوعی تعدیل در سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه جمهوری اسلامی در این دوره است. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ عراق علیه ایران و بازنگری درقانون اساسی از یک‌سو و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تأثیر آن بر روابط بین‌الملل ازسوی دیگر از جمله عواملی بودند که در دو سطح داخلی و بین‌المللی بر روند سیاستگذاری نظام و چگونگی تفکر و شیوه

تصمیم‌گیری و اجرایی نخبگان سیاست خارجی این دوره شدیداً تأثیرگذار بودند. خرابی‌های جنگ و مشکلات مالی و معنوی ناشی از آن، مسأله مهاجران و اسرای جنگی، نابودی مراکز تولید، کاهش سرمایه ملی، محاصره اقتصادی و به‌طور کلی نابسامانی‌های اقتصادی و تنگناهای سیاست داخلی، موجودیت جمهوری اسلامی را شدیداً تهدید می‌کرد. ضمن این‌که تعقیب سیاست مفرط بی‌اعتنایی به ترتیبات بین‌المللی طی هشت سال جنگ، هیچ‌یک از خواسته‌های تجدیدنظرطلبانه بین‌المللی ایران را تأمین نکرده بود. تحت تأثیر این عوامل به‌تدریج دولت با اکراه، واقعیت‌های نظام بین‌الملل و شرایط داخلی و خارجی را پذیرفت و برای سامان‌دادن به اوضاع بحران‌زده داخلی و بازسازی کشور، اصلاح‌طلبی اقتصادی را سرلوحه کار خویش قرارداد. نقطه کانونی این گفتمان را عملگرایی در تنظیم و اجرای سیاست خارجی با رعایت ارزش‌های اسلامی تشکیل می‌داد.[۳۰]

درواقع خط‌مشی عملی و رفتاری ایران در صحنه سیاست خارجی در دهه دوم انقلاب را می‌توان باتوجه به منافع ملی و ترتیبات منطقه‌ای و پرهیز از تحریک دیگران در قالب «سیاست عادی‌سازی روابط» مورد بررسی قرار داد.

ضرورت تبدیل نظام اقتصاد جنگی به یک نظام اقتصاد بازار آزاد و بازسازی کشور، تشکیل یک کابینه «سازندگی» را ایجاب می‌کرد. ازسوی دیگر گذار از مرحله کابینه ایدئولوژیک به کابینه‌ای تکنوکرات، برداشت‌های جدیدی را در تفسیر و تبیین مفاهیم سیاسی به نخبگان تحمیل می‌کرد. ازجمله مفاهیم و شاید مهم‌ترین آن مفاهیمی بود که در حوزه «منافع ملی» ظهور یافته بود.

پیروی از تصمیمات و توصیه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد، اتخاذ سیاست حمایتی از حق حاکمیت کویت در جنگ با عراق، تلاش برای وحدت با اعراب میانه‌رو و شناسایی عراق به‌عنوان متجاوز در جنگ با ایران توسط سازمان ملل در دسامبر ۱۹۹۱؛ تمامی این تحولات و موضع‌گیری‌ها را باید نتیجه راهبردهای جدید منطقه‌ای و رفتار بین‌المللی ایران دانست که از ۱۳۶۸ آغاز گردیده بود. برجسته‌ترین نمود عینی پیروی از سیاست عادی‌سازی روابط براساس تأمین امنیت

ملی و شناخت و به‌رسمیت‌شناختن قواعد بازی، دیدارهای متعددی است که رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه وقت از شخصیت‌های سیاسی و کشورهای خارجی انجام می‌دادند. هاشمی رفسنجانی، طی دو دوره ریاست جمهوری خود، ۳۳ سفر خارجی انجام داده که تقریباً معادل یک سفر در هر فصل است. تأثیر این سفرها در شناخت بازیگران اصلی نظام بین‌الملل و معرفی ایران و طرح نیازهای آن به کشورهای دیگر نقش مؤثری داشت.[۳۱]

به‌طور خلاصه درک نخبگان سیاسی از سیاست جهانی در هشت سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بیشتر ژئوپولیتیک بوده‌است تا ایدئولوژیک. به‌همین دلیل تلاش گسترده‌ای با انعطاف‌پذیری و جهت‌گیری‌های مصلحت‌گرایانه صورت گرفت تا ایران از انزوای سیاسی که طی جنگ با عراق به او تحمیل شده بود، بیرون آید.

۴. دوره چهارم (۱۳۸۴-۱۳۷۶)

بنابر اظهارات و سخنرانی‌های متعدد خاتمی و ادبیات سیاسی موجود، گفتمانی که پس از انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶، بر سیاست خارجی ایران در این زمینه حاکم شد عبارت است از گفتمان *«فرهنگ‌گرای سیاست‌محور»*. گفتمان مزبور نشان‌دهنده نگاه خاتمی به سیاست از منظر و دریچه مسایل فرهنگی است. همچنین *سیاست‌محوربودن* این گفتمان حاکی از نوعی تحول پارادایمیک در انگاره‌های امنیتی دستگاه دیپلماسی ایران در دوره خاتمی می‌باشد.

گفتمان «فرهنگ‌گرای سیاست‌محور» با گفتمان «سازش‌جویی واقع‌بینانه» دولت هاشمی یک تفاوت و یک شباهت دارد. شباهت گفتمان‌های مزبور در شرایط بین‌المللی پس از فروپاشی شوروی است که به‌گونه‌ای مشابه خود را بر سیاست خارجی هر دو دولت تحمیل کرده است. نظام تک‌قطبی یا تک چندقطبی دارای الزامات و ترتیباتی است که دایره اختیارات و پویش مستقل سیاست خارجی جمهوری اسلامی را محدود می‌کند. در کنار این شباهت، تفاوتی اساسی میان سیاست خارجی

دولت هاشمی رفسنجانی و دولت خاتمی وجود دارد که منشاء و علت اصلی تفکیک گفتمان «سازش‌جویی واقع‌بینانه» از گفتمان «فرهنگ‌گرای سیاست‌محور» است. و آن تفاوت عبارت است از این‌که منابع داخلی تعیین‌کننده گفتمان سیاست خارجی دولت خاتمی با منابع داخلی تعیین‌کننده گفتمان سیاست خارجی دولت هاشمی رفسنجانی متفاوت است. به‌عبارت دیگر الزامات اقتصادی، شرایط بحران‌زده اقتصادی پس از جنگ هشت‌ساله و نیاز به توسعه صنعتی در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، چرخش سیاست خارجی جمهوری اسلامی از تقابل‌جویی به سازش جویی را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود درحالی که منبع داخلی اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی دولت خاتمی در شکل‌گیری گفتمان فرهنگ‌گرای سیاست‌محور، *«توسعه سیاسی»* و *«رشد جامعه مدنی»* است. بدین‌سان مشاهده می‌شود که بر خلاف دیدگاهی که سیاست خارجی دولت اصلاحات را ادامه همان دغدغه‌های دولت سازندگی می‌داند، ماهیت و عامل داخلی تعیین‌کننده سیاست خارجی خاتمی به کلی متفاوت از آنچه است که در دوره هاشمی رفسنجانی مشاهده می‌شود. بنابراین می‌توان گفتمان سیاست خارجی دولت خاتمی را به‌طور مجزا و مستقل از گفتمان‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی پیش از آن مورد کنکاش و بررسی قرار داد.

*«تفاوت»*در گفتمان سیاست خارجی خاتمی نسبت به گفتمان‌های گذشته به‌قدری جدی و قابل طرح است که از منظر برخی پژوهشگران سیاست خارجی ایران، تمنای جوانان ایرانی برای داشتن جامعه‌ای آزاد در داخل به خواست آن‌ها برای داشتن دولتی صلح‌جو در خارج منجر شده است. از نظر این پژوهشگران چنین تقاضایی در جوانان ایرانی در آستانه انتخابات هفتم ریاست جمهوری دو دسته علل بی‌واسطه دارد که یکی از عمق دگرگونی‌های داخلی پس از ارتحال امام خمینی(ره) در سال ۱۳۶۷ برخاسته است و دیگری نمایانگر رویاروشدن منطقی با واقعیت‌های جهان است.[۳۲]

جوانان ایرانی پس از هشت سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، هرچند به‌تدریج از سطح زندگی بالاتری برخوردار شدند، اما خواست اصلی و مهم آن‌ها زندگی اجتماعی و سیاسی آزادتر بود. در این دوره جامعه ایران آرام آرام نوزایی

اندیشه اجتماعی و سیاسی را در میان هر دو دسته روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی خود شاهد بوده‌است.[۳۳]

بدین‌سان پس از خرداد ۱۳۷۶، با تحول گفتمانی در سیاست خارجی ایران مواجه هستیم. به این‌ترتیب که مشروعیت اثباتی، جایگزین مشروعیت سلبی یعنی دوری‌گزیدن از دشمن‌تراشی و طرح شعارهای پرخاشگرانه و تحریک‌کننده گردید. باوجود شرایط سیاسی جدید ضرورت داشت که نیروهای جدیدی دست کم در قوه مجریه وارد صحنه سیاسی شوند که هم بتوانند در داخل زمینه‌های قانونمندشدن هرچه بیشتر جامعه و تحقق جامعه مدنی را فراهم آورند و هم در روابط خارجی سیاست تنش‌زدایی را با عوامل مناسب‌تر و قابل تعمیم‌تر بیش از مقتضیات اقتصادی پس از جنگ، در راستای منافع ملی جامه عمل بپوشانند.

درمجموع در این فصل نشان دادیم سیاست خارجی دولت خاتمی در چارچوب تئوری واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل نمی‌گنجد در عوض تأکید وی بر مسأله ملت‌ها و فرهنگ‌ها از یک سو و اعتقادش به تئوری صلح دموکراتیک حاکی از گرایش وی به ایده‌های آرمان‌گرایان در روابط بین‌الملل است. درعین حال تبیین سیاست خارجی خاتمی بدون درنظرگرفتن محدودیت‌های ساختاری در روابط بین‌الملل به ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری وی و همزمان با حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ راه به‌جایی نمی‌برد. به این‌ترتیب باید تلفیقی از تئوری نوواقع‌گرایی و آرمان‌گرایی را برای تبیین سیاست خارجی خاتمی در این مقطع زمانی در نظر گرفت. نکته قابل توجه این است که با فاصله‌گرفتن از سال‌های اولیه ریاست جمهوری خاتمی و تحت تأثیر فضای امنیتی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر از بعد آرمان‌گرایانه دیپلماسی وی کاسته می‌شود و درعوض تأثیر و نفوذ مسائل و محدودیت‌های ساختاری بر سیاست خارجی وی افزایش می‌یابد. در فصل اول همچنین نشان دادیم که از منظر گفتمانی، سیاست خارجی خاتمی به گفتمان فرهنگ‌گرای سیاست‌محور نزدیک‌تر از گفتمان‌های دیگر است.

یادداشت‌های فصل اول

---

۱. غلامعلی خوشرو، «گفت و گوی تمدنی چیست؟» ، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۲٦۲.
۲. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف ، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل (جلد اول)*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲)، ص ۳۱.
۳. همان.
۴. علیرضا ازغندی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱)، ص ۱.
۵. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: عباس کاکاوند، «نقدی بر سیاست خارجی دولت خاتمی»، *جام هفته*، شماره ۱۱۲، ص۲.
۶. ساموئل هانتینگتون، *نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش*، ترجمه و ویراستاری مجتبی امیری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷٤)، صص ٤٥-٤٦.
۷. محمد خاتمی، *از دنیای شهر تا شهر دنیا*، سیری در اندیشه سیاسی غرب، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳)، ص ٥٦.
۸. روح‌الله رمضانی، «چرخش در سیاست خارجی ایران: به‌سوی صلحی دموکراتیک»، *ترجمان سیاسی*، شماره ۱۷۲، ص ۳.
۹. ریچارد دوئرتی و فالتز گراف، *پیشین* ، ص ۱٤۳.
۱۰. *همان*، ص ۳۲
۱۱. *خبرگزاری جمهوری اسلامی*، «خاتمی: سیاست تنش‌زدایی هزینه اداره کشور را به حداقل خواهد رساند»، ۱۳۷۸/٥/۲٥ و *روزنامه اطلاعات* ۱۳۷۸/٥/۲٦.
۱۲. علیرضا ازغندی، «تنش‌زدایی در سیاست خارجی، مورد جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی* سال سیزدهم، شماره ٤، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۰٤٦.
13. Strcture
۱۴. جیمزدوئرتی و رابرت فالتزگراف، پیشین، صص ۱۹۶ـ۱۹۷.

۱۵. امیر محمد حاجی یوسفی، «نظام تک‌قطبی، خاورمیانه و ایران، فرض‌ها و حدس‌ها»، *روزنامه حیات نو*، ۱۳۸۰/٤/۲۷

۱۶. همان.

۱۷. علیرضا ازغندی، «پدیده جهانی‌شدن و تنش‌زدایی»، در *مهدی ذاکریان، سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحبنظران*، (تهران: انتشارات همشهری، بهار ۱۳۸۰)، ص ۳۳.

۱۸. علیرضا ازغندی، *مقاله* پیشین، ص١٠٤١.

۱۹. امیرمحمد حاجی یوسفی، «جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌المللی دستخوش دگرگونی »، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۲، ص ۱۸.

۲۰. این تردیدها به ویژه با نگاهی به درون‌مایه یکی از سخنرانی‌های جرج دبلیو بوش بلافاصله پس از حوادث یازده سپتامبر درباره جنگ مسلمانان (اسلام) و مسیحیان (مسیحیت) آشکارتر می‌شود.

۲۱. علیرضا ازغندی، در *کتاب پیشین*. ص ۹.

۲۲. روح‌الله رمضانی، «سیاست خارجی ایران، سمت‌گیری‌های متعارض» در *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۱)، ص ۵۹.

۲۳. مهدی بازرگان، *انقلاب ایران در دو حرکت*، چاپ چهارم، (تهران: انتشارات مظاهر، ١٣٦٣)، ص ۹۳.

۲۴. *همان*، ص۲۰.

۲۵. *اسناد لانه جاسوسی*، دانشجویان پیرو خط امام، جلد ٢٤،ص٦٢.

۲۶. *روزنامه اطلاعات*،۱۳۵۷/۱۱/۳۰؛ ویلیام سولیوان، *مأموریت در تهران*، ترجمه محمود مشرقی، (تهران: هفته، ١٣٦١)، ص ۱۸۹.

۲۷. روح‌الله رمضانی، *پیشین*، ص ٦٢.

۲۸. علیرضا ازغندی، *پیشین*، ص ۱۲.

۲۹. *همان*، ص ١٤.

۳۰. علیرضا ازغندی، *همان مقاله*، ص۱۰٤۲.

۳۱. «نگاهی به زندگی و مبارزات سردار سازندگی، هاشمی رفسنجانی»، *روزنامه جمهوری اسلامی*، قسمت چهل و نهم، ۱۳۷۱/٦/۱۰.

۳۲. روح‌الله رمضانی، «تغییر پیش‌انگاره‌های سیاست خارجی ایران؛ به‌سوی صلحی دموکراتیک» در *کتاب پیشین*، ص ۱۱۲.

33 . "Children of the Islamic Revolution", *The Economist*, 18 January 1997, pp,3-16.

۲

مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی دولت خاتمی

الف. نقش دیپلماسی تنش‌زدایی

۱. تعریف و پیشینه تاریخی

«*تشنج‌زدایی*» یا «*تنش‌زدایی*» در ادبیات سیاسی جاری از ترجمه واژه فرانسوی «*Détente*» گرفته شده است. واژه دتانت به‌معنی تخفیف و تعدیل تنش بین دولت‌ها، از اوایل دهه ۶۰ میلادی وارد ادبیات سیاسی بین‌المللی شده‌است و آغاز کاربرد وسیع آن به تحول در روابط دو بلوک شرق و غرب پس از بحران کوبا در اوایل دهه ۶۰ برمی‌گردد.[۱]

واژه تنش‌زدایی متضمن این معناست که می‌توان ضمن تأکید بر وجود نظام‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی متضاد، با بهره‌گیری از ضرورت تأمین امنیت منطقه‌ای و جهانی، روند و دامنه اختلافات ایدئولوژیکی و سلیقه‌های سیاسی در روابط میان کشورها را کنترل و مهار کرد.

تاریخ روابط شرق و غرب از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون تحت‌الشعاع دو اصطلاح «جنگ سرد» و «تنش‌زدایی» قرار داشته است. جنگ سرد به‌صورت سنتی به مجموعه‌ای از تعارض‌های ایدئولوژیک و سیاسی که می‌توانست زمینه‌ساز درگیری‌های نظامی شوند، اطلاق می‌گردید که تا اوایل دهه ۶۰ بر روابط بین‌الملل حاکم بود. درواقع پس از پایان جنگ جهانی، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها برنده واقعی جنگ و بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان، وارد صحنه بین‌المللی شد

و با برخورداری از نیروی هسته‌ای توانست تا اوایل دهه ۶۰ بازدارندگی یک‌جانبه را اجرا نماید. اتحاد جماهیر شوروی نیز هرچند که هم به‌لحاظ نظامی و هم اقتصادی توانایی رویارویی با آمریکا را نداشت، ولی به‌تدریج با طرح تولید موشک‌های دوربرد و دستیابی به بمب‌های هسته‌ای توانست به انحصار هسته‌ای آمریکا خاتمه بخشد و توازنی نسبی با این کشور به‌وجود آورد. پایان انحصار هسته‌ای آمریکا و پیش‌دستی شوروی در تولید و استفاده از سلاح‌های ماهواره‌ای موقعیت برجسته نظامی آمریکا را شدیداً به خطر انداخته بود. علاوه بر این آمریکا در سال‌های پس از جنگ نتوانسته بود از درگیری در جنگ کره و از بحران‌های کانال سوئز، برلین و مجارستان به نفع خود استفاده کند و از نفوذ کمونیسم در کشورهای جهان سوم جلوگیری به‌عمل آورد به‌همین دلیل آمریکایی‌ها با طرح راهبرد «پاسخ انعطاف‌پذیر»[۲] در بحبوحه بحران موشکی کوبا این تصور را به‌وجود آوردند که از یک رویارویی مستقیم با شوروی پرهیز می‌کنند. بحران موشکی کوبا ضمن این‌که به نظام دوقطبی و بازدارندگی یکجانبه خاتمه بخشید، دوران جدیدی از همبستگی و تفاهم در روابط بین‌الملل را که به *دوران تنش‌زدایی* معروف است به‌وجود آورد. درواقع آگاهی از قدرت فوق‌العاده نظامی شوروی در اوایل دهه ۶۰ موجب شد که آمریکایی‌ها به چنین تحولی تن دهند و در روابط خود با شوروی تغییراتی را بدون جنجال بپذیرند. هرچند که سیاست تنش‌زدایی به‌صورت نسبی به جنگ سرد خاتمه بخشید ولی گزینش‌های سیاست خارجی را دشوارتر کرد و کشورهای اروپایی و جهان سوم را با آسیب‌پذیری بیشتری مواجه ساخت.[۳]

۲. منابع داخلی و خارجی تعیین‌کننده سیاست تنش‌زدایی

۲-۱. منابع داخلی

براساس یک تئوری مطرح در عرصه سیاست بین‌الملل، تغییرات سیاست خارجی به‌دلیل پیوند با مسایل داخلی، همواره تابعی از نیازها و ضرورت‌ها و بایسته‌های داخلی است. این نیازها که انواع حوزه‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و امنیتی را دربرمی‌گیرد،

به تبع شرایط دگرگون‌شونده خارجی و داخلی دچار نوساناتی می‌باشند و درطول زمان یکسان باقی نمی‌مانند. درواقع نیازها و ضرورت‌های داخلی را می‌توان منبع داخلی تعیین‌کننده سیاست خارجی فرض کرد که نوسانات آن بر تغییر تصمیم‌سازی‌ها در عرصه سیاست خارجی تأثیر بسزایی می‌گذارد.

این نوشتار در بخش پیش رو درصدد است نشان دهد که «*جامعه مدنی*» و «*نیاز اقتصادی*» دو ضرورت و بایسته به‌ترتیب سیاسی و اقتصادی جامعه ایران در آستانه روی کارآمدن دولت خاتمی بوده که به‌دلیل پیوند با مسایل بین‌المللی بر اتخاذ سیاست تنش‌زدایی ازسوی رئیس جمهور تأثیر محسوسی داشته است:

الف. جامعه مدنی

اگرچه دو شعار «جامعه مدنی» و «تنش‌زدایی» در شاخص و مقیاس متفاوتند و طرح «جامعه مدنی» برای *داخل* کشور و «تنش‌زدایی» برای ایجاد یک دیپلماسی فعال در *سیاست خارجی* معرفی شده‌است، ولی آنگونه که برداشت می‌شود، سیاست خارجی تابعی از موقعیت داخلی هر کشور است. به‌عبارت دیگر فعال‌بودن روابط بین‌المللی هر کشوری منوط به تحرک و فعال‌بودن آن جامعه و دولت در درون است.

براین اساس اگر در روابط خارجی بخواهیم در چارچوب «تنش‌زدایی» حرکت کنیم، ایجاد ارتباط آن با چگونگی تحقق و گسترش «جامعه مدنی» درحد جامعه‌ای «قانون‌گرا» و «قانون‌پذیر» و دارای برنامه، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. تفکیک این دو مفهوم یعنی «جامعه مدنی» در درون و «تنش‌زدایی» در بیرون، بدون کمترین ارتباط با یکدیگر و جدا از هم، تنها درحد شعار سیاسی باقی می‌ماند. سیاست خارجی هر کشوری فرایند اراده ملی آن کشور و نشانه مجموعه توانایی‌های هر ملت و بیان حقیقت و واقعیت‌های درونی کشورها در جهان می‌باشد. بنابراین پدیده روابط و سیاست خارجی هر کشوری از موقعیت درونی آن برمی‌آید و نگاه بیرونی دولت‌ها، تابع ترسیم منظر درونی آنهاست.[۴]

پیوستگی مفهوم دموکراسی در داخل با صلح و جهان فارغ از تنش در اندیشه

خاتمی را می‌توان به بهترین شکل در جهان‌بینی و برداشت وی از سیاست خارجی ایران مشاهده کرد. به باور او، سیاست خارجی خلاق و استوار باید براساس پرهیز از خشونت و برقراری مناسبات دوستانه با همه کشورها مادامی‌در صورتی که آن‌ها هم «استقلال» ایران را به رسمیت بشناسند و هم دربرابر آن به‌دنبال «سیاستی تجاوزکارانه» نباشند، پا می گیرد. جهان بینی اساساً صلح‌جویانه خاتمی و پایبندی او به مردم‌سالاری حکایت از توجه وی به اتخاذ سیاست خارجی صلح‌جویانه دموکراتیک و فارغ از تنش دارد.[۵]

ب. نیازها و مشکلات اقتصادی

هرچند در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به برخی از مشکلات اقتصادی جامعه توجه شده بود و از طرفی هرچند منبع و انگیزه اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی صلح‌جویانه خاتمی، گفتمان جامعه مدنی بود، اما درعین حال آمار و ارقام نشان می‌دهد حداقل یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر اتخاذ و اعلام سیاست تنش‌زدایی در دولت خاتمی کمبودها و مشکلات اقتصادی ایران بوده است. آن‌گونه که آمار و ارقام رسمی نشان می‌دهد وضعیت کلی اقتصادی کشور در زمان شروع به کار دولت خاتمی به شرح ذیل بود:

ـ **تولید ناخالص ملی:** طبق برآوردهای انجام شده تولید ناخالص ملی به قیمت‌های جاری در سال ۱۳۷۵ معادل ۲۴۰۰۰۰ میلیارد ریال اعلام شده‌است.[۶] جمعیت کشور در سال ۷۵، طبق نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن انجام شده در این سال، ۶۰/۰۵ میلیون نفر بوده‌است.[۷] در این‌صورت درآمد سرانه هر ایرانی در این سال، حدود چهار میلیون ریال می‌شد که می‌توان گفت تولید ملی کشور با لحاظ حداقل نیازها، تنها ۷۵ درصد احتیاج خانوارها را تأمین می کرد و قادر به تأمین همه نیازها نبود. در این میان آمار و ارقام حاکی از این بود که ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۰ سال و نیمی‌از جمعیت زیر ۲۰ سال می‌باشند و در سال‌های بعد سرمایه‌گذاری قابل توجهی برای تأمین اشتغال و معیشت آن‌ها نیاز بود.[۸] در سال ۱۳۷۵، تولید سرانه برخی

کشورهای توسعه‌یافته به قیمت‌های جاری حدود ۳۰ هزار دلار بوده‌است، درحالی که تولید سرانه ایران تنها ۲ الی ۳ هزار دلار بود. این مقایسه ضمن این‌که عقب‌ماندگی آشکار ایران را نسبت به ظرفیت تولیدی موجود در عرصه جهانی نشان می‌داد، درعین حال حاکی از آن بود که تولید سرانه کشور ما با متوسط تولید سرانه جهانی فاصله بسیاری دارد.[۹]

ـ تشکیل سرمایه: نسبت تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی به تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۷۵، حدود ۱۷ درصد بود. روند صعودی این نسبت از حدود ۱۳ درصد در سال ۶۸ به ۱۷ درصد در سال ۷۵ را می‌توان مثبت ارزیابی کرد اما باتوجه به شرایط خاص کشور و علی‌رغم شعارهایی که در زمینه سازندگی و توسعه در سال‌های پس از جنگ داده شده بود باید گفت نرخ نازل سهم سرمایه‌گذاری در تولید ملی هشداردهنده بود.[۱۰]

تورم و گرانی: هرچند رقم تورم حدود ۵۰ درصدی سال ۱۳۷۴ به علت اتخاذ سیاست تعدیل و اعمال سیاست‌های کنترلی تا سال ۱۳۷۵ به حدود ۲۵ درصد کاهش یافته بود، اما پیش‌بینی‌ها حاکی از آن بود که این رقم یک سال بعد از آن به ۲۷ درصد بالغ خواهد شد.[۱۱] علاوه بر این موضوع، بیکاری ۹/۵ درصد وضعیتی بود که وجود داشت و درآمدهای نفتی نیز ۱۴/۵ درصد کاهش پیدا کرده بود.[۱۲] آمارها حاکی از آن بود که ایران تا سال ۲۰۱۰ به ۹۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز خود نیاز دارد.[۱۳]

بدهی خارجی: طبق آمارهای نماگرهای اقتصادی آن زمان، تا پایان آذرماه ۱۳۷۵، اصل بدهی‌های خارجی کشور شامل بدهی کوتاه‌مدت (خرید نسیه یا یوزانس که در همان سال خرید سررسید می‌شود)، بدهی میان‌مدت (خرید نسیه یا یوزانس که حداکثر تا ۲ سال بعد سررسید می‌شود) و بدهی بلندمدت، بالغ بر ۱۸/۸ میلیارد دلار بوده‌است که با احتساب بهره‌های متعلقه، مجموع اصل و بهره تعهدات خارجی در زمان مذکور بالغ بر ۳۱/۱ میلیارد دلار می‌شده‌است.[۱۴] که درواقع بازپرداخت این تعهدات به عهده دولت خاتمی گذاشته می‌شد.

علاوه بر موارد فوق، همچنین یک نوع سوء اعتماد و باور نسبت به توان سیستم بانکی ایران و انجام تعهدات ارزی ایران در صحنه بین‌المللی ایجاد شده بود که نتیجه آن بالارفتن نرخ‌های ریسک برای فعالیت اقتصادی خارجی در ایران و نیز بالارفتن نرخ بیمه‌های خارجی نسبت به فعالیت‌های اقتصادی داخلی بود.[۱۵]

در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که خاتمی، تنش‌زدایی با جهان خارج را به‌عنوان سیاستی که می‌تواند وجهه جمهوری اسلامی ایران را در عرصه بین‌المللی بهبود بخشد و منابع و تسهیلات بین‌المللی لازم برای رشد و توسعه اقتصادی را دراختیار ایران بگذارد به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی خود اعلام نمود. درواقع خاتمی با علم به وضعیت بیمارگونه اقتصاد کشور و این‌که به تنهایی و فقط با اتکاء به منابع داخلی نمی‌توان بر این وضع نابسامان چیره شد، تنش‌زدایی را به‌عنوان رهیافتی واقع‌نگرانه برای ترمیم وجهه و کسب پرستیژ بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و حضور فعالانه در عرصه بین‌المللی و جذب منابع خارجی (سرمایه‌گذاری و تکنولوژی) تشخیص داد. دولت خاتمی به‌خوبی آگاه بود که تنها یک سیاست خارجی فعال، تنش‌زدا و منطقی است که می‌تواند زمینه استفاده ایران از سرمایه‌گذاری و تکنولوژی پیشرفته خارجی را به منظور رفع نیازهای اقتصادی داخل فراهم آورد.[۱۶] در این زمان شخصیت و منش خاتمی به‌عنوان یک سیاستمدار میانه‌رو و اصلاح‌طلب و استقبال جامعه بین‌المللی از انتخاب ایشان و مواضعی که مطرح می‌کردند زمینه را بسیار مساعدتر از زمان دولت رفسنجانی برای حضور ایران در عرصه اقتصاد بین‌المللی فراهم آورده بود.

به این‌ترتیب مشخص می‌شود که نیازها و مشکلات اقتصادی کشور و چگونگی تخفیف یا ازبین‌بردن این مشکلات یکی از محرک‌ها و انگیزه‌های دولت خاتمی در اتخاذ و پیشبرد سیاست تنش‌زدایی در عرصه روابط خارجی، البته این بار با اجماع کامل در سطح نخبگان سیاسی و بسیار جدی‌تر و مصمم‌تر از دولت قبلی بوده‌است. درمجموع سیاست تنش‌زدایی در این مرحله آمده بود تا نقش تسهیل‌کننده درجهت رفع مشکلات اقتصادی داخلی را به عهده بگیرد.[۱۷]

۲-۲. منابع خارجی

الف. عوامل بین‌المللی و تأثیر آن بر اتخاذ سیاست تنش‌زدایی

نظام بین‌المللی، محیطی است که در آن واحدهای سیاست بین‌الملل به کنش و اندرکنش با یکدیگر می‌پردازند. نظام از مجموعه‌ای از متغیرهای وابسته به یکدیگر تشکیل شده است و هرگونه تغییری در هریک از عناصر متشکله نظام، به سایر بخش‌های آن نیز سرایت می‌کند و آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.[۱۸] در هر عصری نظام بین‌الملل از ماهیت و محتوای خاص فرهنگی، ساختار اقتصادی و تقسیم قدرت سیاسی برخوردار است. سیاستگذاران خارجی برای آن‌که تقدم / تأخر و اجرا / تطبیق و انعکاس مبانی را متوجه شوند، به شناخت عینی و دقیق از محیط خارجی واحد سیاسی خود نیاز دارند. به‌عنوان مثال آن‌ها باید بدانند که در عصر حاضر واحدهای سیاسی براساس چه اصول فکری، نیازها و منافع سیاسی با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند و یا آن را قطع می‌نمایند.

فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد به پایان عصر نظام جهانی دوقطبی منجر شد که از فردای پایان جنگ دوم جهانی شکل گرفته بود.[۱۹] در مجموع می‌توان چهار خصوصیت عمده برای *دنیای جهانی‌شده* پس از فروپاشی شوروی برشمرد که عبارتند از:

۱. در نظام دو قطبی، مسایل سیاسی ـ ایدئولوژیک حاکم بر نظام جهانی بود اما در نظام جدید، «اقتصاد»، نقش اساسی را برعهده دارد. به‌عبارت دیگر اگر نگوییم قدرت اقتصادی در جایگاه برتری نسبت به قدرت نظامی قرارگرفته اما می‌توان مدعی شد که در رقابتی تنگاتنگ با آن قرار دارد.[۲۰] حتی اگر بپذیریم که جهان در برخی عرصه‌ها مانند عرصه نظامی تک‌قطبی و در عرصه اقتصادی چندقطبی است، باز از اهمیت بحث درخصوص افول گفتمان سیاسی ـ ایدئولوژیک نخواهد کاست. در چنین ساختار تک ـ چندقطبی (چندقطبی معطوف به یک قطب)، رقابت‌های اساسی میان چند قطب اقتصادی گسترش خواهد یافت و کنش‌ها و اندرکنش‌ها در آن، ماهیتی «*ژئواکونومیک*» به خود خواهد گرفت. به‌عبارت دیگر درحالی که در نظام دوقطبی

گذشته، مناطق ژئوپولیتیک اهمیت اساسی داشتند، در نظام پساجنگ سرد و فروپاشی شوروی، مناطق «ژئواکونومیک» اهمیت زیادی پیدا کرده‌اند.[۲۱]

۲. ویژگی دیگر نظام بین‌المللی کنونی، «*یکپارچگی جهانی*» یعنی سراسری شدن اقتصاد و فرهنگ مدرن از طریق شکست ایدئولوژی رقیب و استحکام شبکه‌های ارتباطی، رادیو ـ تلویزیونی، ماهواره و اینترنت می‌باشد.این یکپارچه‌شدن جهانی، امکان «*تک‌ماندن*» کشورها را از آن‌ها گرفته است. امروزه کشورها ناگزیر از نزدیک‌شدن هرچه بیشتر به یکدیگر در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هستند. بدین‌سان درهم فشردگی و یکپارچگی نظام‌های اقتصادی، ارتباطی و حتی سیاسی در دوره حاضر، جایی برای طرح مسأله «*استقلال*» به شیوه‌ای که در دهه ۶۰ میلادی مطرح بود باقی نمی‌گذارد.[۲۲]

دوران تکنولوژی پیشرفته، به‌گونه‌ای غیرقابل بازگشت، موجب گسترش «*وابستگی متقابل پیچیده*»[۲۳] میان کشورها شده‌است. به همین دلیل از همکاری‌هایی که حداقل شرط لازم برای دوام صلح و وفاق بین ملت‌هاست، گریزی نیست.

۳. سومین ویژگی نظام بین‌الملل کنونی، پدیدآمدن تدریجی «هویت‌های منطقه‌ای» است. بدین‌ترتیب که از این پس منطقه‌ها بیشتر نقش تعیین‌کننده خواهند داشت تا کشورها. مصداق بارز این ادعا را می‌توان در شکل‌گیری اتحادیه اروپا مشاهده کرد.[۲۴] این فرضیه مدعی است که اتحادها و بلوک‌های منطقه‌ای به‌تدریج نقش مهمتری از کشورها به‌عهده خواهند گرفت و هویت منطقه‌ای رفته‌رفته جای هویت ملی یا کشوری را می‌گیرد؛ هرچند که این جایگزینی به‌تدریج و کندی صورت بگیرد.

۴. درحالی که در نظام گذشته (نظام دوقطبی) و حتی چندی پس از فروپاشی شوروی، «منازعات» اقتصادی حاکم بر نظام بین‌الملل بود، در نظام جدید «همکاری» و در مواردی «رقابت» اقتصادی جای آن را گرفته است. به‌عبارت دیگر خصیصه اصلی نظام اقتصاد جهانی کنونی، تعاون و تفاهم بین کشورهاست.

تحولات نظام بین‌الملل و خصوصیات و ویژگی‌های جدید آن یعنی عمده‌شدن اقتصاد، یکپارچه‌شدن جهان، پایان عصر رقابت‌های ایدئولوژیک، وابستگی متقابل و

توسعه روزافزون ارتباطات، به وضوح نشان می‌دهد که دستگاه دیپلماسی خاتمی تنها درصورت نشان دادن انعطاف‌پذیری بیشتری از خود در مقایسه با دوره هاشمی رفسنجانی می‌توانست به‌جایگاه بهتری در سطح منطقه و جهان دست پیدا کند. در این شرایط تردیدی وجود نداشت که اصلاح و بهبود چهره سیاسی ایران در جهان، کاراترین ابزاری است که می‌تواند جایگاه و منافع ملی ایران را در منطقه ارتقاء بخشد.

دولت خاتمی به منظور بهره‌گیری از شرایطی که در اثر تحولات نظام بین‌الملل خود را بر جمهوری اسلامی تحمیل می‌کرد، ناگزیر بود دگرگونی‌هایی را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی به‌وجود آورد. این دگرگونی می‌بایست در راستای ترمیم وجهه بین‌المللی ایران، خنثی‌سازی تلاش‌ها برای منزوی‌کردن تهران و کسب حداکثر منافع ملی در عرصه روابط خارجی صورت می‌گرفت. از این منظر می‌توان اتخاذ سیاست تنش‌زدایی را به‌مثابه سیاستی واقع‌نگرانه از سوی دولت خاتمی به‌منظور ارتقاء جایگاه بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و کسب منافع ملی در نظام نوین بین‌المللی تفسیر نمود.

ب. عوامل منطقه‌ای: محیط خاورمیانه و لزوم اتخاذ سیاست تنش‌زدایی

فروپاشی شوروی و تهاجم آمریکا در جریان اشغال کویت از سوی این کشور، مخاطرات امنیتی جدیدی را در اطراف مرزهای ایران به وجود آورد. به عبارت دیگر هرچند با فروپاشی شوروی، خطر حضور نظامی ابر قدرت شمالی از بین رفت، ولی این خطر با حضور آمریکا در طول مرزهای شمالی و جنوبی ایران، به صورتی دیگر ادامه پیدا کرد. درواقع با فروپاشی، ایران از چهار طرف در محاصره آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن قرار گرفت و به همین دلیل شکل‌گیری سیاست خارجی متناسب با کشورهای همسایه باتوجه به شرایط جدید، امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.[۲۵]

برای درک چگونگی محاصره جغرافیایی ایران باید تحولات سیاسی ـ نظامی در کشورهای پیرامون ایران را مد نظر قرار داد. نگاهی کلی به وضع همسایگان ایران در آستانه روی کارآمدن خاتمی نشان می‌دهد که سه مجموعه نیرو در جهت محاصره جغرافیایی کشورشکل گرفته بودند:

در غرب و جنوب غربی ایران روابط با عراق با بی‌اعتمادی و بعضاً تشنج توأم بود. این وضع نه تنها ناشی از خاطرات طرفین از هشت سال جنگ، بلکه همچنین معلول حضور مخالفان سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی (سازمان مجاهدین خلق) در خاک عراق، دیکتاتوری نظامی حاکم بر ساختار قدرت عراق و نیز اعمال تحریک‌ها در برخی کشورهای عرب منطقه مانند مصر و امارات علیه جمهوری اسلامی بود. در چنین شرایطی حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و روابط دوجانبه این کشور با بیشتر دولت‌های عربی منطقه، کماکان بخش جنوبی مرزهای ایران را آسیب‌پذیر می‌ساخت.[۲۶]

وضعیت شمال غربی و بخش‌هایی از شمال کشور در زمان روی کارآمدن خاتمی وضعی بهتر از غرب و جنوب غربی ایران نداشت. در این منطقه، ترکیه و آذربایجان با اسرائیل و با حمایت مستقیم آمریکا پیمانی نظامی ـ استراتژیک بلندمدت بسته بودند.[۲۷]

و بالاخره در آن زمان، حلقه محاصره ایران با اتحاد فرصت‌طلبانه پاکستان، عربستان، امارات و طالبان تنگ‌تر می‌شد. این اتحاد زیانبار، ایران را در سراسر مرزهای شرقی خود محدود می‌کرد و مانع جدی برای دسترسی جغرافیایی ایران به چین و آسیای دور به وجود می‌آورد. در واقع شکل‌گیری و تقویت گروه طالبان در راستای سیاست مهار دوجانبه آمریکا قرار داشت.[۲۸]

درک چنین تصویر کلی از موقعیت ایران در منطقه پیرامون و نیز نقش آمریکا در آن، نشان می‌دهد که ایران در زمان روی کار آمدن دولت خاتمی باید سیاست‌هایی را در منطقه تعقیب می‌کرد که یک سویهٔ آن متوجه آمریکا و اروپای غربی و سویهٔ دیگر آن متوجه نیروهای درون منطقه‌ای باشد که منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی را هدف قرار داده بودند. در این راستا ایران پس از دوم خرداد به منظور تأمین منافع ملی خود در فضای امنیتی‌شده خاورمیانه می‌بایست با کشورهایی که به لحاظ اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک توانایی بهره‌رسانی به جمهوری اسلامی را در منطقه داشتند، روابط نزدیک‌تری از گذشته برقرار می‌کرد.[۲۹]

درمجموع اتخاذ سیاست تنش‌زدایی در چنین شرایطی می‌توانست علاوه بر

بحران‌زدایی از فضای امنیتی منطقه و تغییر حالت نظامی و جنگی به حالت روابط خنثی، زمینه‌ساز برنامه‌های عملی برای روابط گسترده و عمیق اقتصادی و سیاسی با دنیای خارج باشد. بدین‌سان جمهوری اسلامی ایران با آمدن دولت خاتمی به درستی سیاست تنش‌زدایی و گسترش روابط دوستانه به‌ویژه با کشورهای منطقه خلیج فارس را به‌عنوان اساس سیاست خارجی خود تبلیغ می‌کرد.[۳۰]

۳. اصول، مشخصات و پیش‌شرط‌های موفقیت تنش‌زدایی

مهمترین اصول تنش‌زدایی عبارتند از:

- اعتمادسازی یا اقدامات اعتمادساز.[۳۱] و تلاش بر زدون سوء تفاهم‌های انباشته شده؛[۳۲]
- ضرورت جلوگیری از *نزاع*[۳۳] و *درگیری*[۳۴] ناشی از *اختلافات*؛[۳۵]
- نیاز اجتناب‌ناپذیر طرفین منازعه یا درگیری به خویشتن‌داری؛
- محکوم کردن سوءاستفاده‌ها از بحران‌ها به‌منظور دستیابی به امتیازات یکجانبه؛
- صرف نظر کردن از ادعای برتری‌جویی؛
- اعلام آمادگی طرفین به اجرای اصول جدید در روابط بین‌الملل (تنش‌زدایی) همکاری متقابل جهت تحکیم روابط طویل‌المدت؛
- آمادگی جهت همزیستی مسالمت‌آمیز؛[۳۶]
- پذیرش و التزام عملی به کثرت‌گرایی سیاسی و اقتصادی.[۳۷]

مهمترین مشخصات و ویژگی‌های تنش‌زدایی را نیز می‌توان به‌ترتیب ذیل خلاصه کرد:

- تنش‌زدایی در تئوری و عمل به معنا و مفهوم خاتمه‌دادن به تیرگی روابط و ایجاد تفاهم از طریق بحث و گفت‌وگو می‌باشد. براین اساس، تنش‌زدایی یک راه‌حل نهایی به‌منظور رفع تنش‌ها نیست بلکه یک حالت فیمابین است که دربرگیرنده عناصری از همگرایی و واگرایی می‌باشد؛
- در تنش‌زدایی ملاحظات ایدئولوژیک متعارض که به تشدید رقابت کمک

می‌کنند، به‌تدریج اعتبار خود را از دست می‌دهند و اشتراک منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی جای آن را می‌گیرد؛

- در تنش‌زدایی خویشتن‌داری بیشتر نسبت به نظام سیاسی و اجتماعی طرف مقابل مشاهده می‌شود؛
- تلاش برای رفع مشکلات داخلی سیاسی ـ اقتصادی و ترمیم وجهه بین‌المللی، از عوامل مهمی هستند که کشورها را به سمت اتخاذ سیاست تنش‌زدایی سوق می‌دهند؛
- در تنش‌زدایی ضمن این‌که طرفین در دفاع از اصول و مواضع خود کوتاه نمی‌آیند، قابلیت انعطاف تاکتیکی، آمادگی برای سازش‌های مورد قبول طرفین، سمت‌گیری به‌سوی گفت‌وگو و حسن تفاهمْ به‌جای رویارویی را از خود نشان می‌دهند؛
- تنش‌زدایی متضمن پذیرش این واقعیت است که مسئولیت مشکلات موجود بر دوش کشورهای مختلف قرارداد و نه یک کشور خاص؛
- تنش‌زدایی می‌تواند زمینه استفاده از تسهیلات بین‌المللی و نیز مطرح‌شدن یک کشور در دنیا و پیداکردن جایگاه شایسته درعرصه بین‌المللی را فراهم می‌کند.[۳۸]

مهمترین پیش شرط‌های موفقیت سیاست تنش‌زدایی را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. تنش‌زدایی بدون توجه به قدرت ملی و افزایش آن و بدون توجه به شاخص‌های اساسی سیاست خارجی، تنش‌زدایی از موضع ضعف است و هیچ‌گاه برای هیچ کشوری نتیجه مؤثری نخواهد داشت. قدرت به‌عنوان پشتوانه سیاست تنش‌زدایی اهمیت زیادی دارد. در این‌باره *هانس مورگنتا* می‌گوید: «تنش‌زدایی زمینه را برای صلح فراهم نساخته است، بلکه موازنه و توازن هسته‌ای دو ابرقدرت است که هم تنش‌زدایی و هم صلح را امکان‌پذیر نموده است»؛[۳۹]

۲. تنش‌زدایی یک خیابان یک طرفه نیست که یک طرف بخواهد به سود خود از آن استفاده کند. موفقیت تنش‌زدایی نیازمند حسن نیت و اراده قوی و اعتماد طرفین می‌باشد؛

۳. نوع برداشت طرفین از حدود و ثغور تنش‌زدایی در پیروزی یا شکست آن مؤثر است؛
۴. عدم توازن ارزش‌های ایدئولوژیک، توافق‌های شکننده و حتی دگرگونی در سیاستمداران رده بالا می‌تواند موجب ناکامی‌سیاست تنش‌زدایی شود؛
۵. هرچه دامنه سیاست تنش‌زدایی گسترده‌تر باشد و قدرت‌های تأثیر گذار بیشتری را شامل شود، شانس موفقیت آن در عرصه نظام بین‌المللی بیشتر می‌شود.[۴۰]

پیش‌شرط‌های لازم برای موفقیت سیاست تنش‌زدایی تلویحاً متضمن این معنای اساسی است که اتخاذ صرف چنین سیاستی از سوی دولت خاتمی نتوانست دستاوردهای بهینه‌ای برای جمهوری اسلامی به‌دنبال داشته باشد بلکه باید پذیرفت که در کنار دستاوردهای تنش‌زدایی در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی، این راهبرد با چالش‌ها و موانعی نیز چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح فرامنطقه‌ای مواجه بوده‌است که در فصول بعدی به‌طور مبسوط به آن پرداخته خواهد شد.

۴. تنش‌زدایی از دیدگاه جمهوری اسلامی

یکی از اصول و اولویت‌های مهم مطرح شده در سیاست خارجی ایران از زمان روی کارآمدن خاتمی، سیاست تنش‌زدایی است. به اعتقاد خاتمی «سیاست تنش‌زدایی هزینه اداره کشور را به حداقل خواهد رساند». خاتمی در دیدار با سفیر ایران در کشورهای حوزه خلیج فارس می‌گوید: «دوران کنونی، دوران تثبیت نظام است و اصل تنش‌زدایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی متناسب با مرحله تثبیت است... باید تلاش کنیم از گذشته درس بگیریم، نگاه ما به آینده است، بنابراین ما می‌توانیم مرحله نوینی از تفاهم و احترام متقابل را آغاز کنیم.»[۴۱] به‌طور اساسی سیاست تنش‌زدایی سه عنصر کلیدی عزت، حکمت مصلحت را دربردارد. تنش‌زدایی در چارچوب عزت، حکمت و مصلحت به این معنی است که سیاست خارجی درصدد رفع سوء تفاهم‌های انباشته شده از گذشته و در تلاش جهت پایان‌دادن به هر نوع تنازع و کشمکش بین‌المللی است و برای تأمین امنیت خود به واقعیت‌های بین‌المللی توجه دارد. یعنی به‌هنگام بودن سیاست خارجی، برخورد برنامه‌ریزی شده و به روز با نظام

بین‌الملل و بازیگران آن را اقتضاء می‌کند. خاتمی اهداف سیاسی تنش‌زدایی جمهوری اسلامی را «تأمین، تقویت، توسعه و تثبیت امنیت و منافع ملی» اعلام می‌کند. از این‌رو تنش‌زدایی نه تنها خواهان استقرار یک نظام مردم‌سالار در درون جامعه خود است بلکه «منادی دعوت جهانی به صلح مبتنی بر عدالت، تساوی و حذف زور در روابط بین‌الملل»[۴۲] نیز می‌باشد. درواقع گسترش روابط با کلیه کشورهای جهان براساس احترام متقابل، منافع مشترک و نفی هرگونه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و تأکید بر نهادینه‌شدن مقررات حقوق بین‌الملل، تلاش درجهت کاهش تشنج در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، تقویت انسجام و وحدت کشورهای اسلامی و غیرمتعهد از جمله اولویت‌های سیاست خارجی تنش‌زدایی جمهوری اسلامی است.

درمجموع سیاست تنش‌زدایی بر این فرض استوار است که ایران با موقعیت تاریخی و ژئوپولیتیکی بسیار حساس و با سابقه چندهزار ساله تمدنی باید به‌عنوان بازیگر منطقه‌ای و جهانی جایگاه راستین و تاریخی خود را به دست آورد. سیاست تنش‌زدایی ازطریق گفت‌وگو و مفاهمه، دیدگاهی است واقع‌نگرانه و در جهان پر از تعارض می‌تواند منافع ملی را در سطوح مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تأمین نماید. سیاست تنش‌زدایی با فاصله‌گرفتن از اولویت‌های امنیتی و ایدئولوژیکی به‌سمت همگرایی و همکاری همه‌جانبه پیش‌رفته و درنتیجه زمینه‌های بیشتری را برای گفت‌وگوی میان تمدن‌ها و همگرایی چندجانبه حکومتی فراهم می‌آورد. سیاست تنش‌زدایی تمام جوامع را از خشونت و دشمنی به تحمل یکدیگر و همکاری متقابل فرامی‌خواند و با تأکید بر کثرت‌گرایی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و رعایت اصل تساهل و مدارا در روابط بین‌الملل، کشورها را به شرکت فعال‌تر گسترده‌تر در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ترغیب می‌نماید.[۴۳]

ب. طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها

در دنیایی زندگی می‌کنیم که ارتباط میان تمدن‌ها صرف نظر از یک طرح فکری اختیاری به خصیصه اصلی تحولات شگرفی مبدل شده که درهم‌تنیدگی فعالیت‌ها و

حرکت‌های اقتصادی، فناوری و اطلاعاتی واحدهای سیاسی را به‌دنبال داشته است. امروزه براثر فشار و توان این نیروهای اقتصادی و فنی عظیم، تمدن‌ها پهلو به پهلوی هم می‌سایند و در نوعی «همجواری عینی» به سر می‌برند البته در نگاه بدبینانه می‌توان این مسأله را گسترش آرام «غلطک فشارآور غرب» بر سراسر جهان توصیف کرد. به‌طور کلی تاریخ تمدن‌ها چیزی جز تماس و وام‌گیری‌های متقابل نیست. به‌هرحال، این‌که ارتباط تمدن‌ها امروزه بار دیگر مورد توجه ناظرین قرارگرفته به این‌جهت است که این امر، اجتناب‌پذیر نیست. دربرابر این اجتناب‌ناپذیری دو موضع‌گیری متفاوت به چشم می‌خورد:

«*برخورد*» و این همان چیزی است که ساموئل هانتینگتون پیش‌بینی کرده است. او معتقد است که درواقعیت سیاسی جدید جهان، منشاء اصلی بحران‌ها و درگیری‌ها نه عقیدتی است (چنان‌که درطی دوره جنگ سرد بود) و نه اقتصادی (برخلاف آنچه بسیاری از اقتصاددانان اعتقاد دارند)، بلکه صرفاً فرهنگی خواهد بود.[۴۴] به عقیده وی هشت تمدن کنونی جهان یعنی تمدن غربی، کنفوسیوسی (چینی)، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، مسیحی، آمریکای لاتینی و احتمالاً آفریقایی با یکدیگر کشمکش برخورد خواهند داشت و موجب بروز «شوک تمدن‌ها» در صحنه جدید سیاست جهان خواهند شد.

«*تفاهم تمدن‌ها*»، و این شعاری است که خاتمی در دوران ریاست جمهوری خود تحت عنوان «گفت‌وگوی تمدن‌ها» مطرح کرد. به عقیده او تمدن‌ها در میان خود به گفت‌وگو خواهند پرداخت یا بهتر این است که به گفت‌وگو بپردازند تا از بروز بدبختی‌هایی که بشریت درطول تاریخ این همه از آن رنج برده است، پیشگیری شود.

به‌رغم تباین و تضادی که میان این دو دیگاه وجود دارد باید پذیرفت که این دو نظر دو راه‌حل ممکن یک واقعیت را تشکیل می‌دهند، زیرا از زمانی که بشر پدید آمده است همواره فقط دو راه برای حل اختلافات خود شناخته است: ضربه مشت یا تبادل سخن (مذاکره).[۴۵]

۱. تعریف مفاهیم

۱-۱. مفهوم «تمدن»

فرنان برودل، نظریه‌پرداز بزرگ تمدن‌ها، به‌روشنی چگونگی پدیدآمدن مفهوم تمدن و تحول آن را تشریح کرده است. کلمه *تمدن* کلمه‌ای برساخته است که خیلی دیر در ادبیات و زبان فرانسه وارد شده‌است. این کلمه برای نخستین‌بار در ۱۷۳۲ میلادی در معنای یک اصطلاح حقوقی به‌کار می‌رفته است و به‌معنای عمل قضایی یا داوری است که یک پرونده جنایی را «مدنی» یعنی قانونی می‌کند. معنای جدیدتر از این معنی در مفهوم «عبور به حالت متمدن‌شدن» است که بعدها یعنی در ۱۷۵۲ میلادی در نوشته‌های تورگو دیده می‌شود. از اواخر قرن هجدهم میلادی / دوازدهم هجری، این کلمه هم در زبان فرانسه و هم در زبان انگلیس رواج همگانی پیدا کرد. این اسم جدید که از روی کلمه لاتین سیویلز (شهروند) ساخته شده است، بر یک تمایز صحه گذاشت که اندک‌اندک میان مردمان شهرها و ساکنان روستاها پدید آمد.

به‌طور خلاصه از ریشه‌شناسی کلمه «تمدن» برمی‌آید که باید مفهوم تمدن را مرتبط با توسعه شهری و تقسیم اجتماعی کار دانست. کلمه «تمدن» تحت تأثیر منادیان «عصر روشنگری» به‌صورت تجسم آرمانی درآمد که همه ملت‌ها باید رو به آن می‌آوردند. درنتیجه بر اثر اقتضای حقانیت این عصر روشنگری در تمام قرن هجدهم میلادی، کلمه تمدن به‌صورت مفرد و همچون یک امر مطلق که ملت‌ها در درجات مختلف در آن شرکت داشتند، به‌کار می‌رفت. بدین‌سان تمدن در حالت مفرد و به شکل «تمدن صنعتی» به‌کار می‌رفت که نشان از نگاهی غربی به این مفهوم داشت. پس از جنگ دوم جهانی و به‌ویژه در تالیفات کلود لوی استراوس مشاهده می‌شود که به‌تدریج معنای سلسله‌مراتبی و انحصاری غربی از تمدن کنار می‌رود و کلمه «تمدن» در حالت جمع رونق می‌گیرد تا فکر تمدن به‌صورتی که پیش از آن وجود داشت و اختصاص به چند ملت ممتاز داشت ازمیان برداشته شود.[۴۶] به‌کارگیری کلمه تمدن درحالت جمع به‌مثابه موضع‌گیری تسامح‌آمیز است زیرا اشاره به تمدن‌ها به‌صورت جمع به‌معنای پشت سرنهادن این کلمه در حالت مفرد در عباراتی مثل تمدن صنعتی،

تمدن غربی یا تمدن عقلایی است. در این کلمه به‌صورت جمع به‌منظور دلالت بر تمامی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها مورد استفاده قرار گرفت که به میراث بشریت در تمامیت آن تعلق دارد.

۱-۲. مفهوم «فرهنگ»

تأمل درباره تمدن، هرگز از تأمل درباره فرهنگ جدا نبوده‌است. چندان‌که این دو کلمه تدریجاً چنان به هم نزدیک شده‌اند که عملاً به‌صورت مترادف درآمده‌اند. درعین حال *آندره سوئارش* معتقد است که فرهنگ حاصل کار تعقل فردی است و حال آن‌که تمدن در آداب، رسوم و متن جامعه شکل می‌گیرد و زیست می‌کند.

شاید بتوان گفت شروع اندیشه و بحث درباره مفهوم فرهنگ را باید به دورانی متأخر یعنی قرن نوزده بازگرداند. واژه (culture) از ریشه لاتین (colere) به معانی متعددی از پرورش گرفته تا مهاجر (cobnus) دلالت دارد.[۴۷]

شاید بتوان یک تعریف قابل قبول از فرهنگ را این‌گونه ارائه نمود: «فرهنگ مجموعه‌ای از پدیده‌ها و قابلیت‌های مادی، معنوی و اکتسابی است که انسان‌ها در جامعه‌ای خاص برای پاسخ‌دهی سازمان‌یافته به نیازهای ناشی از رابطه خویش با محیط طبیعی و با محیط ساخت انسان، به‌وجود آورده و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کنند».[۴۸]

علی مزروعی نیز فرهنگ را چنین تعبیر می‌کند: «فرهنگ، نظامی از ارزش‌های به‌هم پیوسته و وابسته است و می‌تواند برداشت‌ها، داوری‌ها، ارتباطات و رفتارها را در هر جامعه‌ای شکل دهد. فرهنگ و تمدن هر دو متضمن ارزش‌ها، هنجارها، روش‌های فکری و نهادهایی هستند که نسل‌های متوالی در هر جامعه‌ای بیشترین اهمیت و حرمت را برای آن قائلند».[۴۹]

۱-۳. «مفاهمه و گفت‌وگو»

سومین مفهوم کلیدی در طرح و ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها، مفهوم مفاهمه یا

گفت‌وگو است. زمانی که از گفت‌وگو سخن به میان می‌آید، دو محور اساسی مطرح می‌شود. نخست آن‌که گفت‌وگو تفکیک یک رفتار از رفتارهای دیگر است و دوم آن‌که «گفت‌وگو» نوعی تبادل اندیشه است که از یک دستگاه نمادین (سمبلیک) یا زبان برخوردار است. این دستگاه نمادین عمدتاً در واژگان و درک متقابل آن‌ها استوار است. معادل «گفت‌وگو» در زبان انگلیس، دیالوگ می‌باشد. دیالوگ به‌عنوان یک روش عمدتاً در قلمروی انسان‌شناسی و روابط انسانی مورد توجه قرار گرفته است اما اگر انسان‌ها را هسته‌های اصلی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بدانیم آن گاه می‌توانیم حوزه کاربرد روش دیالوگ را به روابط میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف نیز تسری داد.[۵۰]

در زبان فارسی شاید نزدیک‌ترین مفهوم برای دیالوگ، واژه «مفاهمه» باشد که بین دو نفر یا تعدادی از افراد به منظور درک و فهم یکدیگر صورت می‌گیرد. به‌عبارت دیگر طرفین مفاهمه خواهان تبادل نظر و فراگیری از یکدیگر، رشد و تغییر هستند و جبری در ارتباط میان آن‌ها در کار نیست. دیالوگ مقدمه‌ای است غیر از کشمکش فکری و هدف از آن برتری‌طلبی و تأکید یک طرف بر موضع خود نیست بلکه هدف رسیدن به نقطه‌ای نزدیک به حقیقت و مورد اجماع طرفین است.[۵۱]

۲. پیشینه تاریخی و ذهنی طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها

طرح مبحث «گفت‌وگوی تمدن‌ها» از سوی خاتمی را هم می‌توان موضوعی جدید در عرصه روابط بین‌الملل ارزیابی کرد و هم بازگشتی به مباحث، مفاهیم و اندیشه‌های باستانی و متداوم در تاریخ تفکر و جوامع انسانی دانست. درواقع از یک منظر طرح مزبور، مبحثی جدید است که در یک زمینه فرهنگی و سیاسی خاص و در شرایط مطرح‌بودن نظریه پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما و نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون عنوان شده‌است. از منظری دیگر مفهوم گفت‌وگو میان تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان از سال‌ها قبل از روی کارآمدن خاتمی وارد ادبیات سیاسی ـ فرهنگی جهان شده است. به‌عنوان مثال مهرزاد بروجردی در کتابی می‌نویسد:

«(داریوش) شایگان یکی از معدود روشنفکران ایرانی است که علاقه خود را به فلسفه غربی با توجهی همسان به فلسفه آسیایی متعادل ساخته است. وی برای بنیانگذاری و اداره مرکز گفت‌وگوی فرهنگ‌ها تمایل داشت. هدف این مرکز آشنا ساختن ایرانیان با تمدن‌های شرقی و آسیایی مانند چین، ژاپن، هند و مصر بوده است. مرکز در راستای این هدف در سال ۱۳۵۶ در تهران میزبانی سمپوزیومی را به نام «آیا تسلط فکر مغربی ارکان گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها را میسر می‌سازد؟» به عهده گرفت.»[۵۲]

نزدیک به دو دهه پیش نیز روژه گارودی طرحی را در مورد گفت‌وگوی تمدن‌ها ارائه کرد. این طرح فراخوانی برای ایجاد زمینه تفاهم ملت‌ها و دارای ویژگی نقد سلطه غرب بر جهان امروز بود. وی غرب را عنصری آسیب‌رسان به بشریت و نویددهنده نیستی و نابودی می‌دانست که در دوره فعلی حیاتش به آرامی‌به سوی فروپاشی و پرتگاه حرکت می‌کند.[۵۳]

گفت‌وگوی تمدن‌ها به تنهایی نمی‌تواند به‌عنوان نظریه‌ای در روابط بین‌الملل به‌شمار آید بلکه جزو فرهنگی از نظریه‌ای کلان با عنوان جهان‌گرایی است که ریشه در اندیشه‌های نئولیبرالی عصر جدید، به‌ویژه پس از جنگ سرد دارد.[۵۴]

خاتمی در بیان علت مطرح‌کردن طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌گوید: «قرنی که را پشت سر نهادیم، متأسفانه سرشار از تنش، خشونت، جنگ، نابرابری، پایمال‌شدن کرامت انسانی و تجاوز به حقوق ملت‌های ستمدیده و دوگانگی در رفتارهای سیاسی و حقوقی بوده‌است. من خیلی فکر کردم که چرا بشر دچار این مشکل شده‌است. نظریه هانتینگتون، جرقه‌ای بود که در ذهن من زد و یکی از علل مهمش را پیدا کردم و آن این‌که در قرن بیستم پارادایم روابط بین‌الملل و ارتباطات جهانی عبارت بود از: ستیز، بدبینی و تبعیض که از جمله در جنگ‌ها و از جمله در استعمار تجلی پیدا کرده است. راه بشریت این است که ما این پارادایم ستیز را تبدیل کنیم به پارادایم تفاهم بنابراین شعار (گفت‌وگوی تمدن‌ها) را انتخاب کردم.»[۵۵]

۳. بایسته‌های داخلی و بین‌المللی طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها

۳-۱. بایسته‌های درونی

اگر بپذیریم که طرح گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی بیش از هر مکتب دیگری در چارچوب آرمان‌گرایی جهان‌وطنی قابل تبیین و توجیه است، آنگاه باید پذیرفت که میان طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها در عرصه بین‌المللی و برخی زمینه‌های دموکراتیک در جامعه پیوند وثیقی وجود دارد. بدین‌سان درک و شناخت فضای داخلی برای فهم قابلیت و کارایی گفت‌وگوی تمدن‌ها در خارج ضروری و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

یکی از مهمترین نکات قابل توجه درخصوص طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها این است که یک فرهنگ هرگز نمی‌تواند حقیقتاً با فرهنگ دیگری از در گفت‌وگو درآید مگر آن‌که با خود در گفت‌وگو باشد. بدین‌سان وحدت تفاوت‌های فرهنگی به دموکراسی و جلب مشارکت واقعی شهروندان در کشور و سراسر جهان نیاز دارد. سنت دموکراتیک بحث و مناظره آزاد، از ظرفیت راه‌اندازی یک گفت‌وگوی میان فرهنگی در کشورها بدون توسل به برخوردهای خشن برخوردار است. به همین دلیل فرهنگ و دموکراسی از گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها جدایی ناپذیر هستند.[۵۶]

یکی از مراحل مهم در پذیرش آزادی‌های سیاسی، پذیرش حق گفت‌وگوست و این بدان معنی است که حقیقت مطلق در اختیار شخص، عقیده یا باور خاصی نیست و گفت‌وگوی تمدن‌ها اولین گام برای ایجاد جامعه مدنی در سطح جهانی است.

گفت‌وگوی تمدن‌ها درواقع عبارت است ازتحقق جامعه مدنی در سطح وسیع‌تر و گسترده‌تر به نام نظام بین‌المللی و در این‌صورت واحدهای سیاسی و سازمان‌های بین‌المللی نقش احزاب، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی در داخل یک واحد سیاسی را بازی می‌کنند. بنابراین تحقق گفت‌وگوی تمدنی در عرصه بین‌المللی مستلزم تحقق شرایط دموکراتیک و مدنیت در داخل است.[۵۷]

درمجموع، دولت‌ها باید با ایجاد زمینه‌های درونی دموکراسی و فراهم‌کردن شرایط دموکراتیک در داخل، خود را برای گفت‌وگو در خارج از مرزهای جغرافیایی

آماده کنند. بنابراین دسته‌بندی و شناخت برخی حقوق عمومی دموکراتیک در داخل می‌تواند یک گام به‌سوی عملی‌کردن ایده گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی در خارج باشد.

«دموکراسی» باید پیوستاری تلقی شود که حقوق خاص در درون مجموعه‌ها کم و بیش در طول آن اعمال و مجموعه حقوق متفاوت، کم یا بیش مستقر می‌شود. در این بخش از نوشتار هفت مجموعه از حقوق بر شمرده می‌شود که برای مشارکت آزاد و برابر در جامعه و فراهم‌کردن شرایط گفت‌وگوی تمدنی ضروری به نظر می‌رسد. این حقوق عبارتند از: حقوق سلامت و بهداشت، حقوق اجتماعی، فرهنگی، مدنی، اقتصادی، سیاسی و حق امنیت و آرامش.

اجرای کامل این حقوق در امور دولت و جامعه مدنی، وابسته به ایجاد شرایط لازم برای خودمختاری دموکراتیک و همچنین مرتبط با فرصت‌سازی برای بحث و گفت‌وگوی عمومی و توازنی مناسب میان مشارکت مستقیم در تصمیم‌گیری سیاسی و تفویض آن به نمایندگان است. این هفت مقوله از حقوق، فضاهای مرتبط به هم را شکل می‌دهند که اصل خودمختاری در آن‌ها و از طریق آن‌ها اعمال می‌شود. هر مجموعه از حقوق، شرط قدرت‌بخشی برای مشارکت سیاسی و در نتیجه حکومت مشروع است و بدون آن‌ها مشارکت کامل ممکن نیست.[۵۸]

لزوم وجود یک ساختار اساسی که این حقوق را در تمامی هفت مقوله مزبور به هم پیوند داده و مستقر سازد و گفت‌وگو در برون را دنبال کند و همچنین ساختار حقوقی‌ای را که شهروندان را به‌عنوان شهروند به رسمیت می‌شناسد، می‌توان حقوق عمومی دموکراتیک تلقی کرد.

گفتمان عمومی فارغ از زور درواقع حذف همه اشکال «ناتونومیک»،[۵۹] موقعیت برابر همه مشارکت‌کنندگان در فرایند تصمیم‌گیری جمعی و آمادگی شرایط برای واردشدن به عرصه گفت‌وگوی تمدنی است. پنج معیار این نوع گفتمان عبارتند از: مشارکت مؤثر، درک روشنگرانه، کنترل بر دستور کار، رأی برابر در صحنه‌های مهم و شمول بر همه اشخاص بالغ.[۶۰]

۳-۲. شرایط بین‌المللی

پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی از یک‌سو مصادف بود با تشدید روند «جهانی‌شدن» و ازسوی دیگر با طرح نظریه «برخورد تمدن‌ها» که به تبیین مناسبات و چالش‌های بین‌المللی پس از فروپاشی شوروی و نقش جدید آمریکا در سازوکارهای سیاست و اقتصاد جهانی می‌پردازد. هانتینگتون، طراح این نظریه، در تحلیل شرایط پس از جنگ سرد و پایان رقابت‌های ایدئولوژیک میان سرمایه‌داری و کمونیسم، این نظریه را به‌عنوان جایگزین تضادهای ایدئولوژیک مطرح می‌کند.

از نظر او: «در جهان پس از جنگ سرد، اتحادها، فروپاشی‌ها و اختلافات به‌وسیله فرهنگ و هویت‌های فرهنگی شکل داده می‌شود، هویت‌هایی که در وسیع‌ترین سطح خود، همان هویت‌های تمدنی هستند»[۶۱] براین اساس، واقعیت سیاسی جهان از یک‌سو درگیری خونین ــ حداقل در مرزهای تمدنی ــ و از سوی دیگر رقابت‌های شدید میان دولت‌های وابسته به تمدن‌های مختلف را برای کنترل نهادهای بین‌المللی و کسب اقتدار نظامی و سیاسی نشان می‌دهد.

هانتینگتون برمبنای تفکیک حوزه‌های تمدنی، معتقد است که قرن جدید، شاهد بروز درگیری‌های تمدنی خواهد بود و در این میان یکی از اصلی‌ترین برخوردها، میان تمدن غربی و تمدن اسلامی بروز خواهد کرد. براین مبنا، غرب در طول دهه گذشته، مدام از تهدید، خطر و تهاجم اسلامی سخن می‌گوید و در تأئید ادعای خود، بروز جنبش‌های بنیادگرایانه اسلامی را مثال می‌زند که تمدن غربی را مورد تهدید قرار داده است. چنین طرز تفکری مبنای تشنج‌آفرینی، بدبینی و بی‌اعتمادی در دهۀ آخر قرن بیستم گردید. بنابراین طرح نظریه «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و دعوت جهان به صلح، ثبات و آرامش از طریق گفت‌وگو و تفاهم در چنین جو بدبینانه‌ای، گام مؤثری به سوی استقرار نظام صلح جهانی بود که مورد توجه جامعه جهانی قرار گرفته است.

خاتمی با طرح ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها در چنین شرایطی و همگام با روند جهانی‌شدن فرهنگ، توانست قدم مؤثری در زمینه کاهش تشنج و بی‌اعتمادی در سطح جهان بردارد. رئیس جمهوری با نگاهی به وضعیت نابسامان جهان در آستانه قرن

بیست و یکم، گفت‌وگو و تفاهم را به منزله جایگزینی برای خشونت و نابرابری جهان مطرح کرد و معتقد بود که جهان در آستانه ورود به قرن جدید، بیش از همه به صلح پایدار و همزیستی نیازمند است.

از نظر او: «قرن بیستم، قرنی سرشار از تشنج، خشونت، جنگ، نابرابری، پایمال‌شدن کرامت انسانی و تجاوز به حقوق ملت‌های ستمدیده و دوگانگی در رفتارهای سیاسی و حقوقی بوده‌است. ریشه این نابسامانی‌ها را می‌توان در مبانی و باورها و رویه‌هایی دانست که به‌طور خودمحورانه و قوم‌مدارانه به جهان و جامعه انسانی می‌نگریستند و عدالت، آزادی، استقلال و همه حقوق اساسی دیگران را فدای زیاده‌طلبی‌ها و تقدیس قدرت خویش می‌کردند»[۶۲] از دیدگاه رئیس جمهوری از آنجا که سرنوشت جهان ما در آغاز قرن جدید، سرنوشتی واحد خواهد بود، برای عادلانه‌بودن آن، چاره‌ای جز گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون وجود نخواهد داشت.[۶۳]

نظریه گفت‌وگوی تمدن، نظریه‌ای واقع‌نگرانه و ارزشی است. واقع‌نگرانه، چون بخشی از واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی واوضاع متشنج جهان پس از جنگ سرد را تبیین می‌کند. ارزشی چون جوامع و ملت‌های مختلف را از خشونت و دشمنی به تساهل و مدارا و همکاری فرامی‌خواند.[۶۴] به‌عبارت دیگر این ایده ضمن پذیرش تنوع میان تمدن‌ها، الگوی رفتار مصالحه‌جویانه را به‌جای الگوی تعارض و مناقشه در سیاست و روابط خارجی می‌پذیرد.

از لحاظ شرایط زمانی این نظریه در بهترین زمان ممکن ارائه شده‌است. چرا که با فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی، فرصت‌های جدیدی برای بازیگران بین‌المللی فراهم شده و هریک می‌بایست با استفاده به موقع و صحیح از این فرصت‌ها و طرح دیدگاه‌های جدید، در جهت تأمین منافع خود تلاش می‌کردند. جهانی‌شدن اقتصاد و انقلاب ارتباطات و اطلاعات، روندهای موجود در سطح جهان را نه تنها گسترش و تعمیق داده‌اند، بلکه با چنان شتاب و سرعتی به پیش می‌برند که در عمل، جهان هر روز با پدیده‌های نو و جدیدی روبه رو می‌شود.

خاتمی گفت‌وگوی تمدن‌ها را طرحی نو برای جهان و حاکم کردن گفت‌وگو به‌جای زور و خشونت چه در صحنه‌های ملی و چه جهانی برپایه برابری انسان‌ها و تفاهم و برپایی منطق درنظر می‌گیرد. طرز تلقی خاتمی از صلح و گفت‌وگو مورد قبول اکثریت اعضای جامعه جهانی قرار گرفت. به‌نحوی که در آستانه قرن بیست و یکم و همزمان با طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها در حاشیه اجلاس هزاره سوم در سازمان ملل متحد، این موضوع از نوعی بینش سیاسی خارج شد و به کنشی فعال در سطح بین‌المللی تبدیل گردید و نهایتاً در دستور کار سازمان ملل و نهادهای تابعه آن ازجمله یونسکو قرار گرفت.

درمجموع به نظر می‌رسد در آستانه ورود به قرن جدید و آغاز ریاست جمهوری خاتمی، و به‌ویژه قبل از ورود جهان به عرصه جنگ‌های خاورمیانه‌ای آمریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، صلح خواهی و گریز از جنگ و آشوب به یک روند جهانی تبدیل شده بود. تجربه دهه آخر قرن بیستم که مملو از خشونت، ستیز، جنگ و آشوب، بی‌عدالتی و تشنج بود، جامعه بشری را به خود آگاهی در زمینه پرهیز از جنگ و خونریزی رساند. ویژگی جهان پیشا ۱۱ سپتامبر، تعامل است نه تقابل. هرچند در زمان فعلی هم کشورها سعی دارند تا با برخورد واقع‌بینانه با مسائل و ضروریات زندگی از انتقام و تسویه حساب پرهیز کنند. ظهور خاتمی و طرح گفت‌وگوی تمدن‌های وی، تلاشی درجهت تسهیل این روند جهانی است. بینش سیاسی او در به‌کارگیری مفاهیمی‌چون گفت‌وگو، تفاهم و صلح، موجب نزدیکی گروه‌های مختلف در سطح ملی و جهانی شده‌است. تلاش خاتمی درجهت کاهش تشنج، ازبین‌بردن بیگانه‌هراسی و اعتمادسازی در روابط کشورها و برقراری صلح و گفت‌وگو و احترام متقابل در سطح جهانی، آثار مثبتی در نزدیکی ملت‌ها داشته است. درواقع خاتمیسم با قراردادن پذیرش ایده «صلح و گفت‌وگو» به‌جای نگرش «زور و قدرت» در روابط میان گروه‌های داخلی یک کشور و همچنین در روابط میان ملت‌ها، گام مهمی درجهت حرکت به‌سوی نظام صلح جهانی برداشته است.[۶۵]

در مجموع در فصل دوم به بررسی جداگانه دو دیپلماسی مهم در سیاست خارجی

خاتمی یعنی تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها پرداخته شد. مهم‌ترین هدف این فصل آن بود که نشان دهد چگونه برخی مقتضیات سیاسی ـ اقتصادی، اتخاذ سیاست تنش‌زدایی و طرح ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها را اجتناب‌ناپذیر نموده بود. به این ترتیب درون‌مایه اصلی این فصل بازخوانی منابع سیاسی و اقتصادی تعیین کننده سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. در سطح داخلی ظهور گفتمان جامعه مدنی و ضرورت تعامل بیشتر با بازار بین‌المللی به‌عنوان منابع سیاسی و اقتصادی معرفی شدند. در سطح منطقه‌ای محیط ناامن خاورمیانه و بی‌اعتمادی کشورهای منطقه به‌ویژه اعراب به جمهوری اسلامی، انگیزه اصلی خاتمی از طرح ایده گفت‌وگو و تنش‌زدایی در منطقه بوده است. در سطح بین‌المللی نیز ساختار تک قطبی نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوری و تشدید آن پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، از جمله مهمترین عوامل ساختاری است که خود را بر سیاست خارجی وی تحمیل کرده‌اند.

یادداشت‌های فصل دوم

---

۱. شمس‌الدین فرهیخته، *فرهنگ فرهیخته*، (تهران: انتشارات زرین،۱۳۷۷)، ص ۲۹۳.

2. Flexible Response

۳. علیرضا ازغندی، «نظام بین‌الملل و سیر تکوینی آن»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال دوم، دی و اسفند ۱۳٦٦،شماره۱، صص٤-٥.

۴. ابوالقاسم قاسم‌زاده، «سیاست تنش‌زدایی و تجدید روابط سیاسی ایران و مصر»، نشریه *آبادی*، شماره ۲، صص۲-۳.

۵. روح‌الله رمضانی، «تغییر پیش‌انگاره‌های سیاست خارجی ایران؛ به سوی صلحی دموکراتیک» در *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: نشر نی،۱۳۸۱)، ص۱۱٦.

۶. *دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه*، پیش بینی برای سال‌های ۷۷ـ۱۳۷۵

۷. *مرکز آمار ایران*، نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن، سال ۱۳۷۵.

۸. *دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه*، پیش بینی برای سال‌های ۷۹ـ۱۳۷۷.

۹. *ماهنامه اقتصاد ایران*، سال دوم، شماره ۱۰، آبان ۱۳۷۸، ص ٤۳.

۱۰. *ترازنامه بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران*، سال‌های ۱۳٦۷ تا ۱۳۷۵.

۱۱. *دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه*، پیش بینی برای سال‌های ۷۹ـ۱۳۷۷.

۱۲. *همان*.

13. Gawdat, Bahjat, "Geoeconomy Vrs. Geostrategy", *Strategic Review*, summer 1999, p.73.

۱۴. *نماگرهای بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران*: بدهی‌های خارجی ایران ۱۹۸۰ـ۱۹۹۷.

۱۵. براساس تحلیل اکونومیست، میزان ریسک ملی ایران در مقایسه با کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا با کسب ۷۸ امتیاز از متوسط منطقه‌ای ۲۲ واحد فاصله زیادی داشت. براین اساس ایران در زمره یکی از نامطلوب‌ترین کشورها ـ هفتاد و چهارمین از صد کشور ـ قرار می‌گرفت.

۱۶. علی رشیدی، « افزایش فرصت برای حضور بین‌المللی»، *ماهنامه ایران فردا*، شماره ٤٤، ص ٣٦.

۱۷. سهراب شهابی، «الزامات اقتصادی سیاست خارجی»، *دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها*، شماره ۸۵، آذر ۷۳، ص ۱۰.

۱۸. عبدالعلی قوام، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۲)، ص ۲۹.

۱۹. پیروز مجتهدزاده، «نظام دگرگون‌شونده جهانی»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۹۳-۹٤، ص ٣٦.

۲۰. عطا هودشتیان، «وضع تازه جهان پس از فروپاشی نظام شوروی»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ١٣٤ـ١٣٣، ص٥٣.

۲۱. پیروز، مجتهدزاده، «دیدگاه‌های ایران در رابطه با دریای خزر و خلیج فارس»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ٩٦ـ٩٥، ص٨

۲۲. عطا هودشتیان، پیشین، ص ٥٤.

23. Complex Interdependence

۲۴. داریوش اخوان زنجانی، «تحول و تکامل ساختار جامعه بین‌المللی؛ منطقه‌گرایی یا جهان‌گرایی»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره۸۵-٨٦، ص ۳۰.

25. Shahram, Chubin, " Iran and It`s neighbours", *Diplomatic History*, summer 1993, p.61.

۲۶. هوشنگ امیراحمدی، «سیاست خارجی منطقه ایران»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ٧٤ـ٧٣، صص٤-٧.

۲۷. جلیل روشندل، *هدف‌ها و پیامدهای پیمان استراتژیک ترکیه و اسرائیل*، (تهران: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه،۱۳۷۷)، ص ٥.

۲۸. هوشنگ امیراحمدی، «بحران افغانستان و سیاست منطقه‌ای ایران»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۱۳۳-١٣٤، ص ٥.

۲۹. *همان*، ص٦.

۳۰. ابوالقاسم قاسم‌زاده، «تنش‌زدایی در روابط بین‌الملل»، *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۷/۲/۱.

31. Confidence Building Measures.

۳۲. کلود دلماس، *همزیستی مسالمت‌آمیز*، ترجمه مهری پرهام، (تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳٦۵)، ص۱۵.

33. Dispute.

34 .Conflict.

35. Difference.

36. Peacefull Coexistence.

۳۷. علیرضا ازغندی، *نظام بین‌الملل: بازدارندگی و همپایگی استراتژیک*، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۰)، ص۵۰.

۳۸. همان، صص ۵۱-۵۲.

۳۹. هانس مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷٤)، ص۵۸۰.

۴۰. نوام چامسکی، دهه جنگ سرد، ترجمه شاهرخ وزیری، (تهران: نشر رسا، ۱۳۷۰)، صص ۱۱٤-۱۱۷.

۴۱. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۸/۵/۲٦.

۴۲. *خبرگزاری جمهوری اسلامی*، «خاتمی: سیاست تنش‌زدایی هزینه اداره کشور را به حداقل خواهد رساند»، ۱۳۷۸/۵/۲۵، *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۸/۵/۲٦.

۴۳. علیرضا ازغندی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱)، صص ۳۰-۳۱.

44. Samuel P. Huntington, "The Clash of Civilizations", in *Foreign Affairs*, Vol. 72, No 3.

۴۵. احسان نراقی و جمشید اسدی، «برخورد تمدن‌ها یا گفتگوی تمدن‌ها؟»، ترجمه ع. روح‌بخشان، مجله *پل فیروزه*، شماره ۱، ص۲.

۴۶. *همان*.

۴۷. ناصر فکوهی، «مفاهیم کلیدی گفتگوی تمدن‌ها»، *روزنامه همشهری*، ۱۳۷۹/۹/۱٦، ص۷.

۴۸. همان.

49. Ali, Mazrui, "Cultural Forces" in *World Politics*, (London: Longman, 1990), pp, 30-32.

۵۰. مجتبی امیری، «نقش مفاهمه تمدنی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایـران»، در *چیستی گفتگوی تمدن‌ها*، (تهران: انتـشارات سـازمان مـدارک فرهنگـی انقـلاب اسـلامی، ۱۳۷۷)، ص ۱٤۰.

۵۱. *همان*.

۵۲. مهرزاد بروجردی، *روشنفکر ایران و غـرب*، ترجمـه جمـشید شـیرازی، (تهـران:نـشر مرزان، ۱۳۷۷)، ص۲۲۹.

۵۳. عبدالواحد علوانی، «جغرافیـای آینـده برخـورد تمـدن‌هـای بـشری»، ترجمـه حـسن فیض‌الهی، *مجله اسلام و غرب*، شماره ۵ و ٦، دی و بهمن ۱۳۷٦، ص۷۹.

۵۴. علی‌اکبر رضایی، «گفتگوی تمدن‌ها: نظریه‌ها و روندها»، *فـصلنامه سیاسـت خـارجی*، سال دوازدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۲٦۸.

۵۵. *واحد مرکزی خبر*، مصاحبه سید محمد خاتمی با فرانکفورتر آلمان، ۱۳۷۹/٤/۲۵.

۵۶. رامین جهانبگلو، «اول گفت وگو با خود، بعد با دیگری»، *گزارش گفت و گو*، شـماره ۲٦، ص۲.

۵۷. حمید کوشکی، «جامعه مدنی و گفتگوی تمدن‌ها»، *روزنامه مردم‌سالاری*، ۱۳۸۲/۳/۱۸.

۵۸. محمد توحید فام، «دموکراسی؛ پیش‌نیاز گفت و گوی تمـدن هـا»، *فـصلنامه مطالعـات ملی*، سال دوم، شماره ۱۷، بهار۱۳۸۰، ص۸

۵۹. وقتی روابط قدرت به شکل سیستماتیک فرصت‌های زندگی نامتقـارن را مـی‌آفرینـد، وضعیتی را به‌وجود می‌آورد که «دیوید هلد» آن را «ناتونومیک» (Nautonomic) می‌نامـد؛ یعنی تولید و توزیع نامتقارن فرصت‌های زندگی که امکانات مشارکت سیاسـی را محـدود می‌کند.

60. David Held, *Democracy and the Global Order from the Modern State to Cosmopolitan Government*, Cambridge Policy Press, 1996, pp. 238-239.

61. Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, London: 1997, p.20.

۶۲. بی‌نام، *دیدگاه خاتمی درمورد مفهوم آزادی*، نقل از: علی‌اصغر حقدار، گفتمان فرهنگی ـ سیاسی خاتمی، (تهران: انتشارات شفیعی، ۱۳۷۸)، ص ۱۱۰.

۶۳. *همان*.

۶۴. غلامعلی خوشرو، «گفت و گوی تمدنی چیست؟»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۲۶۲.

۶۵. کیهان برزگر، «خاتمیسیم: الگویی جدید در مناسبات بین‌المللی»، در *سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحبنظران*، (تهران: انتشارات همشهری، بهار ۱۳۸۰)، صص ۱۴۵–۱۶۸.

۳

دستاوردهای سیاست خارجی دولت خاتمی

مفروض نوشتار پیش رو این است که ارتقاء مناسبات کشور «الف» با کشور «ب»، دستاور حداقل یکی از آن دو در عرصه سیاست خارجی به‌شمار می‌رود. این دستاورد به‌ویژه متعلق به کشور مثلاً الف خواهد بود اگر مبدع و کنش‌گر فعال دیپلماسی بهبود مناسبات، این کشور باشد.

صرف نظر از موانع و چالش‌هایی که پیش روی دولت خاتمی در عرصه روابط خارجی وجود داشته است، موافقان و مخالفان سیاست خارجی وی در این نقطه اشتراک نظر دارند که مهمترین دستاورد سیاست خارجی خاتمی بهبود و ارتقاء مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ است.

بدین‌ترتیب در این فصل تلاش خواهد شد که ارتقاء مناسبات ایران با برخی کشورهای مهم منطقه و جهان به‌عنوان شاخصی برای تشریح دستاوردهای سیاست خارجی دولت خاتمی برشمرده شود. نقطه مقابل چنین رهیافتی این خواهد بود که موانع بهبود مناسبات خارجی ایران در هریک از دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دیپلماسی خاتمی تلقی نماییم که در فصل بعدی به آن پرداخته خواهد شد:

الف. سطح منطقه‌ای

شاید بتوان مهمترین دستاوردهای منطقه‌ای سیاست خارجی دولت خاتمی را در سه زیرسیستم منطقه‌ای مهم تقسیم‌بندی کرد. این سه زیرسیستم منطقه‌ای عبارتند از:

- منطقه و حوزه خلیج فارس
- شمال آفریقا (مصر)
- منطقه شرق آسیا

عمده تمرکز این پژوهش در بررسی دستاوردهای سیاست خارجی خاتمی در حوزه خلیج فارس بر کشور *عربستان* خواهد بود. این انتخاب و تمرکز به این علت صورت می‌گیرد که انگاره‌ها و موضع‌گیری‌های عربستان در منطقه، همواره سرمشق و الگوی سایر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بوده است و بررسی عربستان در این زمینه، درواقع قضاوتی درست درخصوص سایر دولت‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌دست می‌دهد، البته در کنار عربستان، به کشورهای عمان، بحرین و کویت نیز اشاره‌ای خواهیم داشت. درخصوص منطقه شمال آفریقا نیز به بررسی اختصاصی کشور مهم مصر اکتفا خواهیم کرد. چراکه این کشور از یک‌سو مهمترین نقطه جغرافیایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی درقبال آفریقاست و ازسوی دیگر به‌همراه عربستان رقیب ایران برای رهبری جهان اسلام می‌باشد. به‌منظور بررسی سیاست خارجی خاتمی درقبال زیر منطقه شرق آسیا نیز به دستاوردهای دستگاه دیپلماسی وی در قبال ژاپن، چین و کره جنوبی بسنده خواهیم نمود.

۱. بهبود مناسبات با کشورهای حوزه خلیج فارس

۱-۱. زمینه‌های گشایش در مناسبات

با وجود آن‌که خاتمی سیاست تنش‌زدایی را هم در عرصه جهانی و هم در عرصه منطقه‌ای مطرح نمود، اما همچنان‌که وی در زمان مبارزات انتخاباتی نیز اعلام کرده بود، اولویت سیاست تنش‌زدایی بر همسایگان به‌خصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار گرفت. خاتمی در دوران مبارزات انتخاباتی این موضوع را مطرح کرد که:

«... ما باید کاری کنیم که آمریکا از منطقه خلیج فارس بیرون رود و در این زمینه بهترین کار این است که ایران با کشورهای منطقه خلیج فارس رابطه خوبی برقرار کند...».[1]

توجه ویژه خاتمی و مسئولان دستگاه دیپلماسی وی به بهبود و ارتقاء روابط ایران با جهان عرب به‌خصوص با اعضای شورای همکاری خلیج فارس با استقبال چشمگیر این کشورها روبه‌رو شد.

جمهوری اسلامی ایران، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، سیاست خارجی خود را در منطقه خلیج فارس بر سه اصل «تنش‌زدایی»، «اعتمادسازی» و «مشارکت» اعلام نمود. در این زمینه کمال خرازی، وزیر امور خارجه اعلام کرد که:

«سیاست تنش‌زدایی، گفت‌وگو، اعتمادسازی و ترویج روحیه همکاری، تفاهم و برادری در منطقه خلیج فارس اکنون، از اولویت‌های برجسته سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی ایران است».[۲]

جمهوری اسلامی در این مرحله با اعلام تنش‌زدایی، صلح، همکاری، گفت‌وگو و مشارکت با کشورهای منطقه، فصل جدیدی از روابط را با اعراب منطقه خلیج فارس آغاز کرد. در این مرحله همکاری و همگرایی درمنطقه خلیج فارس در صدر اولویت‌های ایران قرار گرفت. از نظر ایران، ضعف اعتماد متقابل مهمترین مشکل منطقه بود که باید آن را از طریق تنش‌زدایی و به‌طور هم‌زمان اقدامات اعتمادساز برطرف نمود. جمهوری اسلامی هدف نهایی از تعمیق روابط و رفع سوءتفاهمات در خلیج فارس را ایجاد بنای اعتماد مبتنی بر مشارکت در عرصه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای این منطقه می‌دانست.[۳]

بدین‌ترتیب ایران یک سلسله پیام‌ها و داده‌های مودت‌آمیز و صلح‌دوستانه مبتنی بر همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه منطقه‌ای را به‌سوی همسایگان جنوبی به‌ویژه عربستان ارسال کرد. این سیاست در صحنه عمل با سفر دکتر خرازی به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و اعلام آمادگی ایران برای همکاری‌های مشترک با این کشورها پیگیری شد. این پیام‌ها و داده‌ها با واکنش مثبت اکثریت قریب به اتفاق همسایگان جنوبی به‌خصوص عربستان سعودی مواجه شد و مقامات این کشورها در اظهارات رسمی‌خود تمایل بیشتری برای همکاری با تهران در حوزه‌های مختلف نشان دادند. اظهار نظر افرادی مانند «جمیل حجیلان»، دبیر کل شورای همکاری خلیج

فارس، مبنی بر این که «*ثبات، بدون حضور ایران در منطقه حکمفرما نخواهد شد*»، حکایت از گرایش اعراب منطقه به‌سوی ایران داشت.[۴]

در چارچوب بهبود در روابط ایران با کشورهای عرب منطقه خلیج فارس، برگزاری هشتمین اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در تهران در آذرماه ۱۳۷۶ را می‌توان نقطه عطفی در این زمینه دانست. این اجلاس عالی‌ترین و روشن‌ترین نشانه از تمایل ایران و دولت‌های خلیج فارس برای بسط روابط در قالب‌های جدید بود.[۵]

اجلاس تهران از یک‌سو فرصتی مناسب برای سران کشورهایی نظیر عربستان، کویت و عراق بود تا به ایران سفر کنند و با طرح مسائل دوجانبه، اختلافات فیمابین را حل و فصل نمایند و از سیاست تنش‌زدایی *دولت جدید* اطمینان حاصل کنند و از سوی دیگر حضور اعراب به‌طور کامل در اجلاس تهران، درحالی که چند هفته پیش از آن شرکت در اجلاس اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا در قطر را به‌علت حضور اسرائیل تحریم کرده بودند، مهر تأیید دیگری بر استقبال اعراب از سیاست جدید ایران بود. درواقع برگزاری موفق اجلاس و شرکت اکثریت قریب به اتفاق سران کشورهای عرب خلیج فارس در آن موجب شد تا سیاست خارجی خاتمی هرچه بیشتر شفاف گردد و در بُعد بین‌المللی نیز کشورهای جهان بپذیرند که جمهوری اسلامی به‌سوی تنش‌زدایی در روابط پیش می‌رود.[۶] در نشست سران، خاتمی درمورد همه عناصر سیاست خارجی خویش که بر مدار «صلح دموکراتیک» شکل گرفته بود، به تفصیل توضیح داد. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر انقلاب، نیز اعلام کرد که: «هیچ خطری از سوی ایران اسلامی، هیچ کشور اسلامی را تهدید نمی‌کند»؛[۷] گفته‌ای که دولت‌های عرب به‌ویژه اعراب حاشیه خلیج فارس با گرمی آن را پذیرا شدند.

بیانیه تهران در پایان نشست سران برای اجزای اصلی سیاست خارجی جدید و آشتی‌جویانه دولت خاتمی وزن و اهمیت خاصی قائل شد. شرکت‌کنندگان در نشست مزبور رسماً اعلام کردند که مایلند بر ضرورت تعامل مثبت، گفت‌وگو و تفاهم میان فرهنگ‌ها و مذاهب تأکید کنند و فرضیه برخورد و درگیری را که موجب بی‌اعتمادی

شده و زمینه تعامل صلح‌جویانه میان ملت‌ها را کاهش می‌دهد، مردود شمارند.[۸]

احتمالاً مهمترین کمکی که نشست سران به طرح سیاست تنش‌زدایی ایران کرد، فرصت غیرمنتظره‌ای بود که برای گفت‌وگوی دوجانبه با رهبران عرب و مقامات رسمی کشورهای بحرین، مصر، عراق، عربستان و دیگران فراهم ساخت. آیت‌الله خامنه‌ای، خاتمی، و هاشمی رفسنجانی هر سه به‌طور جداگانه و به درجات متناوب در این بحث‌های دوجانبه شرکت داشتند. مسایل مهم مورد بحث شامل مناقشه ایران و امارات بر سر جزایر ایرانی تنب و ابوموسی، اختلافات ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس درخصوص روند صلح خاورمیانه و حضور نیروهای آمریکایی در خلیج فارس، اختلافات ایران و عراق بر سر مبادله اسیران جنگی و دیگر موضوعات حل نشده بوده‌است. یکی از اهداف اصلی ایران در این نشست ایجاد فضایی از اعتماد و اطمینان در مناسبات با تمامی همسایگان خود در منطقه خلیج فارس بود.[۹]

به‌عنوان مثال خاتمی برای ایجاد اعتماد متقابل میان ایران و امارات متحده عربی ابراز آمادگی کرد تا با «شیخ زایدالنهیان» دیدار کند که با استقبال وی روبرو شد. هرچند در بیانیه پایانی هجدهمین نشست سران کشورهای عضو شورای همکاری که در همان دسامبر ۱۹۹۷ و پس از نشست سازمان کنفرانس اسلامی برگزار شد، بار دیگر جزایر سه‌گانه «متعلق» به امارات اعلام و از ایران خواسته شد به «سیاست اشغال» این جزایر پایان دهد،[۱۰] ولی از «لزوم برقراری روابط حسنه با جمهوری اسلامی بر پایه حسن همجواری، احترام متقابل و عدم مداخله در امور داخلی» غفلت نشده‌است. در این بیانیه پایانی به خواست دولت ایران برای «گشایش فصلی نو در روابط خود با دولت‌های عضو شورای همکاری» توجه شده و نسبت به «توسعه مثبت و عملی»[۱۱] این مناسبات ابراز امیدواری گردیده است.

درمجموع پس از روی کارآمدن خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی، روابط ایران با همسایگان عربش در خلیج فارس بهبود یافت. در این راستا مناسبات بین ایران و عربستان گسترش بیشتری پیدا کرد که به‌طور خاص و مبسوط در بخش‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۱-۲. عوامل مؤثر بر استقبال کشورهای حوزه خلیج فارس از سیاست منطقه‌ای خاتمی

یک سؤال اساسی این است که چه عواملی موجب شد که دولت‌های عرب حاشیه خلیج فارس از سیاست تنش‌زدایی دولت خاتمی استقبال کنند؟ این پرسش را با ذکر و شرح مختصر پنج عامل می‌توان پاسخ داد:

اول بن‌بست ایجادشده در روند صلح فلسطین و اسرائیل (صلح خاورمیانه) و حمایت‌های بی‌قید و شرط ایالات متحده آمریکا از اسرائیل: در آن مقطع زمانی اعراب به‌دلیل آن‌که آمریکا برای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها مسئولیت برابر قائل شده بودند از واشنگتن ناراضی هستند. بن بست مذاکرات صلح خاورمیانه در زمان روی‌کارآمدن دولت خاتمی، زمینه توجه بیشتر اعراب را به موضع ایران درقبال اوضاع منطقه فراهم ساخت.[۱۲]

دوم تشکیل محور سیاسی ـ امنیتی ترکیه، اسرائیل و آمریکا در منطقه که با ناخرسندی و اعتراض شدید برخی اعراب روبرو شد. از دیدگاه آن‌ها شکل‌گیری این محور سه‌وجهی به‌منظور تحت فشار قراردادن اعراب در معادلات خاورمیانه بوده‌است.[۱۳] این نارضایتی با توسعه همکاری‌های نظامی آنکارا ـ تل آویو، استقرار هواپیماهای اسرائیل در خاک ترکیه و در نزدیکی مرزهای سوریه، تقویت خبر تجزیه عراق زمان بعث، برگزاری مانور نظامی مشترک آمریکا، ترکیه و اسرائیل در دریای مدیترانه و تلاش برای کشاندن اردن به درون این محور افزایش یافت.

سوم احساس نگرانی دولتمردان عرب حاشیه خلیج فارس از تأثیر منفی افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه بر ثبات و آرامش داخلی این کشورها: وقایعی نظیر انفجار ظهران که ۱۹ نظامی آمریکایی در جریان آن کشته شدند، مقامات عربستان و سایر دول حاشیه جنوبی خلیج فارس را به تأمل در میزان همکاری با آمریکا فراخواند. علاوه براین در شرایطی که بازار جهانی نفت با مسأله کاهش قیمت‌ها گریبانگیر بود و اکثر این کشورها (کشورهای حوزه خلیج فارس) در تنظیم بودجه خود دچار مشکل شدند، کشورهایی نظیر عربستان حاضر نبودند که هزینه افزایش حضور نظامی آمریکا را در منطقه بپردازند.[۱۴]

چهارم نوع نگاه اعراب منطقه خلیج فارس به سیاست منطقه‌ای خاتمی: این کشورها معتقد بودند که روی کارآمدن خاتمی با سیاست تنش‌زدایی و روحیه همکاری و تفاهم و واقع‌بینی وی که جو سیاسی جدیدی را نسبت به پیشینیانش فراهم کرده بود، فرصتی است که باید از آن برای نزدیک‌شدن به ایران استفاده کرد و ازدست دادن این فرصت جایز نیست.[۱۵]

عامل پنجم دیگر که بیشتر به عربستان سعودی مربوط می‌شود، عبارت است از فعال‌شدن جناح امیرعبدالله در درون خاندان آل سعود در عرصه سیاست خارجی. امیرعبدالله ولیعهد وقت عربستان که با غیبت محسوس ملک فهد از امور اجرایی، نقش فعال‌تری در اداره امور کشور به‌عهده گرفته بود، بدون آن‌که ضد آمریکایی باشد، ملی‌گراتر و منطقه‌ای‌نگرتر بوده، اولویت خاصی برای روابط منطقه‌ای قائل می‌شد. و در همین راستا به‌طور جدی خواهان بهبود رابطه با ایران بود. حضور امیرعبدالله در هشتمین اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران (آذرماه ۱۳۷۶) در مدت کوتاهی بعد از تحریم کنفرانس اقتصادی دوحه، نه تنها نشانه‌ای از شکست واشنگتن در منزوی‌کردن ایران به‌شمار می‌رفت بلکه نشانگر آن بود که عربستان مایل است ابتدا براساس منافع «خود» تصمیم‌گیری کرده و سپس همکاری با آمریکا را مورد توجه قرار دهد.[۱۶]

در مجموع وجود چنین شرایطی موجب شد که اعراب منطقه خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، استقبال بی‌نظیری از سیاست تنش‌زدایی خاتمی به عمل آوردند. به‌عبارت دیگر منافع و مصالح تمامی کشورهای منطقه خلیج فارس در این مرحله از زمان، ایجاب می‌کرد که ضمن تأکید بر کنش و واکنش‌های مثبت، با تکیه بر وجوه مشترک درصدد گسترش تنش‌زدایی و اعتماد فیمابین برآیند.

در ادامه این نوشتار، تلاش خواهد شد که با بهره‌گیری از برخی معیارهای مطالعه دگرگونی و موفقیت در سیاست خارجی دولت‌ها مانند: *تعداد ملاقات‌های سران دولت‌ها، نوع جهت‌گیری‌ها در ملاقات‌های رسمی، ایجاد محدودیت یا فراهم‌کردن تسهیلات دیپلماتیک، مواضع رسمی اعلامی، حجم مبادلات و قراردادهای امضاشده*

به ارزیابی برخی دستاوردهای مهم سیاست خارجی دولت خاتمی در زیرسیستم منطقه‌ای حوزه خلیج فارس بپردازیم.

از آنجا که عربستان مهم‌ترین و بزرگترین کشور عربی حوزه خلیج فارس و از اعضاء مهم و با نفوذ اوپک است و به‌دلیل موقعیت بالا و نقش‌آفرینی آن درجهت دهی به سیاست سایر کشورهای عربی و اسلامی منطقه، محور عمده بحث ما را در این بخش بررسی تأثیر سیاست تنش‌زدایی دولت خاتمی بر روابط تهران ـ ریاض به خود اختصاص خواهد داد چنان‌که خاتمی نیز در این زمینه تصریح کرده بود:

«تا زمانی که ایران با مهمترین کشور عرب خلیج فارس (عربستان) روابط خوبی برقرار نکند، نمی‌تواند روابطش را با شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس عادی کند».[۱۷]

درکنار آن، به این تأثیرگذاری درخصوص چند کشور عربی دیگر حوزه خلیج فارس (عمان، بحرین، کویت) نیز اشاره‌ای خواهیم داشت. در این میان روابط ایران و امارات را به‌دلیل فراز و نشیب‌های زیادی که حتی پس از روی کارآمدن خاتمی داشته است نه در زمره دستاوردها بلکه در ذیل فصل چالش‌های سیاست خارجی وی مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۱-۳. سیاست خارجی خاتمی و بهبود روابط ایران و عربستان سعودی

پیشینه مناسبات جمهوری اسلامی ایران و عربستان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، طرح موضوع صدور انقلاب اسلامی و نیز حمایت ایران از نهضت‌های آزادیبخش و نهضت شیعیان عربستان، ریاض را در موضع تخاصم با تهران قرارداد که با آغاز جنگ عراق علیه ایران و حمایت عربستان از صدام شدت یافت. کشتار ۴۰۰ زائر ایرانی خانه خدا توسط عربستان، نقطه اوج تقابل جمهوری اسلامی با عربستان محسوب می‌شد. روابط جمهوری اسلامی و عربستان پس از پایان جنگ عراق علیه ایران، به‌تدریج بازسازی شد. در این مقطع جمهوری اسلامی، هدف‌های خودش را به‌صورت واقع‌گرایانه‌تری تبیین کرد و عربستان نیز کمتر نسبت به اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی دچار وحشت بود.[۱۸] به هرحال اگرچه

روابط جمهوری اسلامی و عربستان در این مرحله به سمت بهبودی سوق پیدا کرد و نوعی حسن نیت در دو طرف به‌وجود آمد ولی به دلیل همان مشکلات قبلی، روابط دو کشور توسعه چندانی پیدا نکرد. مسأله عراق و اشغال کویت یکی از عوامل برقراری مجدد روابط جمهوری اسلامی و عربستان در مارس ۱۹۹۱ بود. دو کشور احساس می‌کردند با تهدید منطقه‌ای مشترکی مواجهند و بر این باور بودند که عراق عامل اصلی به‌خطرافتادن موازنه منطقه است. بنابراین همکاری‌های بین دو طرف آغاز شد ولی بنا به دلایلی از جمله تفاوت در جهت‌گیری‌های دو کشور در منطقه نسبت به ایالات متحده، نتوانست نتیجه ثمربخشی داشته باشد. همکاری نزدیک عربستان با آمریکا در آن سال‌ها به هیچ وجه با الگوی رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی همخوانی نداشت.

به‌طور کلی در سال‌هایی که هاشمی رفسنجانی، هدایت سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به عهده داشت، روابط ایران و عربستان از گسترش و تحکیم چندانی برخوردار نشد. میزان و حجم سرمایه‌گذاری مشترک ایران و عربستان از ۲۰ میلیون دلار فراتر نمی‌رفت.[۱۹] که این آمار البته رقم بسیار اندک و کم‌اهمیتی در روابط دو کشور بزرگ و قدرتمند منطقه به‌شمار می‌رفت.

کنفرانس تهران: نقطه آغاز سیاست تنش‌زدایی

پس از قریب به دو دهه تشنج و بی‌اعتمادی در روابط دو کشور ایران و عربستان سعودی، برگزاری هشتمین اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران و حضور هیأت بلند پایه عربستان در آن را باید سرآغاز فصل نوینی در مناسبات دو کشور دانست. گفتار مثبت و پیام‌های جدید سران جمهوری اسلامی ایران در این کنفرانس، ازجمله پیام مهم رهبر معظم انقلاب اسلامی در افتتاحیه این اجلاس مبنی بر این‌که «هیچ خطری از سوی ایران اسلامی، هیچ کشوری را تهدید نمی‌کند».[۲۰] و طرح مفهوم جامعه مدنی اسلامی (*مدینة‌النبی*)، و این‌که در چنین جامعه‌ای، از لحاظ داخلی «حکومت خدمتگزار مردم است و نه ارباب آن‌ها و دربرابر آنان پاسخگوست» و

ازلحاظ بین‌المللی، چنین جامعه مدنی نه درپی سلطه‌یافتن بر دیگران است و نه سلطه‌پذیر، زیرا حق ملت‌ها را برای تعیین سرنوشت خود به رسمیت می‌شناسد و تأکید رییس جمهور بر حقوق مشروع مردم فلسطین در تعیین سرنوشت خود،[۲۱] به گرمی مورد استقبال کشورهای شرکت‌کننده، خصوصاً عربستان سعودی قرارگرفت. به‌طوری که شرکت‌کنندگان در پایان این اجلاس رسماً اعلام کردند که مایلند بر ضرورت تعامل مثبت، گفت‌وگو و تفاهم میان فرهنگ‌ها و مذاهب تأکید کنند و زمینه تعامل صلح‌جویانه میان ملت‌ها را افزایش دهند.[۲۲]

یکی از اهداف اصلی جمهوری اسلامی ایران در این اجلاس، ایجاد فضایی از اعتماد و اطمینان در مناسبات با تمامی همسایگان خود در منطقه خلیج فارس و در رأس آن‌ها عربستان سعودی بود. حکومت عربستان نیز که از نتایج انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ راضی بود و آن را نقطه عطفی در برقراری مناسبات جدید می‌دانست، از سیاست تنش‌زدایی رئیس جمهوری ایران به گرمی‌استقبال کرد و آن را فرصت مناسبی درجهت نزدیکی دو کشور ارزیابی کرده و با اشتیاق بیشتر گام‌های جدیدی به‌منظور ارتقای روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برداشت.

تأثیر تحولات جدید در حوزه سیاست داخلی و خارجی و همچنین اهمیت‌یافتن نقش جدید منطقه‌ای ایران را می‌توان در تفکرات و دیدگاه‌های سران سعودی مشاهده کرد. امیرعبدالله ولیعهد وقت عربستان، در سخنانی که نشان می‌داد، ایران و عربستان سعودی برای نزدیک‌شدن به یکدیگر راه طولانی را پشت سر گذاشته اند، اظهار داشت: «باتوجه به دستاوردهای جاودانه مردم مسلمان ایران و سهم پرارزش آنان در طول تاریخ پر افتخار اسلام، شگفت نیست که تهران میزبان این گردهمایی مهم اسلامی باشد.»[۲۳] وی نشست تهران را «*دیداری تاریخی*» خواند و گفت: «مسلمانان باید در رفتار خود و همزیستی با دیگران فصل تازه‌ای را بگشایند.»[۲۴] او همچنین از میان برداشتن موانع موجود در راه همکاری با امید گشودن راه پیشرفت به‌سوی آینده‌ای بهتر را یک ***تکلیف*** خواند. سعود *الفیصل*، وزیر امور خارجه عربستان نیز در این زمینه گفت:

«شرکت چشمگیر اعضاء در این نشست نشانه احترام به مردم ایران و نقش ایران و امیدواری چشمگیر به این کشور است. ما معتقدیم که این روند سبب بهبود هرچه بیشتر مناسبات دوجانبه میان ریاض و تهران خواهد شد و به همکاری و هماهنگی بیشتر طرفین خواهد انجامید».[۲۵]

به‌طور خلاصه مثبت‌ترین تحول در نشست تهران، در مناسبات ایران و عربستان سعودی رخ داد. به‌نحوی که بعد از این اجلاس، دو کشور عزم راسخ خود را برای پایان‌دادن به دوره تشنج و سردی روابط آغاز کردند.

گسترش همکاری‌های اقتصادی تهران و ریاض

الف. همکاری‌های تجاری و بازرگانی

آثار سیاست تشنج‌زدایی بین دو کشور، بیش از هر چیز در زمینه همکاری‌های تجاری و بازرگانی نمایان گردید: ازلحاظ عملی دیدار هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام از عربستان در اسفند ماه ۱۳۷۶، سرآغاز تجدید حیات روابط دوجانبه بود. هاشمی رفسنجانی در رأس یک هیأت بلندپایه در چارچوب سیاست تنش‌زدایی به عربستان سفر کرد و مورد استقبال امیرعبدالله، ولیعهد وقت عربستان، قرار گرفت. رفسنجانی در دیدار با ملک فهد، پادشاه فقید عربستان تصریح کرد: «ایران و عربستان دو کشور مهم منطقه و جهان اسلام هستند و باید درمورد تمام مسایل مورد علاقه، روابط دوجانبه و مسایل منطقه‌ای تشریک مساعی و مشورت‌های بیشتری داشته باشند»[۲۶] ملک فهد نیز در این دیدار گفت: «برای ما ثابت شده‌است که تحکیم روابط دوستی با جمهوری اسلامی به نفع مصالح و منافع دوطرف و سایر کشورهای منطقه است».[۲۷]

سفر رفسنجانی به عربستان سعودی از سوی رسانه‌های خبری جهان به‌عنوان رخدادی مهم در پهنه جهان اسلام و منطقه خلیج فارس تحلیل و تفسیر شد.[۲۸] بسیاری از تحلیلگران حضور *مرد قدرتمند ایران* (هاشمی رفسنجانی) در عربستان و استقبال گرم و صمیمی‌مقامات این کشور را از وی، نشانه *تغییر نگرش کشورهای عرب* حوزه

خلیج فارس نسبت به ایران خواندند و آن را نشانه تازه‌ای از استقرار صلح و ثبات در منطقه معرفی کردند.[۲۹] درواقع دیدار رفسنجانی، یک کنفرانس آشتی تاریخی میان دو مرکز ثقل جهان اسلام یعنی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی بود.

به جرأت می‌توان گفت بزرگترین و مهمترین دستاورد این سفر، ایجاد فضایی از اعتماد و اطمینان بین طرفین بود که خود زمینه هرگونه همکاری مطلوب منطقه‌ای را بین تهران و ریاض فراهم می‌آورد. این فضای اعتماد ایجاد شده، از سویی در تبیین چهره مطلوب جمهوری اسلامی نزد افکار عمومی عربستان بسیار مؤثر بود و از سوی دیگر اعتماد به‌وجود آمده به حدی بود که دولت عربستان با پیشنهاد تشکیل یک کمیسیون مشترک همکاری اقتصادی در سطح وزیران و به مدت ۵ سال در تمامی زمینه‌ها،[۳۰] عملاً نشان داد که اراده سیاسی حاکم بر ریاض، تعمیق و گسترش همکاری‌های نزدیک بین دو کشور است و مقامات ریاض با درک صحیح از سیاست تنش‌زدایی جمهوری اسلامی آماده‌اند تا صفحه جدیدی از همکاری‌های منطقه‌ای را با ایران بگشایند.

در پایان سفر رفسنجانی موافقت نامه عمومی همکاری‌های دو کشور که به‌لحاظ تنوع زمینه‌های پیش‌بینی شده (بازرگانی، اقتصادی، سرمایه‌گذاری، فنی، علمی، آموزشی، ورزشی و فرهنگی) منحصر به‌فرد بود، توسط مقامات سعودی جهت بررسی و اعلام نظر ارائه شد.[۳۱] متن پیشنهادی دولت عربستان برای همکاری عملی بین دو کشور حاکی از آن بود که ریاض با درک حسن نیت تهران، در تحکیم و تقویت روابط دوستانه فیمابین، این پیشنهاد عملی را برای همکاری دوجانبه ارائه داده است. هاشمی رفسنجانی در بازگشت از سفر به عربستان تصریح نمود:

«این سفر به ذوب‌شدن کوه یخی که از زمان انقلاب اسلامی در روابط دو کشور وجود داشت، کمک کرد».[۳۲]

اقدام مهم دیگری که راستای اعتمادسازی، تنش‌زدایی و ارتقاء سطح همکاری‌های تهران و ریاض صورت گرفت، سفر وزیر خارجه عربستان، به تهران در خردادماه ۱۳۷۷ بود. سعودالفیصل هنگام ورود به تهران به خبرنگاران گفت: «مسیر

تازه‌ای که در روابط دو کشور آغاز شده‌است، نتایج فوق‌العاده‌ای برای دنیای اسلام و روابط دوجانبه خواهد داشت». وی همچنین در این سفر در دیدار با خاتمی به ایشان گفت:

«شما روش صحیحی را در پیش گرفته‌اید و به همین جهت برادران شما در عربستان سعودی دستشان را به سوی شما دراز می‌کنند و با دیدی باز از موضع شما در مسایل منطقه‌ای استقبال می‌کنند».[۳۳]

این اظهارات به وضوح حاکی از آن بود که عربستان با درکی روشن از حسن نیت جمهوری اسلامی، درصدد بسط و توسعه روابط خویش با ایران می‌باشد.

در جریان سفر وزیر امور خارجه عربستان به ایران در خردادماه ۱۳۷۷، موافقت‌نامه عمومی همکاری‌ها، توسط وزرای خارجه دو کشور به امضاء رسید، اهمیت این موافقت‌نامه از آنجا ناشی می‌شود که از سال ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۷۷، هیچ موافقت‌نامه‌ای بین جمهوری اسلامی و عربستان سعودی منعقد نشده بود.[۳۴]

همچنین در جریان سفر *محمد بن جبیر*، رئیس مجلس مشورتی عربستان به تهران در آذرماه ۱۳۷۷، بیانیه‌ای مشترک از سوی دو طرف انتشار یافت. در این بیانیه: «دو کشور از دیدارهای بین مقامات دو طرف و تحکیم روابط طرفین استقبال کردند». دو طرف همچنین در مورد تشکیل «کمیسیون‌های مشترک دولتی در پارلمان‌های دو کشور» به توافق رسیدند.[۳۵] در اواخر آذرماه ۱۳۷۷، نخستین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری‌های جمهوری اسلامی و عربستان در ۵ کمیته تخصصی اقتصادی و سرمایه‌گذاری، علمی، بهداشتی و زیست محیطی، فرهنگی و امور جوانان و تبلیغات، آب، برق و ارتباطات، بازرگانی و تجاری به ریاست وزرای بازرگانی دو کشور در ریاض شروع به کار کرد.[۳۶] تشکیل این کمیسیون در جریان سفر هاشمی به عربستان، از سوی ریاض پیشنهاد شده بود.

همچنین برای نخستین بار، نمایشگاه‌های اختصاصی کالاهای ایرانی در شهرهای ریاض، ظهران و جده برپا شد و عربستان نیز در نمایشگاه بین‌المللی تهران شرکت کرد. باتوجه به فقدان ارتباطات مردمی بین دو کشور در طول دو دهه گذشته،

برگزاری این نمایشگاه‌ها علاوه بر تأثیر تجاری و اقتصادی، سبب رفع ممنوعیت حضور اتباع دو کشور در شهرهای عربستان و ایران شد و بدین‌ترتیب زمینه ارتباطات مردمی‌نیز فراهم گردید.[۳۷] جمهوری اسلامی ایران شهروندان عربستان را از شرط اخذ روادید معاف کرد و دو طرف نسبت به تعیین یک گروه ویژه ایرانی برای رفع نیازهای عربستان و نیز درمورد همکاری‌های بخش خصوصی دو کشور علاقه نشان دادند.[۳۸]

در جریان سفرهای متعدد وزراء و مقام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دو کشور، در طول سه سال پس از روی کارآمدن خاتمی، قراردادهای متعدد اقتصادی و بازرگانی بین دو کشور منعقد گردید. یکی از مهمترین این قراردادها، امضای «موافقت‌نامه حمل و نقل هوایی» توسط رؤسای هواپیمایی دو کشور بود که براساس آن پروازهای خطوط هوایی ایران و عربستان بین شهرهای ریاض، جده و ظهران در عربستان و تهران، اصفهان، شیراز و مشهد در ایران برقرار شد. همچنین دو کشور در زمینه‌های مربوط به امور حج و سفرهای عمره به توافق رسیدند. به‌نحوی که عربستان سعودی با افزایش زائران حج عمره از ۴۵ هزار به ۲۴۵ هزار درسال موافقت کرد.[۳۹] دو طرف در زمینه‌های مذهبی و فقهی نیز اختلافات مهم خود را کنار گذاشتند و علمای دو کشور نسبت به یکدیگر رفتار ملایم‌تری درپیش گرفتند و آرامش بر فضای مذهبی دو کشور حکمفرما شد.[۴۰]

ب. همکاری‌های دو کشور در چارچوب اوپک

مهمترین تأثیر سیاست تنش‌زدایی در حوزه مسایل اقتصادی، همکاری‌های نزدیک دو کشور در چارچوب اوپک و افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی بوده است. درنتیجه همکاری‌های آن زمان، برای اولین‌بار در تاریخ ۴۰ ساله اوپک و درنتیجه بی‌ثباتی و نوسانات شدید در قیمت بازارهای جهانی نفت که با خسارات فراوانی برای تولیدکنندگان همراه بود، مسأله «محدوده قیمت‌ها» در این سازمان تعریف شده و به تصویب رسید و مکانیزمی نیز برای تضمین این محدوده به‌وجود آمد. براین اساس متوسط قیمت‌ها برای سبد نفتی اوپک، ۲۵ دلار درنظر گرفته شد و در محدوده قیمت ۳+ دلار تعریف شد. بدین معنی که برای سبد نفتی اوپک، حداقل قیمت ۲۲ دلار و

عرب منطقه به‌ویژه قبل از وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و دیگر، حاکم‌بودن فضای بی‌اعتمادی و تشنج در روابط ایران و عربستان سعودی. هرچند با وجود و استمرار عامل نخست همچنان طرح و پیگیری چنین ادعاهایی ازسوی حکومت امارات علیه ایران در دوران ریاست جمهوری خاتمی نیز به کرات ادامه پیدا کرد، اما می‌توان مدعی شد که کاهش تنش و افزایش همکاری‌های تهران ـ ریاض پس از خرداد ۷۶ و تأثیر آن در برقراری روابط دوستانه و درحال گسترش جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای عربی همچون مصر، اردن، کویت، قطر و بحرین، حکومت امارات متحده عربی را در انزوای سیاسی قرار داد. برخورد واقع‌بینانه و معقول عربستان سعودی با مسأله جزایر ایرانی، حتی منجر به نوعی کدورت در روابط این کشور با امارات متحده عربی شد. تا آنجا که *سلطان بن عبدالعزیز* وزیر دفاع عربستان در پاسخ به انتقادات وزیر خارجه امارات درمورد نزدیکی روابط ریاض و تهران و تنهاگذاشتن این کشور، این مقام اماراتی را *ناآگاه* و *غیرواقع‌بین* توصیف کرد.[۴۴] از سوی دیگر برای اولین‌بار طی ۱۸ سال گذشته پس از پیشرفت سیاست تنش‌زدایی خاتمی در منطقه، سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از ابراز هرگونه انتقادی به جمهوری اسلامی ایران خودداری کردند.[۴۵] این تحول به خودی خود نشان می‌داد که حل سوءتفاهمات به‌وجود آمده در زمینه مسأله جزایر ایرانی، در درجه اول در گرو بهبود روابط و حل اختلافات با قدرت اصلی منطقه یعنی عربستان سعودی است.

۱-۴. تأثیر سیاست تنش‌زدایی بر روابط جمهوری اسلامی و عمان

در میان کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، عمان یکی از کشورهایی است که به‌طور سنتی روابط حسنه و نزدیکی با ایران داشته است.[۴۶] روابط دو کشور بعد از انقلاب اسلامی هرچند با مشکلات و موانعی نیز مواجه بوده است اما پس از روی کارآمدن خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی، روز به روز ابعاد گسترده‌تری به خودش گرفته است. سفر ناطق نوری در اردیبهشت ماه ۱۳۷۷ به عمان، نقطه عطف این روابط پس از اعلام سیاست تنش‌زدایی می‌باشد.[۴۷] پس از این سفر ملاقات‌هایی که بین دو کشور

انجام شده، عمدتاً از ناحیه مقامات نظامی دو کشور صورت گرفته است. در اردیبهشت ماه ۱۳۷۷، سرتیپ علی‌اکبر احمدیان، فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با مقامات عمانی دیدار و درباره موضوعات امنیتی مذاکراتی به عمل آورد.[۴۸] به‌دنبال این سفر، یک هیأت عمانی به سرپرستی فرمانده نیروی هوایی و رئیس هیأت دوستی نظامی عمان در مردادماه ۱۳۷۷ وارد تهران شد و ملاقات‌هایی با وزیر دفاع و بعضی از سران ارتش و سپاه پاسداران انجام دادند.[۴۹] به‌دنبال تشکیل کمیته مشترک نظامی بین جمهوری اسلامی و سلطان‌نشین عمان، سفر وزیر دفاع عمان، بدربن سعود حارب البوسعیدی، به تهران در آبان‌ماه ۱۳۷۷، نخستین سفر یک مقام عالی‌رتبه نظامی میان دو کشور بعد از انقلاب اسلامی بود.[۵۰] موضوع بحث طرفین در جریان دیدار وزیر دفاع عمان از تهران حول محورهای تقویت همکاری مشترک دفاعی، حفظ امنیت تنگه استراتژیک هرمز و ادامه دیدارهای منظم و متقابل فرماندهان و کارشناسان نظامی دوطرف بود. ناظران سیاسی و محافل خبری در منطقه، ایجاد تحول در روابط نظامی را بازتاب تحول گسترده در روابط سیاسی میان جمهوری اسلامی و همسایگان عربی‌اش معرفی کردند که به خصوص بعد از روی کارآمدن خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی، رشد چشمگیری یافته بود. در دیدار وزیر دفاع عمان با وزیر دفاع ایران، توافق شد که *کمیته دوستی نظامی* برای تداوم همکاری بین دو کشور تأسیس شود.[۵۱] همچنین قرار شد از آن پس، یک گروه از ناظران نظامی عمان در مانورهای نظامی ایران که در خلیج فارس و دریای عمان برگزار می‌شود، حضور داشته باشند. البته توافقی مبنی بر برگزاری مانور مشترک میان دو کشور صورت نگرفت. به‌دنبال توافقی که بین وزرای دفاع دو کشور در آبان ماه ۱۳۷۷ صورت گرفت، یک گروه از ناظران عمانی در مانور *وحدت ۷۷* که در آذرماه ۱۳۷۷ برگزار شد، شرکت کردند.[۵۲] همچنین در چارچوب توافق فوق‌الذکر، تعدادی از کارشناسان نظامی عمان به دعوت نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی به‌عنوان ناظر در رزمایش *وحدت ۷۸* شرکت کردند.[۵۳]

در چارچوب همکاری‌های نظامی دو کشور در فروردین ماه ۱۳۷۹، سرلشکر

محمود بن محفوظ العارضی، فرمانده نیروی هوایی عمان، به دعوت رسمی‌ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در رأس یک هیأت عالی‌رتبه وارد تهران شد. در این سفر یک توافقنامه امنیتی ـ نظامی در زمینه مبارزه با قاچاق مواد مخدر و تروریسم بین طرفین به امضاء رسید.

علاوه بر گسترش همکاری‌های نظامی ـ امنیتی بین دو کشور به‌دنبال اعمال سیاست منطقه‌ای خاتمی، روابط تجاری و اقتصادی دو کشور نیز براساس گزارش‌های رسمی وزارت بازرگانی و صنایع عمان در طول مدت ریاست جمهوری خاتمی دائماً رو به رشد بوده‌است. حجم مبادلات تجاری جمهوری اسلامی ایران و سلطان‌نشین عمان در سال ۱۳۷۸ به ۱۶۰ میلیون دلار بالغ شد که در مقایسه با قبل از دوره دولت خاتمی رشد چشمگیری داشته است.[۵۴]

عمان با درک و استقبال از سیاست تنش‌زدایی خاتمی همواره در تلاش بوده‌است که به منظور ارتقاءجایگاه خود در منطقه، همواره همکاری‌های اقتصادی ـ سیاسی منطقه‌ای خود را با کشور مهمی مانند ایران در منطقه گسترش دهد. تلاش برای افتتاح نمایندگی تجاری عمان در بندرعباس و مذاکرات برای از سرگیری فعالیت خطوط هوایی میان دو کشور از جمله اقداماتی هستند که در این راستا صورت پذیرفته است. در این میان می‌توان به عضویت عمان در کنار عربستان و قطر در کمیته سه‌جانبه حل اختلافات میان ایران و امارات به‌عنوان یکی از نمونه‌های گسترش مناسبات حسنه میان ایران و عمان پس از روی کارآمدن دولت خاتمی اشاره کرد. درمجموع در پرتو سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس، جمهوری اسلامی توانسته است با سلطان‌نشین عمان روابط خوب و مستحکمی ایجاد کند.

۱-۵. تأثیر سیاست تنش‌زدایی بر روابط جمهوری اسلامی با بحرین

روابط ایران و بحرین چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن همواره از حساسیت خاصی برخوردار بوده‌است. علت این امر عمدتاً به وجود اکثریتی از شیعیان در کشور بحرین باز می‌گردد. این اکثریت شیعه از حداقل حقوق قانونی خود برای تشکیل حزب و

فعالیت سیاسی محروم هستند.[55] بحرین از سال ۱۹۹۴ همواره دستخوش ناآرامی شده است. این ناآرامی را مخالفان شیعه که خواستار برقراری مجدد پارلمان منحل شده این کشور در سال ۱۹۷۵ هستند، به‌وجود آورده‌اند. بحرین همچنین یکی از وفادارترین متحدان واشنگتن در خلیج فارس است و پایگاه ناوگان پنجم آمریکا در این امیرنشین مستقر است. روابط جمهوری اسلامی ایران و بحرین در سال ۱۹۹۶، با فراخوانی سفرای دو کشور به نازل‌ترین سطح یعنی حافظ منافع، کاهش یافت. در این سال درپی افزایش ناآرامی‌های داخلی در بحرین که طی آن ۳۸ نفر کشته و عده زیادی دستگیر شدند، بحرین ایران را متهم کرد که در آشوب‌های داخلی این کشور نقش دارد و به تروریست‌ها برای براندازی دولت بحرین آموزش می‌دهد. درمقابل، این اتهامات از سوی جمهوری اسلامی رد شد.

روابط جمهوری اسلامی ایران و بحرین پس از شروع به کار دولت خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی، به‌تدریج بهبود یافت. به‌طوری که در بهمن ماه ۱۳۷۷، پس از دو سال، دو کشور سفیران خود را به محل مأموریت خویش بازگرداندند. دیدار برنامه‌ریزی نشده هاشمی رفسنجانی با امیر بحرین در اسفندماه ۱۳۷۶، در جریان بازدید وی از پل ارتباطی بین عربستان و بحرین، نقطه عطفی در ایجاد اعتماد متقابل دو کشور محسوب می‌شود. سفر وزیر خارجه بحرین به تهران در اردیبهشت ۱۳۷۸ نیز نشان‌دهنده این بود که تا چه حد روابط میان دو کشور پس از روی کارآمدن خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی بهبود یافته است. در جریان این سفر، کمیته سیاسی روابط دوجانبه تشکیل گردید.[56] در جریان سفر محمد شریعتمداری، وزیر بازرگانی، به بحرین در اسفندماه ۱۳۷۸، دو کشور به نشانه گرمی بیشتر در روابط، موافقتنامه‌ای برای تقویت همکاری‌های تجاری خود امضاء کردند. دو کشور همچنین یک یادداشت تفاهم در زمینه همکاری‌های اقتصادی، بازرگانی، محیط زیست و ورزش امضاء کردند.[57] مطبوعات بحرین آغاز به کار اولین کمیته اقتصادی مشترک میان دو کشور و نیز آغاز به کار اولین نمایشگاه اختصاصی تولیدات ایران در منامه در جریان سفر شریعتمداری به بحرین را نشان عزم و اراده سیاسی مسئولان دو کشور برای گشودن

فصل جدیدی در مناسبات ایران با کشورهای منطقه خلیج فارس به‌ویژه با بحرین توصیف کرده و خواهان تداوم و گسترش این روند که به نفع مردم و کشورهای منطقه است شدند.[۵۸] در جریان سفر کمال خرازی در فروردین ماه ۱۳۷۹ به بحرین که نخستین سفر رسمی یک وزیر خارجه جمهوری اسلامی به این کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌شمار می‌رفت، نخستین اجلاس کمیسیون سیاسی دو کشور تشکیل شد.[۵۹] همچنین در چارچوب گسترش روابط دو کشور، خط کشتی‌رانی بار و مسافر میان ایران و بحرین که از سال ۱۳۷۵ متوقف شده بود در خرداد ماه ۱۳۷۹ بار دیگر فعالیتش را شروع کرد.[۶۰]

درمجموع می‌توان گفت که روابط جمهوری اسلامی ایران و بحرین به‌رغم تیرگی، سردی و تنش‌هایی که بین دو کشور خصوصاً بعد از بروز ناآرامی‌های ۱۹۹۶ بحرین، وجود داشت، پس از شروع به کار دولت خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی ازسوی جمهوری اسلامی روز به روز بهبود و ارتقاء بیشتری یافت و زمینه‌های همکاری بین دو کشور رشد چشمگیری پیدا کرد.

۱-۶. سیاست تنش‌زدایی و مناسبات جمهوری اسلامی با کویت

روابط جمهوری اسلامی ایران و کویت، پس از انقلاب، همواره با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. حمایت‌های کویت از عراق در جریان جنگ تحمیلی، خشم ایران را برانگیخته بود. به‌دنبال اشغال کویت توسط عراق، جمهوری اسلامی ضمن محکوم‌کردن این اقدام تجاوزکارانه، حمایت و پشتیبانی خود را از تمامیت ارضی کویت اعلام کرد. این موضع‌گیری جمهوری اسلامی، موجب رضایت خاطر رهبران کویت گردید. به‌طوری که پس از آزادسازی کویت، روابط دو کشور به شکل محسوسی رو به بهبودی گذاشت. هرچند در این میان همکاری‌های دفاعی و نظامی کویت با آمریکا، انگلیس و فرانسه، همواره یکی از موارد اختلاف میان دو کشور بوده‌است.[۶۱]

حضور امیر کویت در جریان برگزاری هشتمین اجلاس سران کنفرانس اسلامی

در آذرماه ۱۳۷۶ در تهران، اولین سفر یک مقام کویتی در این سطح پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بود. از جانب ایران نیز، در اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۷، ناطق نوری، در رأس یک هیأت عالی‌رتبه به کویت سفر کرد. همچنین در اسفندماه ۱۳۷۷، شیخ *سعدعبدالله سالم الصباح*، ولیعهد و نخست‌وزیر کویت سفری به تهران داشت که به‌علت اطلاع از فوت امیر بحرین سفرش را نیمه‌تمام گذاشت و به کشورش بازگشت.

مهمترین جنبه همکاری‌های جمهوری اسلامی ایران و کویت طی این دوره، همکاری دو کشور همراه با عربستان برای کاهش سقف تولید نفت بود که این امر منجر به افزایش قیمت نفت در بازار جهانی گردید. در سفر وزیر نفت کویت در تابستان ۱۳۷۹ به ایران نیز دوطرف موضوع مرزهای فلات قاره بین دولت کویت و جمهوری اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار دادند و بر تمایل و عزم قوی خود برای نهایی کردن مسأله به‌صورتی برادرانه و همراه با حسن همجواری تأکید کردند. به‌همین منظور تصمیم گرفته شد تا جلساتی در طول سپتامبر ۲۰۰۰ بین دولت کویت و جمهوری اسلامی برای ایجاد چارچوبی به منظور نهایی کردن حدود مرزهای فلات قاره بین دو کشور تشکیل شود.[۶۲]

درمجموع می‌توان مدعی شد که تحت تأثیر سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگوی دولت خاتمی در منطقه خلیج فارس، روابط جمهوری اسلامی ایران با کویت روزبه‌روز تقویت و گسترش بیشتری یافت.

۲. بهبود مناسبات در زیرمنطقه شمال آفریقا (بررسی مصر)

۲-۱. پیشینه مناسبات تهران- قاهره پس از انقلاب تا خرداد۷۶

امضای موافقتنامه کمپ دیوید ازسوی رییس جمهور وقت مصر انور سادات در سال ۱۹۷۸ و متعاقب آن امضای معاهده صلح میان رژیم‌های مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹، از منظر مقامات جمهوری اسلامی خیانت به آرمان فلسطین تلقی گردید؛ به‌ویژه آن‌که یکی از آرمان‌های سیاسی انقلاب اسلامی، حمایت از ملت‌های مظلوم از جمله ملت فلسطین در مقابل رژیم اشغالگر قدس بوده‌است. حتی پیام تبریک دولت مصر در

آوریل ۱۹۷۹ به دولت ایران به‌مناسبت تأسیس جمهوری اسلامی ایران، مانع قطع روابط دیپلماتیک میان دو کشور نگردید. سرانجام در دوره دولت موقت، امام خمینی(ره) در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ به وزیر امور خارجه دولت موقت (ابراهیم یزدی)، دستور قطع رابطه ایران با مصر را صادر کرد. به این‌ترتیب روابط ایران و مصر که در قبل از انقلاب اسلامی ایران مبتنی بر همزیستی بود، به دوران تنش و سوء تفاهم براساس رفتار سیاست خارجی مصر تغییر مسیر دارد.

با تصرف سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به دست دانشجویان پیرو خط امام و عدم توانایی دولت بازرگان در مقابله با رادیکالیزه‌شدن جامعه سیاسی ایران، دولت موقت در ایران جای خود را به مکتبیون داد. به‌دنبال این اقدام، نماینده مصر در سازمان ملل متحد مدعی شد که رژیم ایران، نه‌تنها قوانین بین‌المللی را زیر پا نهاده، بلکه از اصول اسلام و قرآن نیز تخطی کرده است.[۶۳] به‌دنبال موضع‌گیری‌های مشابه از سوی دولت مصر فاصله ایران از مصر بیشتر شد. این درحالی بود که مصر به علت امضای کمپ دیوید و نزدیکی به اسرائیل در میان جهان عرب نیز منزوی گردیده بود. حمله عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، فرصتی بود که مصر از آن بهره‌برداری سیاسی نماید. دولت قاهره با حمایت همه‌جانبه از صدام از یک‌سو درمقابل جمهوری اسلامی قرارگرفت و ازسوی دیگر تلاش کرد به موضع مشابه شورای همکاری خلیج فارس در این زمینه نزدیک شده و خود را از انزوای دیپلماتیک در میان اعراب برهاند.

پس از جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران، و گذار از کابینه ایدئولوژیک به کابینه تکنوکرات هاشمی رفسنجانی، تلاش گسترده‌ای با انعطاف‌پذیری و جهت‌گیری‌های مصلحت‌گرایانه صورت گرفت تا ایران از انزوای سیاسی که طی جنگ با عراق به او تحمیل شده بود، بیرون آید و یک ایران اسلامی قوی مورد توجه نظام بین‌الملل برپا گردد.[۶۴]

جنگ عراق علیه کویت و حمایت ایران از کویت در آن مقطع از یک‌سو و شرکت مصر در جنگ علیه یک کشور عربی (عراق) ازسوی دیگر موجب نزدیک‌شدن مواضع منطقه‌ای ایران ومصر در این خصوص شد. قبل از آن نیز، ایران با

پذیرش قطعنامه ۵۹۸، اسرای مصری را ــ که در جنگ عراق علیه ایران به کمک صدام شتافته بودند ــ با وساطت علمای مصر آزاد کرد. در این مرحله، در هشتم اردیبهشت ۱۳۷۰، دفتر حفاظت منافع دو کشور در تهران و قاهره گشایش یافت. در زمینه اقتصادی ساخت پنج کارخانه نیشکر در استان خوزستان ازسوی مصر و امضای یک یادداشت تفاهم برای فروش یک هزار دستگاه تراکتور تبریز به بخش خصوصی مصر، گام‌های مهمی بود که در روند توسعه مناسبات اقتصادی دو طرف برداشته شد. در زمینه فرهنگی نیز یک توافقنامه همکاری علمی بین دانشگاه عین شمس مصر با دانشگاه علامه طباطبایی به امضاء رسید. علاوه بر این برخی علما و شخصیت‌های علمی کشور از مصر دیدار کردند.

در سطح منطقه‌ای نیز مواضع دو کشور درخصوص پیمان منع سلاح‌های کشتار جمعی تقریباً به هم نزدیک شد و هر دو کشور خواستار پاکسازی منطقه خاورمیانه از سلاح‌های کشتار جمعی واقعی شدند.[۶۵] در همین زمینه مصر خواستار پیوستن اسرائیل به معاهده NPT و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی‌شد. حتی در اواخر سال ۱۹۹۵ که اسرائیلی‌ها می‌کوشیدند به‌گونه‌ای جهان را بر ضد ایران بشورانند و در این راستا به تبلیغات درمورد دسترسی ایران به سلاح هسته‌ای دامن می‌زدند، وزیر خارجه مصر اعلام کرد که اسرائیل به‌دلیل وضع خودش در این زمینه صلاحیت خرده‌گیری از ایران را ندارد.[۶۶] علاوه بر این پیمان نظامی ترکیه و اسرائیل، مواضع دو کشور را به هم نزدیک ساخت. با وجود زمینه‌های نزدیکی موجود در مناسبات تهران ـ قاهره در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، برخی موارد مانند حمایت دولت مصر از ادعاهای امارات درخصوص جزایر سه‌گانه ایرانی و همکاری نزدیک این کشور با آمریکا در زمینه مسایل منطقه‌ای، از موانع ارتقاءسطح مناسبات ایران و مصر تا پایان عصر پراگماتیسم (دوره ۸ ساله ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) در عرصه سیاست خارجی ایران بود.

۲-۲. بهبود مناسبات تهران و قاهره در دوران خاتمی

برگزاری هشتمین نشست سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران در ۹ دسامبر

۱۹۹۷، فرصت مهمی برای ایران و خاتمی بود که اصول و مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی ایران (تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها) را توضیح دهد. این نشست از نظر گسترش روابط ایران با اعراب اهمیت داشت و زمینه را برای گفت‌وگوی دوجانبه با مصر فراهم ساخت. شرکت عمرو موسی، وزیر امور خارجه و عالی‌ترین مقام مصر در اجلاس سران تهران، قدمی رو به جلو در روابط ایران و مصر بود.

رئیس جمهور خاتمی حتی در سفر دوره‌ای خود به کشورهای منطقه (۲۳ الی ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۸) در مصاحبه با شبکه تلویزیونی الجزیره پیرامون روابط ایران و مصر اظهار داشتند: «*دولت مصر و ایران نقش اساسی و مهمی را در تأسیس و بسط تمدن اسلامی داشته‌اند و امروز ما معتقدیم که این دو ملت کفو یکدیگرند و از نظر تاریخی و از نظر بینش خیلی به هم نزدیکند... ما درجهت بهبود روابط با مصر گام برمی‌داریم*».[۶۷]

عمرو موسی وزیر امور خارجه وقت مصر نیز اظهار داشت: «سرد بودن روابط تهران و قاهره به سود هیچ‌کس نیست».[۶۸] «رئیس وقت مجلس مصر در تهران نیز از بهبود روابط دو کشور سخن به‌میان آورد».[۶۹] وزیر خارجه مصر درجای دیگری تصریح کرد: «نمی‌توانیم انکار کنیم که ایران از طریق روابطی تاریخی با منطقه عربی و مصر مرتبط است. هیچ دلیلی وجود ندارد که با هم دشمن باشیم. برای آن‌ها نیز مصلحت نیست که دشمن ما باشند یا ما دشمن آن‌ها محسوب شویم. بر ما و ایرانی‌ها لازم است که به تفاهم برسیم».[۷۰]

این‌گونه اظهارنظرها و موضع‌گیری‌های متناسب با تفکر تنش‌زدایی و اعتمادسازی و گفت‌وگوی تمدن‌ها در سیاست خارجی ایران، موجب افزایش ارتباط میان نخبگان فکری و اجرایی طرفین شد. همچنین تحرک جدیدی در حوزه‌های اقتصادی، مطبوعاتی و رسانه‌ای، حوزه سیاسی و همکاری‌های منطقه‌ای به‌وجود آمد. در زمینه اقتصادی، در اواسط ژانویه ۱۹۹۸ پروتکل همکاری‌های مشترک اقتصادی و تجاری که طی سال‌های پس از انقلاب اسلامی در ایران بی‌سابقه بود، میان طرفین در قاهره به امضاء رسید. این پروتکل را رؤسای وقت اتاق بازرگانی مصر و ایران یعنی *عبدالمنعم*

سعودی و *خاموشی* که در رأس هیأتی صنعتی ـ تجاری به مصر رفته بود، امضاء کردند. هدف این پروتکل تلاش برای مبادلات تجاری، صنعتی و سرمایه‌گذاری و مبادله اطلاعات و ایجاد بانک‌های مشترک بود.[۷۱] حضور ۲۰ شرکت مصری در نمایشگاه بین‌المللی تهران و برگزاری نمایشگاه اختصاصی ایران در قاهره در آبان‌ماه سال ۱۳۸۰ ازجمله گام‌های مهم و سازنده در پیشبرد روابط اقتصادی بود.

ازجمله تحول عمده در روابط دو کشور در حوزه اقتصادی، عضویت ایران در گروه ۱۵ بود. ایران در دوازدهمین نشست سران کشورهای عضو گروه اقتصادی در قاهره به عضویت پذیرفته شد. با عضویت ایران و کلمبیا در نشست قاهره تعداد اعضای این گروه از ۱۷ عضو به ۱۹ عضو افزایش یافت. ایران با عضویت در این گروه پس از عضویت در اوپک، فرصت جدیدی درمورد تصمیم‌گیری‌های اقتصادی فرامنطقه‌ای و جهانی به‌دست آورد. حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر طی تماس با رئیس جمهور خاتمی، عضویت ایران در گروه مزبور را به وی تبریک گفت. سفر هیأت‌های مطبوعاتی و رسانه‌ای در کشور از جمله سفر رئیس اتحادیه نویسندگان مصر مکرم محمد احمد به تهران و نیز سفر وردی‌نژاد به مصر که در سال ۱۳۷۷ انجام گرفت، دیدگاه‌های دو کشور را در زمینه‌های مذکور به یکدیگر نزدیک ساخت. در حوزه سیاسی، حضور دکتر *محمد عبدالله*، رئیس وقت کمیسیون سیاست خارجی مصر در نشست بین‌المجالس اسلامی و سفر *صفوت الشریف*، وزیر وقت تبلیغات مصر در اجلاس وزرای اطلاع‌رسانی سازمان کنفرانس اسلامی و حضور *نبیل بدر*، مشاور وزیر خارجه مصر در اجلاس مقدماتی گفت‌وگوی تمدن‌ها، نشان از معاشرت تدریجی نخبگان فکری و اجرایی طرفین از قاهره و تهران داشت.

در این میان سفر دکتر خرازی در نوامبر ۱۹۹۷، سفر معصومه ابتکار در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ و سفر نمایندگان مجلس شورای اسلامی (از کمیسیون امنیت ملی) به قاهره، چشم‌انداز مهمی را در روابط میان دو کشور فراهم آورد.[۷۲]

درمجموع مناسبات تهران ـ قاهره پس از روی کارآمدن و اعلام سیاست منطقه‌ای تنش‌زدایی در منطقه و به‌ویژه طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها به‌طور عام و گفت‌وگوی دو

تمدن مصر و ایران به‌طور خاص تحول محسوسی در روند روبه رشد سطح روابط دو کشور به‌وجود آورد که شاید آخرین نمود عملی آن در آن مقطع تصمیم شورای شهر تهران درخصوص تغییر نام خیابان شهید *خالد اسلامبولی*، قاتل انور سادات، رئیس جمهور سابق مصر و استقبال حسنی مبارک از این مسأله باشد.

۳. تحکیم روابط ایران با کشورهای شرق آسیا

«*سیاست نگاه به شرق*» در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی شکل گرفت و در دوران خاتمی تعقیب شد. با این تفاوت که در دوران هاشمی به‌علت رکود در روابط با اروپا، سیاست آسیایی آن دوره جلوه بیشتری داشت.

به‌طور کلی ایران در دوران ریاست جمهوری خاتمی موفق شد کشورهای عمده آسیا را متقاعد سازد که به قدرت بالقوه و بالفعل ایران توجه جدی داشته باشند و تقویت در روابط با ایران را درجهت منافع ملی خود قلمداد نمایند. در این راستا ژاپن در رأس کشورهای بزرگ آسیایی پویایی سیاست خارجی ایران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ را درک کرده و پذیرفت موانع گذشته را که عمدتاً برخاسته از تبعیت از موضع‌گیری‌های واشنگتن در قبال تهران بود، تاحدود قابل توجهی کنار بگذارد.

ژاپن در آبان‌ماه ۱۳۷۹ پذیرای رئیس جمهوری ایران شد. خاتمی، اولین رهبر ایران بود که پس از ۳۲ سال از ژاپن دیدار می‌کرد (آخرین سفر رئیس دولت ایران به ژاپن در سال ۱۹۶۸ بود). در این بازدید خاتمی و رهبران ژاپن بر اهمیت گفت‌وگوی فرهنگی تأکید کردند و بر پیشینهٔ ۱۲۰۰ ساله روابط بین دو مردم ایران و ژاپن تأکید داشتند و در این خصوص روابط میان دو کشور را با درنظرگرفتن حال و آینده مورد توجه قرار دادند.

ژاپن و ایران جدا از تعارفات معمول در روابط دیپلماتیک توانسته‌اند، قدرت بالقوه یکدیگر را در پیشبرد منافع ملی دو کشور کاملاً درک نمایند. در این راستا خاتمی نقش کاتالیزور را داشته و توانست گرد و غبار گذشته را از روابط دو کشور بزداید. در ملاقات وی با مقامات ژاپنی، ۱۵ قرارداد امضاء شد و همکاری‌های مشترک در

قرن جدید بین تهران و توکیو مورد تأکید مقامات دو کشور قرار گرفت. به‌طور کلی سیاست تنش‌زدایی خاتمی و ارائه تصویر صلح‌آمیز از ایران، سدهای گذشته در روابط ایران و ژاپن را شکسته و ژاپن را از طلسم گذشته که آمریکا برایش ایجاد کرده بود تا حدی رها ساخت.

پس از ژاپن، بررسی روابط با چین به‌عنوان دو قدرت بزرگ آسیایی در سیاست خارجی خاتمی مهم جلوه می‌نماید. علت قرارگرفتن چین پس از ژاپن در این مسأله نهفته است که چین با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی نظام اقتصادی ـ سیاسی باز در حرکت است و مسایل اقتصادی در سیاست منطقه‌ای و جهانی چین، بر مسایل سیاسی اولویت دارند. بدین‌سان به‌رغم برخی گشایش‌های اقتصادی در مناسبات تهران ـ پکن پس از روی کارآمدن خاتمی به نظر می‌رسید که چینی‌ها در آن مقطع علاقه چندانی به سرمایه‌گذاری‌های کلان در ایران نداشتند. علت این امر را می‌توان در مکمل‌نبودن اقتصادهای دو کشور و مشغله اصلی چین در گسترش و حفظ روابط نهادینه شده با آمریکا و عمدتاً کشورهای سرمایه‌گذار در چین در آن دوره جستجو کرد. به‌عبارت دیگر چینی‌ها آنقدر گرایش اقتصادی داشته و دارند که حتی در مباحث تمدنی که با پیشنهاد خاتمی تحت عنوان گفت‌وگوی تمدن‌ها در جهان مطرح شد، فعالیت قابل چشمگیری نداشته‌اند؛ برخلاف ژاپن، کره، هندوستان که هرکدام در این عرصه صلح و گفت‌وگو با ایران دیالوگ داشته‌اند.[۷۳]

با این حال سفر خاتمی به چین در تیرماه ۱۳۷۹ پیامدهای مثبتی در زمینه‌های اقتصادی به‌دنبال داشت. در این سفر همراه با خاتمی هیأت بازرگانی ایران نیز حضور داشت که موافقت‌نامه‌های چندی را با چینی‌ها امضاء کردند. سفر خاتمی به هنگ‌کنگ (منطقه ویژه هنگ‌کنگ) و دیدار با رؤسای نهادهای اقتصادی هنگ‌کنگ را می‌توان نقطه عطف سفر خاتمی به چین ارزیابی کرد. در این دیدار رئیس جمهور ایران به تضمین امنیت سرمایه، حق سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی تأکید دارد و تأکید داشت که در سال‌های آینده، تولید و صادرات پتروشیمی ایران هفت‌برابر خواهد شد، در این راستا وی تأکید داشت که یکی از سیاست‌های کلان ایران حمایت

از تداوم و گسترش همکاری‌های اقتصادی با شرق آسیاست.

درمجموع کشور چین و ایران که سال‌ها روابط اقتصادی خود را در سطح نازلی نگه داشته بودند ـ رقمی زیر یک میلیارد دلار تجارت دوجانبه ـ با روی کارآمدن خاتمی روابط اقتصادی خود را تاحدود ۲ برابر افزایش داده‌اند.[۷۴]

اگر از ژاپن و چین به‌عنوان دو قدرت بزرگ آسیا بگذریم، کشور دیگری که باید در روابط ایران با آسیا به آن نقش کلیدی داد هندوستان است. روابط فرهنگی و عمیق ایران و هندوستان ـ که در آسیا بی‌سابقه است ـ زمینه و بستر مناسبی را برای برقراری روابطی مستحکم فراهم ساخته است. ایران و هندوستان به‌ویژه در دوران خاتمی، جایگاه و اهمیت یکدیگر را درک کرده و درصدد گسترش روابط همه‌جانبه با یکدیگر برآمدند. ازجمله مهمترین نمودهای سیاست تنش‌زدایی خاتمی را در این بخش، می‌توان به سیاست کاهش تنش در مناسبات هند و پاکستان و پیگیری جدی طرح انتقال گاز به هندوستان از پاکستان اشاره کرد. موفقیت خاتمی در عملی‌کردن سیاست تنش‌زدایی در روابط هند و پاکستان از آنجایی بیشتر مشخص می‌شود که مقامات هند در آن زمان بارها بر عزم جدی خود برای عملیاتی‌کردن طرح مزبور به کمک کشور پاکستان تأکید کرده و در این زمینه منافع منطقه‌ای خود را مستقل از مخالفت‌های پی در پی ایالات متحده آمریکا با این طرح انتقال گاز اعلام می‌نمودند.

مناسبات اقتصادی کره جنوبی نیز با ایران، پس از روی کارآمدن دولت خاتمی رشد چشمگیری داشت. این مناسبات حداقل در ده همکاری مشترک ملموس بوده‌است: ساخت پالایشگاه‌های گاز و مجتمع‌های پتروشیمی، انتقال انرژی (برق)، تأسیس و نگهداری تأسیسات نفتی در خلیج فارس، مجتمع‌های اتومبیل‌سازی و ... براساس برخی آمار و ارقام روابط تجاری تهران و سئول تنها یک سال پس از روی کارآمدن خاتمی، رشدی بالغ بر ۲۰٪ داشته است.[۷۵]

در مجموع سیاست خارجی خاتمی ادامه‌دهنده و در اصل تکمیل‌کننده «سیاست نگاه به شرق» بوده و هشت سال ریاست جمهوری خاتمی افق‌های بسیار روشنی در گسترش و تعمیق روابط ایران با آسیا به‌ویژه شرق آسیا پیش روی ایران گذاشته است.

ب. سطح بین‌المللی (فرامنطقه‌ای)

۱. فضای تنش‌زدایی در مناسبات تهران ـ واشنگتن

۱-۱. زمینه‌های گفت‌وگو

صرف نظر از چالش‌های همیشگی و تاریخی ـ سیاسی که بر سر راه عادی‌سازی مناسبات تهران ـ واشنگتن وجود داشته است، می‌توان مدعی شد که حداقل پیامد سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگو در دیپلماسی دولت خاتمی فراهم‌شدن فضا و زمینه‌های بهبود مناسبات میان ایران و آمریکا به‌ویژه در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون می‌باشد. بدین‌سان در نوشتار حاضر، تقویت فضا و گفتمان سیاسی رابطه با آمریکا در محافل داخلی و بین‌المللی به‌عنوان دستاوردی برای سیاست خارجی دولت خاتمی تلقی می‌شود.

پس از تحولات دوم خرداد ۱۳۷۶، روند دموکراتیزاسیون در چارچوب قانون اساسی ایران مورد توجه بیشتری قرار گرفت. «جامعه مدنی» به شعار محوری و اصلی در داخل تبدیل شد. نیروهای جدید اجتماعی که عمدتاً در چارچوب طبقه متوسط جدید قابل مطالعه هستند، در حوزه‌های متفاوت اجتماعی ظاهر شدند. این نیروها که عمدتاً محصول رشد اقتصادی جامعه در دوره پراگماتیسم (ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) بودند، معتقد بودند دستاوردهای سیاسی بایستی متناسب با رشد اقتصادی باشد. تشکیل و توسعه احزاب سیاسی؛ ایجاد و گسترش نهادهای مدنی؛ آزادی مطبوعات؛ ایجاد، رشد و گسترش انجمن‌های صنفی؛ برگزاری انتخابات شوراها برای اولین‌بار که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود؛ برگزاری میتینگ‌های حزبی؛ اهمیت اتحادیه‌های کارگری و... نشان‌دهنده اصلاحات سیاسی در داخل بود. به این مجموعه می‌بایست نقش افکار عمومی را نیز اضافه کرد. ظهور و بروز خارجی و عینی این روند در سیاست خارجی ایران، «*صلح دموکراتیک*» بود و از آنجا که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، صلح در داخل، صلح در صحنه سیاست خارجی را به‌دنبال آورد. به این ترتیب سیاست خارجی کشوری که مبتنی بر قانون اساسی و دموکراتیزاسیون در داخل است، نمی‌تواند مبتنی بر انطباق تهاجمی باشد. علاوه بر این

حداکثر قیمت ۲۸ دلار درنظر گرفته شد. مکانیزم حمایتی که برای حراست از این محدوده درنظر گرفته شد، ۵۰۰,۰۰۰ ± بشکه درجهت کاهش یا افزایش تولید است. به‌عبارت دیگر اگر قیمت‌ها به پایین‌تر از ۲۲ دلار تنزل پیدا کند، به‌طور خودکار ۵۰۰,۰۰۰ بشکه در روز از تولید کم می‌شود و اگر قیمت‌ها به بالای ۲۸ دلار در هر بشکه افزایش یابد، همین میزان بر تولید اوپک اضافه می‌شود.[۴۱]

چنین تحول بزرگی در چارچوب اوپک، قبل از هر چیز ناشی از کنارگذاشتن رقابت‌های سیاسی دو عضو تأثیرگذار اوپک (ایران و عربستان) بود که همواره بازار نفت و اقتصاد این کشورها را تحت تأثیر قرار می‌داد. درنتیجه کنارگذاشتن این رقابت‌ها، برای نخستین‌بار نوعی هماهنگی، پایبندی و تفاهم بین اعضاء درجهت کنترل بازار، چگونگی حفظ تعادل میان عرضه و تقاضا، ایجاد ثبات در قیمت‌های، جلوگیری از تأثیرپذیری‌های شدید سیاسی، تحدید نقش بازیگران غیراوپک و... به‌وجود آمد که بر سایر اعضاء نیز تأثیرات مثبتی گذاشت.[۴۲] درواقع برقراری تفاهم و نزدیکی میان دو عضو بزرگ و تأثیرگذار اوپک را بیش از هر چیز باید درنتیجه جهت‌گیری جدید سیاست خارجی خاتمی، مبنی بر کاهش تشنج و اعتمادسازی در روابط دو کشور جستجو کرد.

افزایش همکاری‌های سیاسی ـ امنیتی تهران و ریاض

الف. آثار سیاست تنش‌زدایی در سطح روابط دوجانبه

به‌طور قطع مهمترین اقدام جمهوری اسلامی در راستای عملی‌کردن سیاست تنش‌زدایی در منطقه خلیج فارس، سفر خاتمی به عربستان سعودی در اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۸ می‌باشد. این سفر اولین دیدار بالاترین مقام اجرایی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی از عربستان به‌شمار می‌رفت. بیانیه مشترک ایران و عربستان در پایان این سفر حاکی از نقطه نظرات مشترک دو طرف درخصوص مسایل سیاسی و امنیتی منطقه بود که برخی از آن‌ها عبارت بودند از: منافع مشترک امت اسلامی، نقش سازمان کنفرانس اسلامی درجهت تعمیق همبستگی کشورهای مسلمان، پیوندهای دینی و میراث مشترک؛ حُسن همجواری؛ عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر؛ احترام به حق

حاکمیت ملی و همزیستی مسالمت‌آمیز از یک‌سو و مسائلی همچون بحران عراق در زمان حکومت صدام و ضرورت حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی این کشور؛ روند صلح اعراب و اسرائیل و ضرورت برخورد جدی با رژیم اسرائیل؛ منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛ درگیری‌ها در افغانستان و ضرورت تشکیل دولتی فراگیر در این کشور و مبارزه با تروریسم از سوی دیگر».[۴۳]

بنابراین به موازات گسترش روابط اقتصادی، بازرگانی و فرهنگی بین ایران و عربستان سعودی، روابط و همکاری‌های سیاسی - امنیتی بین دو کشور به‌ویژه در جریان سفر خاتمی به ریاض افزایش یافت. گسترش همکاری‌های ایران و عربستان سعودی در زمینه‌های سیاسی و امنیتی نظیر رایزنی‌ها میان وزرای دفاع دو کشور در مسائل نظامی و تبادل اطلاعات به‌ویژه تبادل اطلاعات درخصوص آزمایش موفقیت‌آمیز موشک دوربرد «شهاب ۳» از جمله نمونه‌های ارتقاء همکاری‌های سیاسی - امنیتی میان تهران و ریاض بود.

ب. پیامدهای تنش‌زدایی ایران و عربستان در سطح منطقه

با آغاز دوران تشنج‌زدایی در روابط ایران و عربستان سعودی، دو کشور برخلاف گذشته به این واقعیت رسیدند که از سوی یکدیگر تهدید نمی‌شوند. از این‌رو، دیدگاه تهاجمی و بی‌اعتمادی را کنار گذاشته، وارد همکاری‌هایی شدند که نشان می‌داد طرفین تهدید از جانب یکدیگر را خنثی شده تلقی می‌کردند. این طرز تلقی می‌توانست در همگرایی ایران و عربستان درخصوص برخی بحران‌های منطقه‌ای و چالش‌های ارضی مؤثر بیفتد.

یکی از نمودهای عینی و نتایج مثبت سیاست تنش‌زدایی و نزدیکی دو کشور ایران و عربستان سعودی در منطقه که در کوتاه مدت نمایان شد، مسأله جزایر ایرانی (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) بود. دو عامل، حکومت امارات متحده عربی را وسوسه می‌کرد تا ادعای مالکیت به این جزایر را مطرح کند: نخست حضور نظامی فزاینده ایالات متحده در منطقه و پشتیبانی بی‌چون و چرای این کشور از رژیم‌های

تغییر نظام بین‌الملل که در زمان جنگ تحمیلی و به اجبار نادیده گرفته می‌شد، بعد از پایان جنگ و به‌ویژه در دوره خاتمی اهمیت خاصی یافت.

در مجموع پیام ایران به دنیای خارج، صلح طلبی بر مبنای تفکر نئوکانتی بود. فرهنگ، خرد و صلح‌طلبی، تشنج‌زدایی، اعتمادسازی و گفت‌وگو از جمله مهمترین عناصر دکترین جدید در سیاست خارجی ایران بودند. گرچه منازعه سنت و مدرنیته در ایران، گاهی اوقات مسایل داخلی و خارجی ایران را تحت‌الشعاع قرار می‌داد، با این حال سؤال اصلی دربرابر سیاست خارجی ایران این بود که چگونه می‌توان ایالات متحده را واداشت تا از *بازی با حاصل جمع صفر*[۷۶] با جمهوری اسلامی دست بردارد؟

پنج روز پس از انتخاب‌شدن سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری ایران، *مارتین ایندیک*، سفیر آمریکا در اسرائیل اعلام کرد که کشورش از گفت‌وگو با ایران استقبال می‌کند و این امر ناشی از روی کارآمدن یک رئیس جمهور میانه‌رو در ایران است. درواقع سیاست مهار دوجانبه از اول انقلاب اسلامی تا آن زمان موفق نبوده و آمریکا باید باتوجه به شرایط پیش آمده در سیاست خود درقبال ایران تجدید نظر می‌کرد. به‌دنبال آن اعلام شد که یک هیأت آمریکایی متشکل از ۵ استاد زن دانشگاه‌های آمریکا در ۳۰ اوت ۱۹۹۷ از تهران دیدار کرده‌اند. این نخستین هیأت رسمی‌آمریکایی بود که پس از انقلاب از تهران دیدار می‌کرد. در ادامه این روند آشتی‌جویانه، وزارت خارجه آمریکا با صدور بیانه‌ای در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۹۷، نام *سازمان مجاهدین خلق* را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داد که مورد استقبال مقامات وزارت امور خارجه ایران قرار گرفت. مصاحبه رئیس جمهوری ایران با شبکه *تلویزیونی سی.ان.ان* نیز امیدواری به بهبود روابط ایران و آمریکا را افزایش داد. مسابقه فوتبال تیم‌های ملی ایران و آمریکا در جریان بازی‌های جام جهانی در فرانسه که به «دیپلماسی فوتبال» معروف شد، نشانه‌ای از احتمال بهبود روابط ایران و آمریکا بود.[۷۷]

بدین‌ترتیب موضوع رابطه با آمریکا صرفاً مورد بحث دستگاه دیپلماسی ایران پس از روی کارآمدن خاتمی نبود بلکه به یک موضوع اساسی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا نیز مبدل شده بود. دلایل پرداختن دولتمردان آمریکایی به این مسأله

تاریخی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. چرخش قدرت اجرایی پس از دوم خرداد ۷۶ نشان داد که حکومت ایران از ثبات و اقتدار کافی در اداره امور کشور برخوردار است و به‌رغم وجود رقابت‌های سیاسی داخلی، هیچ نشانه‌ای جدی مبنی بر بی‌ثباتی و گسیختگی اوضاع در ایران وجود ندارد. قدرت به‌نحو دموکراتیک میان جناح‌ها رد و بدل می‌شود و دولت به‌خوبی بحران‌های سیاسی ـ اقتصادی را هدایت و مدیریت می‌کند.

۲. تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران و از جمله قانون داماتو، با تقویت روابط اقتصادی ایران با عربستان، ایتالیا، فرانسه و آلمان، بی‌اثر مانده است و هیچ فشار و محدودیتی برای ایران ایجاد نکرده است. صاحبان شرکت‌های نفتی آمریکایی احساس می‌کردند که از رقبای خود عقب مانده‌اند و منافع اقتصادی خود را در خطر می‌دیدند.

۳. کمک‌های مالی و حمایت‌های سیاسی آمریکا از گروه‌های ضد انقلاب و مخالف جمهوری اسلامی ایران هیچ ثمری درپی نداشته و به نتیجه مشخصی نرسیده بود.

۴. دیدگاه و مواضع خاتمی و ارائه پیشنهاد ابتکاری اعلام نامگذاری سال ۲۰۰۱ به‌عنوان سال گفت‌وگوی تمدن‌ها توسط ایشان در سازمان ملل و تصویب آن توسط مجمع عمومی، آمریکا را برای معرفی ایران به‌عنوان یک کشور حامی‌تروریسم، با شکست مواجه ساخته بود.[۷۸]

خاتمی طی مصاحبه تاریخی خود با شبکه تلویزیونی سی. ان. ان در ژانویه ۱۹۹۸ و مخاطب قراردادن مردم آمریکا در آن توانست سیاست خارجی تهاجمی آمریکا در قبال ایران را تحت تأثیر قرار دهد. اولین پاسخ را وزیر امور خارجه وقت آمریکا به پیشنهاد برقراری گفت‌وگو بین ایران و آمریکا بیان داشت: «به مرور که دیوار بدگمانی فرو ریزد، ما روابطمان را با جمهوری اسلامی ایران توسعه خواهیم داد و آن زمانی است که ایران آماده است تا راهی جهت ایجاد روابط عادی فراهم آورد».[۷۹]

آلبرایت همچنین ضمن دعوت به برقراری شرایط همسان در روابط با تهران افزود: «آمریکا آماده است تا طرق دیگر برای نیل به‌سوی اعتماد دوجانبه را گسترش دهد و از سوءتفاهمات بپرهیزد». وی همچنین خاطرنشان کرد: «اگر چنین روندی بتواند پیش

گرفته شود و به نوعی جوابگوی اشتغالات فکری هر دو جناح در آمریکا باشد، در آن‌صورت می‌توانیم در آینده، روابط بسیار متفاوتی را میان ایران و آمریکا مشاهده کنیم». خانم آلبرایت همچنین اشاره کرد که: «وجود دو دهه بدگمانی نمی‌تواند در مدت کوتاهی از بین برود و شکاف میان ما همچنان عمیق است ولی وقت آن است که امکان پرکردن این شکاف را امتحان کنیم».[۸۰]

پس از این‌که خاتمی در ژانویه اظهار امیدواری کرد که گفت‌وگو بین ایران و آمریکا با مبادلات فرهنگی، ورزشی و بین اعضای دو جامعه متمدن آغاز شود، ایالات متحده در صدور روادید برای ایرانیانی که قصد مسافرت به آمریکا را داشتند، از خود نرمی نشان داد، تعدادی از روشنفکران و اعضای سابق ادارات و یا حتی اعضای مرکز اطلاعات آمریکا به ایران دعوت شدند و از تغییر رفتار نسبت به ایران طرفداری کردند.

به‌دنبال چنین کنش و واکنش‌هایی و نیز پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس ششم ایران، زمینه تغییر بیشتر رویکرد آمریکا نسبت به ایران فراهم شد. دولت کلینتون برخی از تحریم‌های اقتصادی را کاهش داد. در آوریل ۱۹۹۹، کاخ سفید اجازه فروش مواد غذایی، دارو و تجهیزات پزشکی و غلات آمریکا به ایران را اعلام کرد. علاوه بر این مادلین آلبرایت در جمع ایرانیان مقیم آمریکا اعلام کرد:«*در رابطه بین ایران و آمریکا دوره جدیدی آغاز شده‌است و آمریکا تحریم واردات خاویار، فرش و پسته ایران را لغو خواهد کرد*». او همچنین اظهار داشت که: «دولت برخی از موانع را به‌منظور افزایش روابط بین محققان، هنرمندان و سازمان‌های غیردولتی برخواهد داشت».

آلبرایت همچنین اعلام کرد: «دولت آمریکا تلاش زیادی برای حل و فصل نهایی دعاوی حقوقی بین دو کشور انجام داده است». وی به دخالت آمریکا در سرنگونی دولت مصدق در سال ۱۹۵۳ و جلوگیری از توسعه سیاسی، همچنین حمایت از عراق درطی هشت سال جنگ ایران و عراق اعتراف کرده و آن را «*کوته‌بینانه*» خواند.[۸۱]

۱-۲. شکست منطق سیاست مهار ایران پس از دوم خرداد ۷۶

یکی از ابعاد کمتر مطالعه‌شده سیاست خارجی ایران در دوره خاتمی، تداوم غیربرنامه‌ریزی شده *«سیاست مهار»*[۸۲] ایران در اثر فعل و انفعالات گوناگون داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. پروسه هفتمین انتخابات ریاست جمهوری و نتایج و پیامدهای آن، منطق سیاست مهار علیه ایران را عمیقاً زیر سؤال برد. بدین‌صورت که تمام بافته‌ها و یافته‌های استراتژیست‌های مهارگرا در این‌که ایران خطر تهدیدزا و تهدیدآفرین است، در سرتاسر دنیا و از جمله در داخل آمریکا مورد تردید قرار گرفت. جذابیتی که پروسه انتخابات دوم خرداد ایران در دنیا به‌وجود آورد، فضای بین‌المللی را کاملاً به نفع ایران و در خلاف مسیر روانی و سیاسی ایجادشده توسط آمریکا دگرگون ساخت. فضای بین‌المللی ایجادشده خود ناشی از تلفیق سه مؤلفه و عنصر داخلی در ایران بود که عبارتند از:

اول. عنصر شخصیت کاریزماتیک خاتمی

سید محمد خاتمی، در چارچوب گفتمان‌ها و هنجارهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، توانست شخصیتی از خود به جهان عرضه کند که ترکیبی از صداقت و بیان قابل فهم بین‌المللی را در خود داشت. جهان به حرف‌های خاتمی، به‌عنوان یک سیاستمدار صادق نگریست. به‌علاوه او نیز با زبانی با جهان سخن می‌گفت که برای جهانیان قابل درک، فهم و احترام بود. درعین حالی که خاتمی بومی‌سخن می‌گفت ولی در چارچوبی جهانی حرکت می‌کرد. قدرت تلفیق ارزش‌های انقلابی و بومی با معیارهای بین‌المللی، همراه با آشنایی وی با حساسیت‌های فکری جهان مخصوصاً در امکان همراهی دین و آزادی، برای شخص او، فضایی را به‌وجود آورد که نظرات ایران با احترام مورد توجه جهانیان قرار گیرد.

دوم. تحولات سیاسی ـ اجتماعی مربوط به انتخابات

این تحولات نه صرفاً از زاویه‌ای شخصیت خاتمی، بلکه همچنین از رهگذر برگزاری

انتخابات و نتیجه آن به‌عنوان یک پدیده مهم در ایران و خاورمیانه نیز قابل توجه بود. تغییرات نسلی، آموزشی، جنسیتی، شهرنشینی و مشارکت ایرانی‌ها در تعیین سرنوشت سیاسی خود به ایران جایگاهی جدید در منظر صاحبان اندیشه و همچنین مردم عادی در سرتاسر جهان داد. نتیجه بین‌المللی و ضد مهار این پدیده آن بود که ایران به هیچ‌وجه جامعه‌ای ایستا نیست که بتوان با یک یا چند طرح *قالب‌بندی شده*[۸۳] مانند آنچه پایه‌های فکری سیاست مهار را تشکیل می‌داد نگریست. توضیح آن‌که پیش از آن، مهارگرایان آن‌چنان از ایران به‌عنوان کشوری خطرزا و تهدیدآفرین سخن می‌گفتند که گویی فقط با همین قالب می‌توان ایران را فهمید: *تهدید، خطر و مهار*، پدیده انتخابات دوم خرداد ۷۶ این انجماد و قالب‌بندی کلیشه‌ای را به هم ریخت.

سوم. ظرفیت قانون اساسی در جابجایی قدرت

نباید فراموش کرد که ما در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که پروسه‌های قانونی در انتقال قدرت، چندان جایگاهی در بافت سیاسی ندارد (نهادینه نشده است) و معمولاً قدرت به سختی و خارج از چارچوب‌های قانونی، دست به‌دست می‌شود. تاریخ و وضعیت معاصر منطقه خاورمیانه، به جز در موارد استثنایی، مشحون از موارد خونین در روند انتقال قدرت می‌باشد. این‌که در چنین منطقه‌ای، ایران می‌تواند باتوجه به چارچوب‌های قانون اساسی، به نیازهای سیاسی خود شکل و سامان دهد برای جهانیان تحسین‌برانگیز بوده و این سامان و سازمان قانونی و نهادی شده که ظرف مناسبی برای تجلی و ظهور شخصیت خاتمی در پدیده انتخابات گردید، در ریزش فکر مهار نقشی ساختاری یافت.[۸۴]

عناصر سه‌گانه داخلی مزبور با دو موضوع به هم پیوسته دیگر موجب شد تا آمریکا در موضعی نسبتاً واکنش‌گرا و انفعالی از بسیاری از مواضع مهارگرا عقب نشینی کند و زمینه برای ایجاد فضای تنش‌زدایی میان تهران ـ واشنگتن در دوران ریاست جمهوری خاتمی به‌ویژه در دور اول و قبل از وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ فراهم شود: موضوع اول، «مفهوم‌سازی»[۸۵] و زبان و ادبیات جدید سیاست

خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران خاتمی است و موضوع دوم عبارت است از اقدامات عملی در عرصه سیاست خارجی.

درخصوص مفهوم‌سازی، باید گفت که «تنش‌زدایی» و «گفت‌وگوی تمدن‌ها» دو مفهوم اساسی جدید در سیاست خارجی دولت خاتمی بودند. تکیه بر این دو مفهوم و مفاهیم دیگری که به‌نحوی در ارتباط با این دو مفهوم قرار می‌گیرند، نظیر اعتمادسازی، مشارکت و تفاهم مورد استقبال عمومی دولت ـ ملت‌ها قرار گرفت. تجلی این مقبولیت را می‌توان در قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۸ مبنی بر اعلام سال ۲۰۰۱ به‌عنوان سال بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها نظاره‌گر بود. مقبولیت بین‌الملل این مفاهیم، به‌گونه‌ای ساختاری، پایه‌های مهار ایران را درهم ریخت و آمریکایی‌ها را برای حرکت به‌سوی فضای تنش‌زدایی با جمهوری اسلامی تحت فشار قرار داد.

درکنار مفهوم‌سازی در سیاست خارجی، در عرصه عمل نیز دولت خاتمی به توسعه روابط خارجی ایران پرداخت. گسترش مناسبات جمهوری اسلامی با اروپایی‌ها از یک‌سو و کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی به‌عنوان متحدان فرامنطقه‌ای ایالات متحده از سوی دیگر، آمریکا را در توجیه و تداوم سیاست مهار و انزوای ایران دچار مشکل کرده بود.

خلع سلاح مهارگرایان آمریکایی، با توجه رئیس جمهور ایران نسبت به جامعه و مردم آمریکا بیشتر عملی شد. مصاحبه خاتمی با تلویزیون سی. ان. ان و ارتباط مستقیم با مردم آمریکا در ژانویه ۱۹۹۸ (۱۳۷۶)، انفعالی‌ترین لحظات را برای مهارگرایان آمریکا به‌همراه داشت. این مصاحبه که در آن رئیس جمهور ایران نه تنها با مردم آمریکا بلکه با جهانیان سخن می‌گفت، توانست در یک لحظه دیدگاه میلیون‌ها انسان را در سرتاسر جهان به نفع ایران تغییر دهد.

۱-۳. سیاست خارجی آمریکا و تحولات پس از دوم خرداد ۷۶

واکنش سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران را پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ تاکنون

می‌توان در چند مرحله مشخص تقسیم‌بندی و ارزیابی نمود:

مرحله اول از خرداد ۱۳۷۶ (ژوئن ۱۹۹۷) تا دی ۱۳۷۶ (ژانویه ۱۹۹۸) می‌باشد. این مرحله را می‌توان مرحله «*ضربه به مهارگرایان*» توصیف کرد. استراتژیست‌های آمریکایی واقعاً از ارزیابی ماهیت تحولات ایران ناتوان شده بودند. برخی از مهارگرایان سعی می‌کردند تا تحولات مربوط به انتخابات را ناشی از موفقیت سیاست تحریم آمریکا علیه ایران بدانند ولی درمجموع استقبال عمومی جهانی از تحولات ایران به‌طور عام و توجه خاص جامعه فکری و روشنفکران آمریکا به تحولات ایران و نگاه کم و بیش تحلیلی آنها، دیدگاه مهارگرایان فوق الذکر را در حاشیه قرار داد.

مرحله دوم را که از ژانویه ۱۹۹۸ آغاز و تا ژوئن ۱۹۹۸ (خرداد ۱۳۷۷) ادامه داشت، می‌توان دوران «*بازنگری اولیه*» نامگذاری کرد. در این دوران نهادهای مختلف سیاست خارجی آمریکا مخصوصاً وزارت خارجه، با راه‌اندازی ده‌ها جلسه مشورتی، کنفرانس و سمینار سعی کردند تا به فهم و ارزیابی اوضاع و احوال ایران پرداخته و چگونگی اتخاذ سیاست احتمالاً متفاوتی را در این زمینه بررسی نمایند. در این مرحله که با نطق وزیر امور خارجه وقت آمریکا، مادلین آلبرایت، در انجمن آسیا در خرداد ۱۳۷۷ پایان پذیرفت، مشکل‌بودن دفاع از سیاست مهار را در سخنان وی می‌توان مشاهده کرد. شایان ذکر است که نقش آکادمیسین‌های آمریکایی که مواضع انتقادی نسبت به سیاست مهار داشته‌اند، در این پروسه قابل توجه است. البته درستی یا نادرستی مواضع مسئولان دیپلماسی آمریکا درقبال ایران در این مرحله، در کانون بحث قرار ندارد بلکه توجه به این موضوع حائز اهمیت است که تحولات سیاست خارجی و توسعه مناسبات بین‌المللی ایران با دنیا به‌طور عام و با کشورهای اروپایی و عربی به‌طور خاص، مهارگرایان را در موضعی قرار داد که در آن دیگر امکان سخن گفتن از سیاست مهار ایران به‌طور قاطع وجود نداشت. هرچند که محتوای سیاست مهار چندان تغییر عمده‌ای نیافت، ولی «*توسعه مهار*»، مهار شد.

مرحله سوم که از ژوئن ۱۹۹۸ شروع و تقریباً تا یازده سپتامبر ۲۰۰۱ ادامه داشت را می‌توان «*انزوای مهار*» نام داد. این مرحله با دو ویژگی قابل شناسایی است: اول آن‌که

پایه‌های حقوقی مهار که عمدتاً شکل گرفته توسط کنگره آمریکاست، همچنان به قوت خود باقی است و بازتاب آن در سیاست‌های آمریکایی که در منطقه خزر متجلی شد همچنان تداوم پیدا کرد ولی ویژگی دوم آن به تدریج سیاست مهار را هم در سطح بین‌المللی و هم در سطح داخل آمریکا به انزوا می‌برد. این خصوصیت به نوبه خود، بیانگر پروسه‌ای بود که بی‌شک نشانگر موفقیت دیپلماسی خاتمی به‌ویژه در دوره اول ریاست جمهوری وی بود و آن عبارت بود از اثبات «*مهارناپذیری*» جمهوری اسلامی ایران.[۸۶]

مرحله چهارم که از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شده و تاکنون نیز ادامه دارد را می‌توان مرحله «*بازگشت به مهار*» یا مرحله «*ایران یکی از سه محور شرارت*»[۸۷] نام گذاشت که بحث و بررسی درباره آن را به فصل بعدی و در بخش چالش‌های سیاست خارجی دولت خاتمی در مناسبات با واشنگتن موکول می‌کنیم.

درمجموع سیاست فعال خاتمی به‌ویژه در دوره اول ریاست جمهوری و قبل از حوادث ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ توانست فضای تنش‌زدایی با آمریکا را ایجاد کرده و از این طریق حداقل به مدت چهار سال تفکر مهار ایران را در ایالات متحده آمریکا در انزوا قرار دهد.

۲. مناسبات جمهوری اسلامی و اتحادیه اروپا در دولت خاتمی

۲-۱. فضای رابطه با اروپا در آستانه روی کارآمدن خاتمی

خاتمی در شرایطی رئیس جمهور ایران شد که به علت فقدان یک استراتژی هماهنگ در سیاست خارجی دولت پیش از او، روابط سیاسی ـ اقتصادی جمهوری اسلامی با کشورهای اروپایی در وضع نامطلوبی به‌سر می‌برد. جمهوری اسلامی ایران در دیدگاه غربی‌ها (اروپایی‌ها) با مفاهیمی همچون خشونت، ترور، نقض حقوق بشر، تهدید علیه امنیت سایر کشورها، قرین شده بود.

در اواخر دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، دادگاه آلمان دولت ایران را به‌اتهام قتل مخالفان کرد نظام ازجمله عبدالرحمن قاسم‌لو، دبیر کل حزب دموکرات

کردستان ایران، در رستوران میکونوس، مقصر شناخت و مقامات دولتی ایران را مسئول این قتل‌ها اعلام کرد. ایران درمقابل، هرگونه دخالت دراین قضایا را رد کرد و آن را به اختلافات داخلی میان اپوزیسیون نظام نسبت داد. ولی دولت‌های اروپایی در یک اقدام دسته‌جمعی سفرای خود را از ایران فراخواندند و درنتیجه روابط ایران با تمام کشورهای اروپایی به‌ویژه آلمان، فرانسه و ایتالیا به سردی گرایید و این رکود در روابط خارجی به کشورهای پیشرفته دیگری مانند ژاپن نیز سرایت نمود.[۸۸]

بدین‌ترتیب گشوده‌شدن پرونده‌های جنایی و تروریستی علیه جمهوری اسلامی ایران در دادگاه‌های غربی (به‌ویژه دادگاه‌های اروپایی) و محکومیت ایران در برخی از این دادگاه‌ها موجب شده بود میزان ریسک‌پذیری پویش‌های دیپلماسی و اقتصادی جمهوری اسلامی در تعامل با کشورهای دنیا، به‌ویژه کشورهای عضو اتحادیه اروپا به‌شدت بالارود و ایران یکی از بدترین دوران در مناسبات خود با این اتحادیه را سپری کند.

۲-۲. زمینه‌های گذار از گفت‌وگوهای انتقادی به گفت‌وگوهای سازنده

با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶، فضای مثبتی در روابط ایران و اتحادیه اروپا به‌وجود آمد و «*گفت‌وگوهای انتقادی*»[۸۹] زمان هاشمی رفسنجانی جای خود را به «*گفت‌وگوهای سازنده*»،[۹۰] جامع و فراگیر داد. نخستین دور مذاکرات سازنده در تیرماه ۱۳۷۷ در تهران برگزار شد و ادوار بعدی آن به تناوب در تهران و پایتخت‌های اروپایی برگزار شد از جمله هفتمین دور آن در اوایل سپتامبر ۲۰۰۱ در تهران صورت گرفت.[۹۱]

به اعتقاد اکثر کارشناسان و صاحبنظران، این دستاورد و موفقیت حاصل چند عامل مختلف و درعین حال پیوسته و مرتبط با یکدیگر بود: نخستین عامل فضای جدید بعد از انتخاب خاتمی و نگرش مثبت اکثر محافل به‌ویژه اتحادیه اروپا به ایران بود و عامل دوم، فشار درونی برخی از اعضای اتحادیه اروپا برای خاتمه‌بخشیدن به بحران در مناسبات با تهران و از سرگیری روابط عادی با ایران بود. لذا در اوایل پاییز ۱۳۷۶،

سفرای دو طرف به محل‌های مأموریت خود در اروپا و تهران بازگشتند و خاتمی اولین تجربه خود را در «*مدیریت بحران*» به‌خوبی پشت سر گذاشت. دستیابی به این موفقیت و مدیریت هوشمندانه رئیس جمهور جدید ایران برای خاتمه‌بخشیدن به بحران مذکور، اولین تجربه موفق دولت جدید در صحنه روابط بین‌الملل و نشانه‌ای از درک صحیح خاتمی از اوضاع بین‌المللی و توانایی در کنترل و مدیریت بحران به‌شمار می‌رفت.

علاوه براین در فاصله بازگشت سفرا در پاییز ۱۳۷۶ تا زمان لغو تحریم مذاکره تجاری با ایران در اواخر زمستان همان سال، خاتمی با رویکرد حساب‌شده دیگر در عرصه سیاست خارجی، ضمن سازماندهی مجدد روابط ایران و اعراب و کشورهای اسلامی و مناقشه سنتی ایران و آمریکا در یک کانال جدید، اروپائیان را برای نزدیک‌شدن به تهران، تحت فشار روانی قرار داد. مجموع این تحرکات خردمندانه سبب شد تا اروپا ضمن لغو تحریم مذاکره با ایران، اندیشه آمریکایی منزوی کردن ایران را کنار گذاشته و ضمن مقابله با قانون‌های داماتو و هلمز ـ برتون، هیأت‌های مختلف سیاسی ـ اقتصادی خود را روانه تهران کند. ویژگی مهم وضعیت جدید، موضع گیری سیاسی و اقتصادی دولت‌های فرانسه، انگلیس و ایتالیا به‌عنوان سه قدرت اروپایی و رقابت آن‌ها برای نزدیکی به دولت ایران بود.

فرانسوی‌ها با اعزام *اوبرودرین*، وزیر خارجه و رئیس جمهور اسبق این کشور به تهران و فعال‌شدن شرکت‌های تجاری و صنعتی فرانسوی به‌ویژه شرکت‌های نفتی «الف» و «توتال» در صنایع نفت و گاز ایران سعی کردند تا در این زمینه خود را از میراث زیانبار مناقشه میکونوس رها سازند.

از سوی دیگر ایتالیایی‌ها با اعزام *لامبرتودینی*، وزیر خارجه وقت، *رومانو برودی*، نخست‌وزیر وقت و وزیر تجارت خارجی و رئیس مجلس خود به تهران و ترغیب شرکت‌های نفتی «اژیب» و «آنی» به انعقاد قراردادهای نفتی با تهران، در مدت اندکی حجم روابط سیاسی و اقتصادی خود را با ایران به‌طور قابل ملاحظه‌ای گسترش دادند.

نکته جالب این است که انگلیس به‌عنوان نزدیکترین متحد آمریکا در اروپا پس از

گسترش روابط سیاسی و اقتصادی فرانسه و ایتالیا با ایران، طی یک سال پس از روی کارآمدن دولت خاتمی به‌شدت تلاش کرد تا عقب‌ماندگی سال‌های اخیر را جبران کرده و به سمت گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با ایران گام بردارد. در همین راستا، رابین کوک وزیر خارجه وقت انگلیس ضمن ملاقات و مذاکره با دکتر کمال خرازی در پاییز ۱۳۷۷، اعلام کرد که تهران و لندن تصمیم به افزایش تماس‌های سیاسی و گسترش رابطه گرفتند. پس از دیدار خرازی و کوک دو طرف تصریح کردند که روابط دیپلماتیک خود را به سطح سفیر ارتقاء خواهند بخشید. در همین ایام بود که شرکت انگلیسی «شل»، قراردادی را در زمینه خطوط لوله انتقال انرژی در حاشیه دریای خزر با ایران امضاء کرد.

اظهارات مکرر دریک *فاتچت*، معاون وقت وزیر خارجه انگلیس درمورد گسترش رابطه با جمهوری اسلامی در بهمن ماه ۱۳۷۷ و موضع وی در تروریستی تلقی‌کردن فعالیت گروه سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، حاکی از آن بود که انگلیس نیز همانند ایتالیا و فرانسه در زمینه بهبود و توسعه روابط با ایران، مایل به عقب‌ماندن از رقبای اروپایی خود نیست.[۹۲]

علاوه بر این نگاهی به خط‌مشی سیاست خارجی دولت خاتمی درقبال اروپا نشان می‌دهد که پس از دوم خرداد ۷۶، استراتژی «تنوع‌بخشیدن» به طرف‌های سیاست خارجی ایران در سطح جهان و اروپا به‌منظور کاهش آسیب‌پذیری کشور در بحران‌های دیپلماتیک به خوبی مورد توجه قرار گرفته است. واقعیت این است که پس از انقلاب اسلامی و قطع رابطه ایران و آمریکا، گرایش به سمت تکیه‌کردن بر روابط با اروپا در میان دست‌اندرکاران دستگاه دیپلماسی کشور و مسئولان ارشد در دولت بسیار پررنگ شد. این گرایش در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰، به‌گونه‌ای افراطی و غیرواقع‌بینانه در صحنه عمل پیگیری و اجرا شد. به‌گونه‌ای که با پیدایش مسأله دادگاه میکونوس و موضع‌گیری نسبتاً واحد اعضای اتحادیه اروپا در قبال آن، سیاست خارجی ایران با یک شوک جدی مواجه شد. دولت خاتمی با شناخت و درک این آسیب‌پذیری نه تنها به گرایش واقع بینانه «ایجاد تنوع در طرف‌های سیاست

خارجی ایران در سطح جهانی» بها داد، بلکه در زمینه روابط ایران و اتحادیه اروپا نیز این گرایش و ایده را به خوبی در عمل اجرا نمود.

در مارس ۱۹۹۹، خاتمی به ایتالیا سفر نمود که اولین سفر رئیس جمهوری ایران بعد از انقلاب اسلامی به اروپا بود. هدف از این سفر، آغاز جدی تنش‌زدایی با اروپا و تلاش برای تعمیق طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها بود. ایتالیا به این دلیل به‌عنوان اولین سفر اروپایی خاتمی انتخاب می‌شد که روابط این کشور با ایران طی سال‌ها کمترین تنش را داشته و همچنین ایتالیا همواره مهد تمدن غربی بوده‌است.[۹۳] خاتمی طی سفر به ایتالیا با پاپ ژان پل دوم دیدار نمود و درمورد طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها با وی به مذاکره پرداخت. در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ نیز خاتمی از فرانسه و آلمان دیدار نمود. دیدار وی از کشورهای اروپایی نمایانگر تمایل ایران به داشتن رابطه دوستانه با اتحادیه اروپا بود.

ج. بررسی‌های موردی

۱. مناسبات ایران ـ آلمان

خاتمی زمانی در ۲ خرداد ۱۳۷۶ (۲۶ می ۱۹۹۷) به ریاست جمهوری رسید که روابط ایران و آلمان در بدترین موقعیت خود قرارداشت: مسأله دادگاه میکونوس همچنان بر مناسبات بین دو کشور سایه افکنده بود، و درنتیجه روابط سیاسی، اقتصادی آن دو به پایین‌ترین سطح خود کاهش یافته بود؛ حجم تجارتی که درسال ۱۹۹۳ به رقم ۸ میلیارد مارک رسیده بود، به ۳/۵ میلیارد مارک کاهش یافت؛ هیأت‌های سیاسی - اقتصادی بین دو کشور رفت وآمد نمی‌کردند و مذاکرات سیاسی و اقتصادی نیز بین مقامات دو کشور صورت نمی‌گرفت. از آنجا که آلمان از کشورهای پیشرو اتحادیه اروپاست، به‌خاطر این تیرگی روابط، مناسبات جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اروپا نیز که با قطع گفت‌وگوهای سازنده متوقف شده بود، همچنان سرد باقی ماند.

روی کارآمدن خاتمی امید زیادی برای بهبود روابط دو کشور به‌وجود آورد زیرا آلمانی‌ها تکیه زیادی بر حکومت قانونی داشته و دارند؛ همان چیزی که خود آن را

«*رشت اشتات*»[۹۴] می‌نامند و اعتبار زیادی برای حکومت‌هایی که با رأی اکثریت مردم از طریق انتخابات عمومی به قدرت می‌رسند قائل می‌باشند.

۱-۱. زمینه‌های مساعدشدن و بهبود روابط

خاتمی که در اوایل سال‌های بعد از انقلاب اسلامی ایران، عهده دار سرپرستی مرکز اسلامی هامبورگ بود (۱۳۵۸-۱۳۵۷)، از محبوبیت و شهرت خوبی در میان مطبوعات و افکار عمومی آلمان برخوردار بود.

کلاوس کینکل، وزیر خارجه وقت آلمان، در ۲۶ دی ماه ۱۳۷۶، در جمع خبرنگاران خارجی در برلین اظهار داشت: «دولت جدید ایران خود را صادق برای بحث نشان می‌دهد. این دست دوستی را باید فشرد. ما آلمانی‌ها به‌عنوان یک کشور اروپایی تصمیم گرفته‌ایم سال ۱۹۹۸ را به سال و آغازی جدید تبدیل کنیم. ما می‌خواهیم با یکدیگر بحث‌های اساسی انجام دهیم. ما می‌خواهیم دست دوستی را که دراز شده بفشاریم».[۹۵]

درپی این اظهارات در ۸ اسفند ۱۳۷۶، کینکل در مکالمه تلفنی با کمال خرازی تصمیم روز قبل اتحادیه اروپا مبنی بر از سرگیری روابط با جمهوری اسلامی را به اطلاع وی رساند و خواستار کسب اطلاعات بیشتری از سیاست خارجی ایران شد.

با عزیمت سفیر ایران، احمد عزیزی به شهر *بن* در فروردین ماه ۱۳۷۷، پس از یک وقفه چندماهه دور جدیدی از روابط سیاسی دو کشور آغاز گردید. وی استوارنامه خود را به *رومان هرزوگ*، رئیس جمهور وقت آلمان تقدیم کرد و تمایل حکومت جدید ایران را برای گسترش مناسبات دوجانبه با رعایت عزت و احترام متقابل مورد تأکید قرار داد. رئیس جمهور آلمان نیز ابراز امیدواری کرد که با گذار از دوران دشوار گذشته، مناسبات دوجانبه در مسیر بهبود قرار گیرد و طرفین با حفظ هویت خود در فضایی عاری از تنش، روند تعمیق این مناسبات را پی گیرند. *هلموت کهل*، صدر اعظم وقت آلمان نیز علاقه‌مندی دولتش را برای توسعه روابط با جمهوری اسلامی ایران اعلام داشت.

کلاوس زلر، سفیر جدید آلمان در تهران نیز در ۱۶ آذرماه ۱۳۷۷، استوار نامه خود را به خاتمی تقدیم کرد. رئیس جمهور در این دیدار ابراز امیدواری نمود که ایران و آلمان براساس منافع مشترک و احترام متقابل، بتوانند نمونه خوبی از روابط دوجانبه را ارائه دهند و شاهد روابط بهتری باشند. وی چندی بعد در مصاحبه‌ای اختصاصی با روزنامه ایران نیوز اظهار داشت:

«گفت‌وگوی تمدن‌های مطرح شده ازطرف خاتمی چراغ راهی است برای قرن آینده بشریت، ما در آینده شاهد گسترش سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور خواهیم بود و خواسته خاتمی برای توسعه اقتصادی در بخش غیرنفتی از طرف صنایع آلمان مورد استقبال قرار گرفته و تولیدات ایرانی به بازار دسترسی پیدا خواهند کرد».

سفیر جدید آلمان در ایران در گفت‌وگوی اختصاصی دیگری در بحث ارزیابی سیاست خارجی خاتمی اظهار داشت:

«به نظر من و دولتمردان آلمان، خاتمی از جمله رئیس‌جمهورانی است که آنچه را که بیان می‌کند، انجام می‌دهد و این بسیار مورد ستایش است. نباید گفت مردم آلمان، خاتمی را به خاطر اقامت چندساله‌ای که ایشان در آلمان داشتند می‌شناسند بلکه خاتمی به‌خاطر عقاید و افکارش مورد توجه است. ما به خاتمی به‌عنوان شخصیتی نگاه می‌کنیم که علاوه بر بینش قوی سعی دارد درجهت اعتلای کشورش گام بردارد. رئیس جمهوری ایران شخصیتی است که درعین حال با غرور و خودآگاهی خود را یک ایرانی تمام‌عیار می‌داند اما هم‌زمان تلاش می‌کند که در بیرون از مرزهای کشورش هم پل‌هایی را برای حل منازعات و رفع اختلاف‌ها میان دولت‌ها ایجاد کند. به اعتقاد ما طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها مهمترین ایده و فکر برای تنش‌زدایی در قرن آینده می‌باشد و اگر چنین گفت‌وگویی تحقق یابد، در آینده صلح و آرامش در جهان حکمفرما می‌شود. آن وقت است که همه می‌فهمند خاتمی سهم عمده‌ای در این راستا داشته و گام بزرگی برداشته است. ما معتقدیم ایران بایستی در عرصه همکاری‌ها و سازندگی بین‌المللی نقش یک همکار را بازی کند و درنتیجه از سیاست‌های خاتمی به‌ویژه از این جهت که یکی از پایه‌های سیاست خارجی ایران استحکام روابط

با کشورهای اروپایی می‌باشد، استقبال می کنیم و بی‌صبرانه در انتظار دیدار خاتمی از آلمان هستیم».[۹۶]

۱-۲. مسافرت خاتمی به آلمان

با دعوت گرهارد شرودر، صدر اعظم آلمان از خاتمی برای سفر به آلمان و پذیرفتن این دعوت از سوی ایشان، در تاریخ ۲۰ و ۲۱ تیرماه ۱۳۷۹ (۱۰ و ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۰)، رئیس جمهوری ایران در رأس یک هیأت عالی‌رتبه از مقامات ایرانی از آلمان بازدید رسمی به عمل آورد. هنگامی که عزم دو طرف بر آن قرار گرفت که با یکدیگر مذاکره و همکاری کنند، دیگر عوامل اخلال‌کننده برای برهم زدن سفر خاتمی، نتوانستند تأثیر منفی بر آن بگذارند. از جمله اسرائیل و لابی صهیونیستی در آلمان با استفاده از کلیه ابزارهای سیاسی مانند مستمسک قراردادن مسأله محاکمه جاسوسان یهودی در شیراز، نهایت سعی خود را برای توقف این سفر به کار بردند. حتی برخی اظهار نظرهای احزاب مخالف دولت آلمان (اپوزیسیون دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی) هم نتوانست اخلالی در انجام سفر به وجود آورد.

در استقبال رسمی و بدرقه خاتمی در فرودگاه‌های آلمان، شئونات کشور ما به‌خوبی رعایت شد و شخص رئیس جمهور وقت آلمان *یوهانس‌راو*، در طول این سفر پیوسته خاتمی را همراهی نمود. طی این بازدید رئیس جمهور اسلامی ایران با شخص صدر اعظم، *گرهارد شرودر*، وزیر امور خارجه آن دولت، *یوشکا فیشر*، رئیس حزب مخالف *آنجلا مرکل* و صاحبان صنایع آلمان و مذاکره نمود و در گفت‌وگوی مطبوعاتی با روزنامه‌نگاران و نمایندگان و رسانه‌های گروهی شرکت کرد و به سؤالات آنان پاسخ داد. در این سفر سه روزه مسایل مورد علاقه دو دولت، مناسبات دوجانبه، سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و روابط اقتصادی فی‌مابین مورد بررسی و مذاکره قرار گرفت. خاتمی با برشمردن زمینه‌های مناسب همکاری دو کشور اظهار داشتند: «اراده مسئولان آلمان بر توسعه و گسترش روابط با ایران استوار است و ما نیز این مهم را استقبال می کنیم». ایشان با ابراز امیدواری نسبت به کسب نتیجه از این سفر،

حاصل آن را به نفع ملت و نظام جمهوری اسلامی دانست نتایج فوری که در هنگام بازدید خاتمی از برلین به‌دست آمد، اعلام رسمی صدر اعظم آلمان مبنی بر افزایش سقف بیمه صادراتی هرمس از ۲۰۰ میلیون مارک به یک میلیارد مارک بود. شرودر، سفر رئیس جمهوری ایران را به آلمان بسیار مثمر ثمر خواند و گفت: «دو دولت در مسایل بسیاری وحدت نظر دارند». وی افزود: «در مذاکرات با رئیس جمهور اسلامی ایران چارچوب بسیار خوبی برای مذاکرات بعدی پی‌ریزی شد». صدر اعظم آلمان در کنفرانس خبری مشترک در برلین به خبرنگاران گفت: «ما در مذاکراتمان به این نتیجه رسیده‌ایم که در روابط اقتصادی و سیاسی پایه جدی بگذاریم. رابطه دو کشور به‌لحاظ سنتی قدمت بسیار دارد و خوب است و ما می‌خواهیم این رابطه را برهمین اساس ادامه دهیم».[۹۷]

پراهمیت‌ترین قسمت سفر رئیس جمهور اسلامی ایران به آلمان مراسم شهر *وایمار* و پرده‌برداری از بنای یادبود گوته و حافظ بود. ایشان ضمن تکریم این دو اندیشمند برجسته، ابراز امیدواری کرد که این سرآغاز همکاری فرهنگی و علمی گسترده‌ای میان متفکران و مردم آلمان و ایران شود.

خاتمی در مصاحبه با شبکه دوم سراسری تلویزیون آلمان (ZDF) در مورد اهمیت این سفر برای روابط ایران و آلمان اظهار داشتند: «من به سازمان ملل متحد پیشنهاد داده‌ام سال ۲۰۰۱ میلادی سال گفت‌وگوی تمدن‌ها اعلام شود که مورد قبول سازمان ملل قرار گرفت. من امیدوارم که آلمان و ایران در رابطه با عملی‌شدن این پیشنهاد بتوانند به‌طور مشترک نقش بسیار مؤثری داشته باشند. اگر در گذشته در رابطه بین ایران و آلمان سوء تفاهمی وجود داشته ما باید با تفاهم، عقل و اراده این سوء تفاهمات را برداریم. ملت و دولت ایران و آلمان مصمم هستند که آینده را برپایه علایق مشترک استوار سازند».[۹۸]

۲. مناسبات ایران و انگلیس

۲-۱. پیچیدگی‌های روابط ایران و انگلیس

به منظور درک عمق و ارزش بهبود مناسبات تهران ـ لندن در دوران ریاست جمهوری

خاتمی، فهم پیچیدگی‌های موجود در این زمینه که گاه تاریخی و گاه ایدئولوژیکی است مهم و درخور توجه می‌باشد:

ذهنیت منفی تاریخی

ایران همانند برخی دیگر از ملل منطقه خاورمیانه، برای مدتی طولانی در قرن نوزده و بیست زیر نفوذ روس و انگلیس بود. همین پیشینه، ذهنیتی منفی در طبقاتی از ایرانیان نسبت به «سیاست انگلیس» ایجاد کرده است. بدیهی است که خاطره تاریخی دخالت‌های استعماری بریتانیا در امور داخلی ایران و علیه منافع ملی آن در منطقه به‌ویژه در منطقه خلیج فارس، عامل اصلی تحریک‌کننده این روان‌شناسی سیاسی ویژه است.[۹۹]

نکته قابل توجه در این زمینه آن است که بریتانیا با آگاهی از این دشواری‌ها در موارد و مقاطع ویژه‌ای کوشیده است تا با ابراز گونه‌هایی از عذرخواهی نسبت به سیاست‌های گذشته خود در ایران، به حل مشکل این ذهنیت کمک کند. گفته‌های پیترهین، معاون وقت وزارت امور خارجه بریتانیا، در اکتبر ۱۹۹۹ مبنی بر اشتباه‌بودن پشتیبانی بریتانیا از شاه در روزهای انقلاب[۱۰۰] از جمله تلاش‌های بریتانیا در این زمینه بوده است.

موانع ایدئولوژیک

عامل دیگری که روابط ایران ـ انگلیس را پیچیده و دشوار می‌ساخت، مسأله فتوای امام خمینی(ره) درباره سلمان رشدی، نویسنده گستاخ هندی ـ انگلیسی مقیم بریتانیا بود. اگرچه این فتوا به‌گونه‌ای صادر شده بود که دولت جمهوری اسلامی را مستقیماً درگیر مسأله نسازد تا روابط خارجی کشور لطمه نبیند، ولی لابی صهیونیستی که آن هنگام سخت در تلاش برای منزوی کردن ایران در سیاست‌های جهانی و روابط بین‌المللی بود، این فتوا را دست‌آویز پیگیری گسترده‌تر و مؤثرتر سیاست‌های ضد ایرانی خود ساخت و سیاست خارجی ایران را در دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) دچار مشکلات اساسی کرد. لابی صهیونیستی با استفاده از این دست‌آویز نه تنها روابط ایران ـ انگلیس

را به بن‌بست کشاند، بلکه با استفاده از نمایش‌های تردیدبرانگیزی که در زمینه حمله به مترجمین کتاب سلمان رشدی در ژاپن، ایتالیا و نروژ به صحنه آمد، توانست روابط ایران با کشورهای مذکور را نیز خدشه‌دار کرده و زیان‌های مالی فراوانی متوجه ایران سازد. قراردادهای بازرگانی پرسودی که قرار بود ایران با کشورهای یادشده امضاء کند، تعلیق شد درحالی که نویسنده آیات شیطانی به شهرت و ثروتی باورنکردنی رسید.

حمایت از ادعاهای امارات متحده عربی نسبت به جزایر ایرانی

موضوع سومی که از اوایل دهه ۱۹۹۰ روابط ایران و انگلیس را پیچیده و دشوار ساخته بود، مسأله ادعای امارات متحده عربی نسبت به جزایر ایرانی تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در خلیج فارس و جهت‌گیری‌های غیرمستقیم مقامات سیاسی لندن به سود ابوظبی بود. اگرچه دولت بریتانیا در سرآغاز طرح این ادعاها در سال ۱۹۹۲، موضع بی‌طرفانه‌ای را اعلام کرده بود، ولی لندن به دو دلیل آمادگی جهت گیری به سود امارات متحده عربی را به نمایش درآورد: نخست این که بریتانیا در اختلافات ایرانی ـ عربی در خلیج فارس، به‌گونه‌ای سنتی جانب مستعمرات پیشین خود را در خلیج فارس گرفته و می‌گیرد؛ دوم این که امارات متحده عربی با نشان‌دادن هزار میلیون دلار پول برای خرید اسلحه می‌کوشید با دادن سفارش‌های نظامی و وعده‌های مالی دیگر به بریتانیا و دیگر کشورهای غربی، پشتیبانی ضمنی این کشورها را جلب کند. این مسأله به‌ویژه در سال ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) بهبود روابط ایران و بریتانیا را به تأخیر انداخته بود.

به این‌ترتیب زمانی که دولت خاتمی کار خود را آغاز کرد، سیاست خارجی ایران، به‌ویژه در راه بهبودبخشیدن به روابط ایران و بریتانیا با مشکلات فراوان و پیچیده‌ای مواجه بود.

۲-۲. روابط تهران ـ لندن پس از روی کارآمدن خاتمی

• **زمینه‌های بهبود مناسبات**

هنگامی که دولت خاتمی روی کار آمد، گذشته از روابط تیره ایران و اتحادیه اروپا به‌دلیل حادثه دادگاه میکونوس در آلمان، روابط دوجانبه ایران و بریتانیا به‌دلیل مسایل سه‌گانه ذکر شده در بخش پیشین و همچنین سیاست دوسویه انگلیس در روابط با اتحادیه اروپا و آمریکا دچار مشکل اساسی شده بود.

سیاست خارجی دوسویه یا دوجنبه‌ای بریتانیا ناشی از آن بود که لندن از یک‌سو در چارچوب اتحادیه اروپا و درپی منافع فردی خود روابطش را با دنیای خارج به‌گونه ویژه‌ای تنظیم می‌کرد و ازسوی دیگر، به‌عنوان نزدیکترین متحد و دنباله‌رو ایالات متحده در مسایل جهانی، می‌کوشید ذیل عنوان «روابط ویژه» با ایالات متحده، هماهنگی‌هایی را با سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای واشنگتن در سیاست خارجی خود نمایان سازد. برای مثال، *هنلی* معاون وقت وزارت خارجه بریتانیا درخلال دیدار ۱۶ فوریه ۱۹۹۷ خود از امارات متحده عربی، جمهوری اسلامی ایران را به حمایت از تروریسم متهم کرد و ایران را عامل بی‌ثباتی منطقه خواند. این اتهامات در آن هنگام از سوی ایالات متحده آمریکا، طرح و از سوی متحدین آن تبلیغ می‌شد. باتوجه به مشکلات بنیادین که روابط ایران و آمریکا دچارش بوده است، بریتانیا در ترمیم روابط خود با ایران، به ناچار درگیر مشکلاتی بیش از حد معمول و بیش از سایر کشورهای اروپایی بود. بدیهی است که دولت ایران ترجیح می‌داد با انگلیس به‌عنوان عضوی از اعضای اتحادیه اروپا برخورد نماید نه به‌عنوان دنباله رو و مدافع سیاست‌های آمریکایی.

ترمیم روابط ایران و اتحادیه اروپا در سرآغاز کار دولت خاتمی، چندان موجب رضایت ایالات متحده نبود. زیرا حرکتی بود درجهت خلاف سیاست‌های واشنگتن در زمینه گسترش منزوی ساختن ایران. به‌ویژه امضای قرارداد نفتی پراهمیت دومیلیارد دلاری که کمپانی فرانسوی *توتال* برای اکتشاف و استخراج در میدان نفتی پارس جنوبی در خلیج فارس صورت گرفت، بی‌اعتنایی آشکاری بود به سیاست آمریکایی[۱]

تحریم اقتصادی ایران و قانون آمریکایی «داماتو». همین قرارداد، شرکت‌های نفتی انگلیسی را هوشیار کرد که برای حفظ رقابت در بازار ایرانی باید سیاست‌های ضد ایرانی ایالات متحده را نادیده گرفته و با اتحادیه اروپا هم‌آوا شوند. شرکت نفتی انگلیسی ـ هلندی *شل*، بلافاصله وارد میدان رقابت با شرکت‌های فرانسوی و ایتالیایی شد و شرکت نفت بریتانیا، نمایندگی خود را در تهران مستقر ساخته، سرگرم ارزیابی بازار استخراج و صدور انرژی ایران گردید.

بریتانیا که در آن هنگام یعنی در زمان بهبود روابط ایران و اتحادیه اروپا با روی کارآمدن دولت خاتمی، ریاست دوره‌ای تروئیکای اتحادیه اروپا را برعهده داشت، در این مقطع تا آنجایی پیش رفت که حتی آشکارا از مخالفت با قانون آمریکایی داماتو و سیاست تحریم اقتصادی ایران سخن به میان آورد. وزیر خارجه وقت بریتانیا روز ۱۵ ژانویه ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) اعلام کرد که در سفرش به ایالات متحده، مخالفت با سیاست‌های یاد شده آمریکایی را به آگاهی رهبران آن کشور خواهد رساند. رسانه‌های بین‌المللی روز ۴ فوریه ۱۹۹۸ خبر دادند که بررسی مسأله تحریم اقتصادی ایران در دستور مذاکرات وزیر خارجه بریتانیا در کاخ سفید قرار داشت. با این وجود بریتانیا که هم ازسوی منابع داخلی در رابطه با مسأله سلمان رشدی و هم ازسوی محور ایالات متحده ـ اسرائیل، تحت فشار بود، تلاش می‌کرد حداقل از نظر ظاهری از دوستی و نزدیکی با ایران دوری جوید.

ترمیم روابط دیپلماتیک

روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۸ (۳ مهرماه ۱۳۷۷)، در دیدار کمال خرازی و همتای انگلیسی‌اش، *رابین کوک*، در حاشیه اجلاس سالانه سازمان ملل متحد در نیویورک اعلام شد که دو طرف طی توافقی، مسأله سلمان رشدی را از موضوع روابط دیپلماتیک میان دو کشور جدا ساخته و تصمیم گرفتند روابط دو کشور را برای نخستین‌بار پس از انقلاب اسلامی، تا سطح سفارت ارتقاء دهند.[۱۰۱] اعلام این مسأله که مهمترین مانع ایدئولوژیک در مناسبات تهران ـ لندن به‌شمار می‌رفت از سوی بسیاری

از رسانه‌های غرب، به‌عنوان یک *پیروزی برای خاتمی* تعبیر و تفسیر شد.[۱۰۲]

هرچند در این میان برخی مانع‌تراشی‌ها در وزارت خارجه انگلیس در زمان تصدی‌گری معاونت این وزارتخانه توسط دریک فاتچت بر سر مبادله سفرا وجود داشت اما با درگذشت وی در اوایل خردادماه ۱۳۷۸، زمینه ارتقاء روابط به‌وجود آمد.

مبادله سفیر و عادی‌شدن روابط

یک هفته پس از درگذشت دریک فاتچت، ایران و انگلیس توافق کردند کاردارهای خود را در پایتخت یکدیگر به‌عنوان سفیران دو کشور مبادله نمایند. به این ترتیب *نیک براون* به‌عنوان سفیر بریتانیا در تهران و *غلامرضا انصاری* به‌عنوان سفیر ایران در بریتانیا تعیین و معرفی شدند.

رابین کوک، وزیر خارجه وقت بریتانیا، در ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۹ از اشتیاق کشورش به بحث گفت‌وگوی تمدن‌ها سخن به میان آورد و از پیشنهاد خاتمی در این خصوص پشتیبانی کرد. اندکی پس از آن، وزارت خارجه انگلیس از نارضایتی تهران در زمینه عدم پیشرفت در گسترش مناسبات اقتصادی و بازرگانی دو کشور آگاه شد و اعلام نمود که روابط بازرگانی میان دو کشور را تشویق خواهد کرد. درپی آن، یک هیأت سی نفره از مدیران بازرگانی بریتانیا در ژوئن ۱۹۹۹ از تهران دیدن کرده اندکی بعد از آن دیدار، گروهی مرکب از مدیران بیست کمپانی انگلیسی با مقامات اقتصادی ایران در تهران به گفت‌وگو نشستند. این درحالی بود که حدود هفتاد کمپانی انگلیسی در نمایشگاه بین‌المللی نفت و گاز ایران که در آوریل آن سال برگزار شد شرکت کردند. روز ۱۴ نوامبر ۱۹۹۹ اعلام شد که شرکت انگلیسی ـ هلندی شل، برنده یک مناقصه ۸۰۰ میلیون دلاری برای گسترش میدان‌های نفتی نوروز و سروش در خلیج فارس شده است.[۱۰۳]

در دیدار کمال خرازی و رابین کوک، وزیران خارجه ایران و بریتانیا در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۳۱ سپتامبر ۱۹۹۹، دو طرف توافق کردند که به‌منظور تحکیم و گسترش روابط ایران و انگلیس، از کشورهای یکدیگر رسماً دیدار

کنند. این توافق برای سریع‌ترکردن آهنگ گسترش روابط میان دو کشور بود که در مقایسه با آهنگ رشد روابط ایران با اتحادیه اروپا، به‌ویژه ایتالیا، فرانسه و آلمان بسیار کند پیش می‌رفت.

با این‌حال، دیدار ۱۴ نوامبر ۱۹۹۹ یک هیأت پارلمانی انگلیس به سرپرستی *پیترتمپل موریس* ـ که با داشتن همسری ایرانی خود را داماد ایرانیان می‌دانست و در آن مقطع رئیس گروه دوستی ایران و انگلیس در پارلمان این کشور بود ـ از تهران نخستین گام مؤثر و جدی در راه واقعیت‌دادن به عادی‌سازی دیدارهای سیاسی میان رهبران دو کشور شمرده شد. در پایان این دیدار اعلام شد که برنامه دیدار نمایندگان بریتانیا از ایران موفقیت‌آمیز بوده است.

رابین کوک، وزیر خارجه وقت بریتانیا، در روز ۲۳ نوامبر ۱۹۹۹ که خود را برای دیدار وزیر خارجه ایران آماده می‌ساخت، در سخنانی در مجلس عوام بریتانیا اعلام کرد که بریتانیا باید به‌گونه‌ای سازنده با ایران ارتباط برقرار کند. دیدار دسامبر ۱۹۹۹ دکتر خرازی از بریتانیا نیز توانست روابط دو کشور را بهبود بیشتری بخشد.

در پاسخ به پرسش نمایندگان رسانه‌های جمعی، وزیر خارجه ایران، دیدار خود با نخست وزیر انگلیس را آغازی دانست بر دوران تازه‌ای در روابط دو کشور که بر احترام متقابل اتکاء داشته باشد. وی گفت باتوجه به تحولاتی که پیش و پس از انقلاب اسلامی در روابط دو کشور رخ داده است، دو طرف باید در راه دوستانه‌ساختن این روابط گام بردارند. وی اشاره کرد که تونی بلر، نخست وزیرِ وقت انگلیس، در دیدار با وی تأیید نمود جامعه بین‌المللی نیازمند عملی‌شدن طرح گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی است که همکاری میان همه کشورهای جهان را تقویت نماید.[۱۰۴] این گفته نخست وزیر بریتانیا آشکارا به‌منظور ابراز احترام و تائید جهت‌گیری‌های سیاسی خاتمی در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی ایران به‌شمار می‌رفت. همچنین نخست وزیر بریتانیا در آن دیدار یادآور شده بود که اتحادیه اروپا، ایران را به‌دلیل منابع انسانی و طبیعی بسیار گسترده‌اش، یک قدرت منطقه‌ای می‌شناسد. وزیر خارجه وقت بریتانیا نیز یک‌بار دیگر این باور خود را تکرار کرد که

پیروزی در بازسازی روابط ایران ـ انگلیس، اثر گسترده‌ای در ایجاد گفت‌وگو میان اتحادیه اروپا و جهان اسلام دارد و در راه گسترش این دیالوگ، تهران و لندن در بهترین شرایط قرار دارند.

۳. مناسبات ایران و فرانسه

۳-۱. پیشینه و زمینه‌ها

در مطالعه پیشینه روابط فرانسه با جمهوری اسلامی ایران، سه نکته به چشم می‌خورد: عدم سابقه استعماری در ایران، حضور امام خمینی(ره) در فرانسه که رهبری انقلاب اسلامی را در نوفل لوشاتو مدیریت می‌کرد و نهایتاً سیاست خارجی متمایز فرانسه دربرابر ایران در مقایسه با سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا که تحریم‌هایی مانند داماتو را دنبال می‌کرد و فرانسه حاضر به پذیرش این تحریم نگردید. این امتیازات موجب می‌شد که در زمان روی کارآمدن دولت خاتمی، ایران و فرانسه زمینه‌های نزدیک‌تر و بستر مناسبی برای گفت‌وگو و گسترش روابط پیش‌رو داشته باشند. همین بستر مناسب، زمینه‌ساز سفر رئیس جمهور ایران به فرانسه گردید که بازتاب‌های گوناگونی را درپی داشت.

۳-۲. ترسیم چهره‌ای مثبت از ایران

دولت‌ها می‌توانند با تکیه بر وجهه مثبتی که از خود نزد دولت‌های دیگر ایجاد کرده‌اند، در بسیاری مواقع بدون ایجاد تغییرات جدی و پرهزینه در سیاست‌های اجرایی خود، به اهدافی که دارند نایل شوند. البته این اصل منوط به جلب اعتماد و باور جامعه بین‌المللی نسبت به چنین چهره‌ای است؛ به‌گونه‌ای که کشور مورد نظر بتواند دیگر بازیگران بین‌المللی را در پذیرش این چهره قانع سازد. بنابراین چنانکه یک دولت در عرصه بین‌المللی چهره صلح‌طلب و مدافع آزادی و حقوق بشر کسب کند و دیگران را قانع سازد که به‌طور پیوسته به این اصول پایبند مانده است، در مواقعی می‌تواند از این وجهه برای دخالت و تأثیرگذاری بر مسایل داخلی کشورها بهره جوید، یا از دخالت دیگران جلوگیری نماید.[۱۰۵]

خاتمی در دوران ریاست جمهوری خود، توانست چنین چهره مثبتی از جمهوری اسلامی ایران را در عرصه بین‌المللی به نمایش بگذارد. توهم دنیای غرب از ایران به‌عنوان حامی تروریسم و مخالف روند صلح و ایجادکننده تنش در روابط بین کشورها با شعارها و برنامه‌های خاتمی خنثی گردید. اندیشه‌های خاتمی از جمله در رابطه با قانون‌گرایی، آزادی، جامعه مدنی و جوانان همراه با مشارکت بی‌سابقه مردم در انتخابات، چهره‌ای مثبت از ایران را در دنیای غرب ترسیم کرد که بی‌شک بازتاب آن در مطبوعات فرانسه و در میان افکار عمومی فرانسه غیرقابل انکار است و همین امر زمینه مثبت در بهبود و تسهیل روابط میان طرفین را فراهم آورد.

۳-۳. گفت‌وگوی تمدن‌ها و مناسبات تهران ـ پاریس

انتخاب سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری ایران و ارائه طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها از سوی ایشان، موج سومی از میان دو موج برخورد *تمدن‌های* ساموئل هانتینگتون و *پایان تاریخ* فرانسیس فوکویاما پدید آورد. این پیشنها بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات جهان غرب از جمله فرانسه داشت. به‌گونه‌ای که گفته می‌شد این طرح و پیشنهاد خواهد توانست موجب حل اختلاف بین شرق و غرب گردد.

اگر تا پیش از آن زمان، افکار عمومی فرانسه و برخی از نخبگان فکری و سیاسی این کشور از نقش ایران در ناآرامی‌های الجزایر، مصر و... اظهار نگرانی می‌کردند، پس از پیشنهاد گفت‌وگوی تمدن‌ها از سوی خاتمی، اجماع بین‌المللی از آن استقبال کردند و این پیشنهاد را گامی مثبت و سازنده برای حل مشکلات و رفع بحران‌ها و ابهامات در عرصه روابط بین‌المللی برشمردند و بر نقش سازنده ایران در صحنه بین‌الملل اشاره نمودند. بنابراین، پیشنهاد گفت‌وگوی میان تمدن‌ها یکی از عوامل جدی و مؤثر در بهبود روابط جمهوری اسلامی ایران و فرانسه محسوب می‌شد. در این راستا گسترش همکاری‌های اقتصادی، مراودات فرهنگی و روابط بین شخصیت‌های علمی، فرهنگی دو کشور در نزدیکی دیدگاه‌های دو طرف مؤثر بود.

۳-۴. افزایش همکاری‌های اقتصادی

اطلاع از موقعیت اقتصادی و ژئواکونومیک جمهوری اسلامی ایران و برتری تکنولوژیک فرانسه و موفقیت‌های اقتصادی این کشور دو عامل مؤثر در نزدیکی دوطرف به یکدیگر بوده و این روند نزدیکی بین دو کشور از زمان ریاست جمهوری خاتمی سرعت بیشتری به خود گرفت. گسترش مناسبات اقتصادی میان جمهوری اسلامی ایران و فرانسه هم‌زمان با تحریم‌های علیه ایران (طرح داماتو) از بعد سیاسی و اقتصادی برای طرفین دارای اهمیت بود. به‌عنوان مثال شرکت نفتی *توتال* فرانسه باوجود هشدارهای آمریکا در ماه سپتامبر ۱۹۹۷ قراردادی دومیلیارد دلاری برای بهره‌برداری از یک حوزه گاز در ایران امضاء کرد. شرکت پژو نیز آمادگی خود را برای ساخت خودرو در ایران اعلام کرد.[۱۰۶]

درمورد اهمیت گفت‌وگوهای اقتصادی و روابط تجاری بین ایران و فرانسه، خاتمی معتقد بود که: «فرانسه در زمینه اقتصادی از شرکای مهم ایران محسوب می‌شود. در زمینه نفت و گاز قراردادهای بسیار گسترده و خوبی داریم و در زمینه خودروسازی نیز کارهای بزرگی بین دو کشور انجام شده است».[۱۰۷]

۳-۵. مراودات سیاسی ـ فرهنگی

سفر خاتمی به فرانسه درپی یک فرایند وسیع از دیدارهای نخبگان فرهنگی ـ سیاسی طرفین، ازجمله سفر *ژیسکاردستن* رئیس جمهور اسبق فرانسه به ایران، دعوت وزیرخارجه وقت فرانسه از وزیر خارجه ایران، سفر رئیس اتحادیه کارفرمایان فرانسه به ایران و سفر وزیر امور خارجه فرانسه به جمهوری اسلامی بر روابط بین دو طرف اثر مثبتی گذاشت. به‌عنوان مثال وزیر خارجه وقت فرانسه *اوبر ودرین* در آستانه سفر به ایران از سیاست درهای باز خاتمی ستایش کرد و گفت: «*پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران و حصول تحول در سیاست‌های ایران، کشورهای اروپایی تصمیم به لغو تحریم گفت‌وگو با ایران گرفتند. انتخاب رئیس جمهوری جدید در ایران که با اکثریت آراء صورت گرفت نشانه تمایل مردم ایران به ایجاد تحول اساسی در*

سیاست‌های این کشور بود و این همان علتی است که مرا واداشته است تا به تهران سفر کنم...».[۱۰۸]

تمایل فرانسه به فعالیت فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران و حفظ موقعیت زبان فرانسه در ایران و گسترش آن و سفر خاتمی به فرانسه بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات داخلی دو کشور داشت.[۱۰۹]

باتوجه به این‌که دیدار خاتمی از فرانسه، نخستین سفر یک رئیس جمهور ایرانی از فرانسه بود، بنابراین نفس انجام سفر از دیدگاه ناظران بین‌المللی و سیاسی، سفری مهم و حساس و نقطه عطفی در روابط بین فرانسه و جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شد. خاتمی هنگام ترک تهران در فرودگاه در این‌باره تصریح کرد: «رابطه پاریس ـ تهران به نفع هر دو کشور است و ما مایلیم با همه کشورها براساس احترام متقابل روابط برقرار کنیم. این روابط می‌تواند در زمینه ثبات و امنیت در مناطق اروپا و آسیا مؤثر باشد».[۱۱۰] ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه نیز تأکید کرد: «فرانسه مایل است روابط خود را با جمهوری اسلامی ایران گسترش دهد و از سوی دیگر به توسعه روابط ایران و اروپا کمک کند». وی همچنین با رد جهان تک‌قطبی گفت: «*در دنیای چندقطبی، ایران جایگاه ویژه‌ای دارد*».[۱۱۱]

درمجموع براساس مطالب این فصل مشخص شد که ادبیات سیاسی جدید سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از روی کارآمدن خاتمی عمدتاً حول دو محور عمده «تنش‌زدایی» و «گفت‌وگوی تمدن‌ها» متمرکز بوده که بلافاصله تأثیر محسوس خود را بر ارتقاءجایگاه منطقه‌ای و جهانی ایران برجای گذاشت. تنش‌زدایی به‌عنوان سیاست اعلام‌شده دولت خاتمی، تعریف روشنی را برای کاهش مشکلات و ایجاد زمینه اعتماد در منطقه و در رابطه با سایر کشورهای جهان فراهم آورد. و این چارچوب تعریف‌شده برای سیاست خارجی توانست مبنایی برای گفت‌وگو، رفع شبهات، همکاری و نهادینه کردن همکاری با سایر کشورها شود. پیش از همه کشورهای عرب خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی که تجربیات تلخی هم در همکاری با عراق علیه ما داشتند، به سرعت واکنش مثبت نشان دادند و سپس با همان

سرعت هم قدم‌های مهمی برداشتند؛ اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی چند ماه بعد از تشکیل دولت جدید به محل اجتماع رهبرانی در تهران بدل شد که بسیاری از آن‌ها برای اولین‌بار پس از انقلاب اسلامی به ایران سفر کرده بودند و یا حتی بعضاً برای اولین‌بار با مقامات عالی کشورمان ملاقاتی می‌کردند. درخصوص تأثیر سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگو با غرب نیز، بررسی ادبیات سیاسی مقامات ایالات متحده آمریکا، مقامات اتحادیه اروپایی و تک تک کشورهای اروپایی از یک‌سو و افزایش حجم مبادلات و همکاری‌های تجاری میان ایران و غرب (آمریکا و اتحادیه اروپا) ازسوی دیگر نشان می‌دهد که دستگاه دیپلماسی خاتمی حداقل در چهار سال اول ریاست جمهوری وی عملکرد موفقی داشته است. البته سیاست تنش‌زدایی سیاستی بود که از سوی دولت هاشمی رفسنجانی نیز به اشکال متفاوتی ابراز و تأکید شده بود اما علی‌رغم این شرایط، چنین موضوعی قبل از دوم خرداد از سوی مخاطبین خارجی یا پذیرفته نشده و یا باور نشده بود. گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها نیز اکنون دیگر یک شعار سیاسی نیست بلکه به‌عنوان یک دکترین جدید برای صلح جهانی مطرح است. پذیرفته‌شدن این نظریه در سازمان ملل و نامگذاری سال ۲۰۰۱ ازسوی این سازمان به‌عنوان سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز به این موضوع کمک کرده است. کوفی انان، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد پیرامون پیشنهاد خاتمی در این زمینه تصریح کرد: «در ماه سپتامبر گذشته، رهبری آینده‌نگر از یک کشور اسلامی، محمد خاتمی، رئیس جمهور ایران، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد سخنانی به یادماندنی در این‌باره ایراد نمودند. ایشان اظهار داشتند «انقلاب اسلامی مردم ایران... خواستار گفت‌وگوی میان تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست، نه برخورد بین آنها. براساس پیشنهاد ایشان، مجمع عمومی سازمان ملل تصمیم گرفت سال ۲۰۰۱ را سال ملل متحد برای گفت‌وگوی بین تمدن‌ها اعلام نماید».[۱۱۲]

یادداشت‌های فصل سوم

۱. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷٦/۲/۱۲

۲. سخنرانی کمال خرازی در هشتمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، در *مجموعه مقالات هشتمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷)، صص ٤-٥.

۳. همان، ص ٥.

4. Jahangir, Amuzegar "Khatami`s Iran, One Year Later", *Middle East Policy*, Vol VI, No.2, October, p.81.

5. R.K, Romazani, "Iran`s Foreign Policy; Both North and South", *The Middle East Journal*, summer, 1990, Vol.46, No.3, pp 393-412.

6. Ibid, p.54.

۷. سخنرانی آیت‌ا... خامنه‌ای در مراسم گشایش اجلاس سران کنفرانس اسلامی، *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷٦/۹/۱۸.

۸. جزئیات بیانیه تهران در پایان اجلاس سران کنفرانس اسلامی، *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷٦/۹/۲۲.

9. Ramazani, *Op.Cit*, p.54.

10. Foreign Broad Cast Information Service, Near East and South Asia, *Daily Report*, 12 December 1997.

11. Ibid.

12. Ramazani, *Op.Cit*, p.51.

۱۳. جلیل روشندل، *هدف‌ها و پیامدهای پیمان استراتژیک ترکیه و اسرائیل*، (تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۷)، ص ۷٥.

۱۴. مراد ویسی، «ایران و عربستان، نگاه به آینده»، *روزنامه سلام*، ۱۳۷۷/۳/٦.

۱۵. *روزنامه الوطن العربی*، ۲۵ ژوئن ۱۹۹۸.

۱۶. مراد ویسی، *پیشین*.

۱۷. *واحد مرکزی خبر*، «عملکرد هشت‌ساله دولت خاتمی از نگاه هرالد تریبون»، ۱۳۸٤/٤/۲۱، شماره خبر: ۱۷۰۹۸۵.

۱۸. ابراهیم متقی، «منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران و عربستان سعودی»، *روزنامه فردا*، ۱۳۷٦/۱۲/۲۵.

۱۹. *ماهنامه پیام صادرات*، سال ششم، شماره ٤۷، مهر و آبان ۱۳۷۷، ص ۵۹.
۲۰. سخنرانی آیت‌ا... خامنه‌ای، *پیشین*.
۲۱. «سخنرانی حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، ریاست جمهوری اسلامی ایران و رئیس هشتمین اجلاس سران کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی»، *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷٦/۹/۱۸.
۲۲. جزئیات بیانیه تهران، *پیشین*.
۲۳. روح‌الله رمضانی، «طلیعه آشتی اعراب با ایران: به‌سوی سیاست یکپارچه ایالات متحده در خاورمیانه؟» در *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۱)، ص ۱٤٤.
۲۴. *همان*.
۲۵. *همان*، ص۱٤۸.
۲۶. *روزنامه جمهوری اسلامی*، ۱۳۷٦/۱۲/٤.
۲۷. *روزنامه همشهری*،۱۳۷٦/۱۲/٦.
۲۸. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷٦/۱۲/۲۱.
۲۹. *همان*.
۳۰. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷٦/۱۲/۵.
۳۱. محمد فرازمند، «جمهوری اسلامی ایران و عربستان، به سوی افق‌های جدید همکاری»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸،ص٤۲۲.
۳۲. *خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران*، ۱۳۷۷/۱/۱.
۳۳. *خبرگزاری جهوری اسلامی ایران*، ۱۳۷۷/۳/۵.
۳۴. وضعیت موافقت‌نامه‌ها و یادداشت تفاهم‌های منعقده بین جمهوری اسلامی ایران و پادشاهی عربستان سعودی، *گزارش اول اداره خلیج فارس*، ۱۳۷۹/۲/۲۵.
۳۵. *واحد مرکزی خبر*،۱۳۷۷/۹/٤.
۳۶. *واحد مرکزی خبر*، ۱۳۷۷/۹/۲٤.

۳۷. محمد فرازمند، *پیشین*، صص ٤۲۳و ٤۲٤.

۳۸. روح‌الله رمضانی، *پیشین*، ص ۱٤٦.

۳۹. *خبرگزاری جمهوری اسلامی*، به نقل از روزنامه الشرق الاوسط، ۱۳۷۸/۲/۳۱.

۴۰. محمد فرازمند، *پیشین*، صص ٤۲۷و ٤۲۸.

۴۱. مصاحبه کیهان برزگر با حسین کاظم پور اردبیلی، مشاور عالی وزیر نفت وقت و کاندیدای وقت جمهوری اسلامی برای پست دبیر کلی اوپک در مهدی ذاکریان، *ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحبنظران*، (تهران:انتشارات همشهری، بهار ۱۳۸۰)، ص۸۹.

۴۲. همان.

۴۳. محمد فرازمند، *پیشین*، صص ٤۲۹-٤۳۳.

۴۴. *خبرگزاری فرانسه*، ۱۳۷۸/۳/۱٦.

۴۵. *خبرگزاری فرانسه*، ۱۳۷۸/۹/۸.

۴۶. عباس یگانه، *عمان*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷٤)، ص۹۹.

۴۷. *واحد مرکزی خبر*، ۱۳۷۷/۲/٦.

۴۸. *خبرگزاری جمهوری اسلامی*،۱۳۷۷/۲/۱۹.

۴۹. *خبرگزاری جمهوری اسلامی*، ۱۳۷۷/۵/۱۳.

۵۰. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۷/۸/۲۵.

۵۱ . *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۷/۸/۲٦.

۵۲. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۷/۹/۱٤.

۵۳. *روزنامه اطلاعات*،۱۳۷۸/۱۲/۱۳.

۵۴. *خبرگزاری جمهوری اسلامی*، ۱۳۷۹/۲/۲٦.

۵۵. معصومه سیف افجه‌ای، *بحرین*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷٦)،ص۷۹.

۵۶. روزنامه *اطلاعات*، ۱۳۷۸/۲/۱۵.

۵۷. خبرگزاری جمهوری *اسلامی*، ۱۳۷۸/۱۲/۱۷.

۵۸. روزنامه *اطلاعات*، ۱۳۷۸/۱۲/۱۷.

۵۹. *واحد مرکزی خبر*، ۱۳۷۹/۱/۹.

۶۰. خبرگزاری جمهوری *اسلامی*، ۱۳۷۹/۳/۱.

۶۱. «روابط نوین جمهوری اسلامی و کویت»، *روزنامه ابرار*، ۱۳۷۷/۱۲/۱۳

۶۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۵/٦.

63. R.K. Ramazani, Revolutionary Iran: Challenge and Response in *The Middle East, U.S.A; Johns Hopkins University Press*, p.168.

۶۴. علیرضا ازغندی، «تنش‌زدایی در سیاست خارجی، مورد جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ٤، زمستان ۱۳۷۸،ص۱۰٤۲.

۶۵. محمد السید سلیم، «جایگاه کنترل تسلیحات در روند صلح خاورمیانه»، *فصلنامه خاورمیانه*، سال دوم،شماره ۱، ۱۳۷٤، صص۱۲٤-۱۲۵.

۶۶. پیروز مجتهدزاده، *ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایران*، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹)، ص۲۷۱.

۶۷. *روزنامه همشهری*، ۱۳۷۸/۳/٤، سال هفتم،شماره ۱۸۳۷، صص ۱و۲.

۶۸. *روزنامه خرداد*، ۱۳۷۸/۳/۲۹، سال اول، شماره ۱٤۱، ص۱.

۶۹. *روزنامه سلام*، ۱۳۷۸/۳/۲۹، شماره ۱٤۲۰، ص۱.

۷۰. «خاورمیانه از نگاه مصر»، مصاحبه الحیات با عمروموسی، *آینه اعراب* ،سال دوم، شماره‌های ۱۵ و ۱٦، ۱۳۷۹/۵/۲۷، ص۲٦.

۷۱. *روزنامه الحیات*، چهاردهم می ۱۹۸۸ میلادی.

۷۲. سید اسدالله اطهری، «ایران و مصر:از دوره لیبرالی تا صلح دموکراتیک»، در مهدی ذاکریان، *پیشین*، صص۵۷-۵۸.

۷۳. بهزاد شاهنده، «دوره اول ریاست جمهوری خاتمی و آسیا : ایجاد فرصت‌های مناسب جهت تحکیم روابط همه جانبه»، در مهدی ذاکریان، *پیشین* ، ص ۱۵۹.

۷۴. *همان*، ص۱۵۷.

۷۵. *همان*، ص۱۶۲.

76. Zero –Sum- game

۷۷. بی‌نام، «آمریکا چرا به دنبال گفتگو با ایران است؟، *صبح امروز*، ۱۳۷۸/۱/۲۹.

۷۸. همان.

۷۹. بی‌نام، «آمریکا و گفتگو با ایران»، *دیدگاه‌ها و تحلیل ها*، شماره ۱۱۹، ص۲.

۸۰ . *همان*.

۸۱ بی‌نام، «سیاست آمریکا در قبال ایران: آیا زمان تغییر فرارسیده است؟، ترجمه ر.رضایی نصیر، *ترجمان سیاسی*، شماره ۳، دی ۱۳۷۹،ص۳. ·

82. Containment Policy

83. Fixated

۸۴ سید محمدکاظم سجادپور، «سرنوشت مهار ایران توسط آمریکا در دوران خاتمی: درس‌هایی برای سیاست خارجی ایران، در مهدی ذاکریان، *پیشین*، صص ۱۹۷-۱۹۹.

85. Conceptualization

۸۶ *همان*، ص۲۰۱-۲۰۳.

87. Axis of Evil

۸۸ محسن امین‌زاده ، «سیاست خارجی دولت اصلاحات، موفقیت‌ها و چالش‌ها در مهدی ذاکریان، *پیشین*، ص۹۱.

89. Critical Dialogue.

90. Constructive Dialogue.

۹۱. بی‌نام، «چشم‌انداز روابط ایران و اتحادیه اروپا»، *مجله رهیاب*، پاییز ۱۳۸۰، ص۱.

۹۲. مراد ویسی، «جایگاه ایتالیا و اروپا در سیاست خارجی دولت خاتمی»، *روزنامه سلام*، ۱۳۷۷/۱۲/۱۸، ص۲.

۹۳. اصغر جعفری ولدانی، «ایران و اروپا از گفتگوی انتقادی تا مشارکت اقتصادی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، ویژه اروپا (۲)، پاییز ۱۳۷۸، ص ۲۳۷.

94. Recht Staat

۹۵. علی رحمانی، «روابط جمهوری اسلامی ایران و آلمان در دوره اصلاح‌گری»، در مهدی ذاکریان، *پیشین*، ص۱۲۹.

۹۶. *همان*.

۹۷. *همان*، صص ۱۳۴-۱۳۸.

۹۸. *همان*.

۹۹. پیروز مجتهد زاده، مصاحبه با خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران(ایرنا)، *روزنامه اطلاعات*، شماره ۲۱۸۱۱۹، ۱۳۷۸/۱۰/۲۲، ص۱۲.

۱۰۰. پیروز مجتهدزاده، «توسعه روابط ایران و اروپا به حل مساله تهران ـ واشنگتن کمک می‌کند»، *روزنامه عصر آزادگان*، ۱۳۷۸/۱۰/۲۱، به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ص۱.

۱۰۱. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۸/۱۰/۲۲، ص۱۲.

۱۰۲. *خبرگزاری رویتر*،۱۳۷۷/۷/۳،شماره خبر: ۱۹۱۰۹۲، ص۱.

۱۰۳. روزنامه اطلاعات، *پیشین*.

۱۰۴. پیروز مجتهدزاده، «نگاهی به روابط ایران و بریتانیا در عصر اصلاح‌طلبان»، در مهدی ذاکریان، *پیشین*، ص۱۸۱.

۱۰۵. مسعود اسلامی،« وجهه بین‌المللی ایران و انتخابات اخیر ریاست جمهوری»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، سال یازدهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۶،ص۴۹.

۱۰۶. *واحد مرکزی خبر*، به نقل از رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۳۷۷/۵/۵، شماره خبر: ۱۸۷۲۴۷.

۱۰۷. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۸/۸/۸، ص۳.

۱۰۸. *واحد مرکزی خبر*، به نقل از بخش عربی رادیو مونت کارلو، ۱۳۷۷/۵/۲۴، شماره خبر: ۱۸۸۴۴۳.

۱۰۹. بی‌نام، *مجله صبح*، سال پنجم، شماره ۱۰۶، ۱۳۷۸/۸/۱۲، ص۲.

۱۱۰. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۸/۸/۵، ص۲.

۱۱۱. *همان*.

۱۱۲. کوفی انان، *گفتگوی تمدن‌ها و نیاز برای اخلاق جهانی*، ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، (تهران: انتشارات مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۷۸)، ص٤.

۴

چالش‌ها و موانع سیاست خارجی دولت خاتمی

سیاست خارجی ایران در دوران ریاست جمهوری خاتمی، در کنار موفقیت‌ها و دستاوردهایی که به همراه داشته است، با برخی چالش‌ها و موانع داخلی و خارجی نیز مواجه بوده است که درک و شناخت آن‌ها می‌تواند راه‌گشای ارزیابی و بررسی منصفانه‌ای از کارنامه دستگاه دیپلماسی ایران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ باشد.

در این فصل تلاش خواهد شد فارغ از سوگیری‌های مرسوم در جدال‌های حزبی - سیاسی در ابتدا به کنکاشی مختصر درخصوص برخی مشکلات پیش روی سیاست خارجی خاتمی در عرصه داخلی پرداخته شود. در ادامه بر چالش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (بین‌المللی) که سیاست خارجی دولت خاتمی را در طول دو دوره ریاست جمهوری همراه با مشکل مواجه ساخته، متمرکز خواهم شد و در نهایت قضاوت و نتیجه‌گیری را به خوانندگان و محققان این حوزه واگذار خواهم کرد.

الف. موانع داخلی

۱. گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار

از یک منظر، مقوله سیاست خارجی درعین حال که امری مجزاست ولی به نوعی با مباحث مربوط به سیاست داخلی از یک طرف و روابط بین‌المللی از طرف دیگر در ارتباط است. بنابراین سیاست خارجی در حکم پلی است که سیاست داخلی را به روابط بین‌الملل مرتبط می‌کند. جیمزروزنا یکی از این محققان علم روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است که به کسانی که «*پیوستگی ملی - بین‌المللی*»[1] را نادیده می‌گیرند، انتقادات جدی وارد می‌کند.[2]

از سوی دیگر برخی از اهداف، تصمیمات و اقدامات سیاست خارجی برای پاسخگویی به نیازهای عمومی جامعه و برخی نیز برای پیشبرد منافع و علائق ویژه نهادهای رسمی، گروه‌های داخلی، احزاب سیاسی، نیروهای نظامی و سازمان‌های اقتصادی و فرهنگی طراحی می‌شوند. از این تأثیرگذاری در ادبیات سیاسی غرب به‌عنوان تعیین‌کنندگی گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار در عرصه سیاست خارجی تعبیر می‌شود. به این‌ترتیب واژه «*گروه فشار*» برخلاف آنچه تصور می‌شود، دارای بار منفی نیست بلکه از منظر تخصصی، به‌عنوان یک مقوله جامعه‌شناختی شناخته می‌شود که طی آن دولت‌ها باتوجه به خواسته‌ها و علائق مادی و معنوی این گروه‌ها، سیاست خارجی خود را تدوین و اجرا می‌کنند. بنابر عرف مورد پذیرش در جامعه‌شناسی سیاسی، گفته می‌شود که مهمترین تفاوت گروه‌های ذی‌نفوذ با نهادهای دیگر، نظیر *احزاب سیاسی* این است که گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار ـ معمولاً و نه همیشه ـ درپی تأثیر بر زمامداران هستند، نه آن‌که زمامدارانی از خود به قدرت برسانند.[۳]

ایران همانند کشورهای دیگر خاورمیانه دارای گروه‌های ذی نفوذ و فشار قدرتمندی است که حداقل در طول دو قرن اخیر (۱۹ و ۲۰)، منشاء تغییر و تحولات سیاسی ـ اجتماعی فراوانی در کشور شده‌اند. مهمترین این گروه‌ها عبارتند از: روحانیون و مذهبیون، تجار و بازرگانان (بازاری‌ها)، دانشجویان، نظامیان، مطبوعات[۴] (چاپی) و بالاخره گروه‌های فرهنگی ـ مذهبی و بعضاً عام‌المنفعه (سازمان‌های خیریه دولتی و غیردولتی).

نفس وجود گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار در یک جامعه حاکی از بلوغ و تعامل سیاسی گروه‌های مدنی ـ اجتماعی با قدرت حاکم است، اما آنچه که موجب شده است در این پژوهش یکی از موانع داخلی در سیاست خارجی خاتمی را وجود چنین گروه‌هایی بدانیم آن است که گروه‌های مزبور در سال‌های پس از انقلاب اسلامی و به‌ویژه در دورن ریاست جمهوری خاتمی، برخلاف روش معمول «*تأثیرگذاری بر زمامداران*»، عمدتاً به‌دنبال «*به قدرت رساندن عواملی از خود*» بوده‌اند و کوشیده‌اند عناصر «غیرخودی» را به روش‌ها و تمهیدات گوناگون از دایره قدرت سیاسی خارج کنند.

تأثیر گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار بر سیاست خارجی دولت خاتمی به‌ویژه در عصر ارتباطات، تأثیرات مثبت و البته منفی قابل توجهی را در روند سیاست‌های داخلی و خارجی دوران وی و تغییر نگرش برخی کشورهای خارجی به سیاست‌های ایران اعمال کرده است. نمونه بارز این مسأله، نمایش گزینشی و با تأکید حساب شده بر برخی صحنه‌های مربوط به کنفرانس برلین در آلمان بود که عکس‌العمل‌های داخلی علیه آلمان و واکنش این کشور را علیه سیاست خارجی خاتمی برانگیخت.

آن‌گونه که برخی از فعالان سیاسی در ایران مانند محمد سلامتی، *دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی* در آن مقطع تصریح می‌کردند:

«نمودهایی از فعالیت این گروه (های فشار) را در برخی مقاطع به‌طور واقعی در کشورمان دیدیم. از جمله وقتی گروه فشار در نیمه شب آبان ماه ۱۳۷۷ در محل ورودی هتل استقلال تهران، به اتوبوس آمریکایی‌ها حمله کرد... این درحالی است که انگلیسی‌ها آمدند در کشور سمینار گذاشتند و کسی هم به آن‌ها تعرضی نکرد».[۵]

اظهار نظر سیاسی فوق که ازسوی مسئولان یکی از سازمان‌های سیاسی و فعال ابراز شده است، صرف‌نظر از منشاء حکومتی یا غیرحکومتی اقدامات فوق، پیچیدگی و شرایط ویژه برخی از گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار داخلی و طبعاً اثرات گوناگون آن‌ها را بر روند سیاست خارجی خاتمی به‌خوبی نشان می‌دهد. بنابراین وجود و تأثیر گروه‌های فشار بر سیاست خارجی هر کشور هرچند می‌تواند با پیشبرد منافع ملی آن کمکی به دولتمردان در عرصه دیپلماسی به‌شمار آید اما درعین حال در برخی موارد همانند مورد ذکر شده می‌تواند موانعی را پیش روی سیاست خارجی دولت‌ها قراردهد.

۲. تفاوت بینشی میان اصلاح‌طلبان و اصولگرایان

در میان منتقدان دولت خاتمی عده‌ای سیاست خارجی وی را در چارچوب مفاهیم ارزشی مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دادند. صرف نظر از قضاوت درباره صحت و سقم درون‌مایه چنین انتقاداتی می‌توان گفت که منتقدین مزبور، انعطاف برخی کشورهای

مهم منطقه‌ای و به‌ویژه فرامنطقه‌ای را درمقابل سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی، نشانه عقب‌نشینی یا انفعال وی تلقی می‌کردند. یا با قیاس میان عملکرد دهه اول و دوم انقلاب، عدم تکرار روش‌های سال‌های آغازین پس از انقلاب را نشانه فاصله‌گرفتن از هنجارهای ارزشی می‌دانستند.

حامیان این طرز تفکر تفاوتی میان سازش و مماشات با رقیب / مخالف و وادارکردن رقیب به عقب‌نشینی قائل نبودند. با یک ارزیابی روشن از شیوه عمل خاتمی و دولت ایشان در صحنه بین‌المللی می‌توان دریافت که در مواردی ایشان، رقبا و مخالفان ایران را غافلگیر کرد و ایشان و دولتشان به شیوه‌ای عمل کردند که دولت‌های مخالف در چارچوب هنجارهای خود یا هنجارهای بین‌المللی هیچ چاره‌ای جز انعطاف و ایجاد تغییراتی در مواضع خود نداشته‌اند.

مسلماً توجه به رفتار مخالفان و دشمنان و ارزیابی آنان بخشی از تدبیر و مصلحت‌اندیشی در سیاست خارجی است. اما بی‌تردید اگر شیوه عمل یک کنش‌گر موجب شود که طرف مقابل رفتارش را تغییر دهد، این مسأله نباید به‌عنوان انفعال و سازش سیاسی تلقی شود.

سیاست خارجی دولت خاتمی با چنین تفکر و بینشی در داخل همواره در کش و قوس بوده است و این اختلاف بینش حداقل در بخشی از جامعه، خواسته یا ناخواسته موانع مهمی را بر سر راه حرکت شتابان سیاست خارجی دولت اصلاحات قرار می‌داد.

۳. تعدد مراکز تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی

این مشکل یک از مشکلات همیشگی در ساختار تقسیم وظایف در جمهوری اسلامی است که دستگاه دیپلماسی دولت خاتمی نیز با آن دست به گریبان بوده است. در برنامه سوم توسعه تأکید گردیده که *وزات امور خارجه* تنها سازمانی است که بر کلیه روابط خارجی نظارت خواهد داشت و سایر دستگاه‌ها و واحدهایی که به‌نحوی در خارج از کشور فعالیت دارند و یا فعالیت و اقدامات آنان در روابط خارجی اثر گذارده است، ملزم به اجرای سیاست‌های ابلاغی توسط وزارت امور خارجه هستند. با

این وجود، تعدد مراکز و سازمان‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌های متفاوت و متناقض توسط ارگان‌های مختلف در زمینه سیاست خارجی و همچنین اقدام مستقیم نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی به مذاکره با شخصیت‌ها و مراکز سیاسی کشورهای خارجی در زمره عواملی هستند که کارکرد عقلایی وزارت امور خارجه در روابط خارجی را مورد تردید قرار می‌دهد.[۶]

به‌عبارت دیگر در کنار مداخله مستقیم و غیرمستقیم گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ در عرصه سیاست خارجی که مداخله و تأثیرگذاری گروه‌های غیررسمی در دستگاه دیپلماسی به‌شمار می‌رود، نهادهای رسمی نیز با روش‌ها و تدابیر خود در سیاست خارجی دخالت کرده و بر روابط خارجی دولت تأثیر می‌گذارند. تعدد شخصیت‌هایی که سمت‌های رسمی و حکومتی غیرمرتبط به سیاست خارجی دارند و نیز تعدد نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رسمی و وابسته به دولت و حکومت که فعالیت‌های برون‌مرزی را جزو حقوق و وظایف خود می‌دانند در دنیا بی‌نظیر است. تکثر و تعدد نمایندگان نهادهای مختلف کشور در بعضی کشورهای خارجی به خوبی عمق این مشکل را نشان می‌دهد. تعدد سلیقه‌ها در اعمال روش‌ها نیز در میان این مجموعه گسترده این مشکل را پیچیده‌تر و عمیق‌تر کرده است. چنین تنوع بی‌نظیری تنها در مدیریت سیاست خارجی مشکل ایجاد نمی‌کند بلکه به‌ویژه در شرایط حساس و یا بحرانی هزینه‌های بسیار سنگینی نیز به کشور تحمیل می‌کند؛ هزینه‌هایی که بار آن بر دوش دولت خاتمی نیز سنگینی کرده است.

مقایسه این وضعیت با دستگاه سیاست خارجی در سایر کشورها، ناهنجاری ساختاری مطرح را بیشتر روشن می‌کند. حتی در منعطف‌ترین شکل حکومت‌های فدرال که دولت‌های محلی ایالت‌ها اختیارات زیادی در همه امور دارند، «*سیاست خارجی*» صرفاً در حوزه وظایف و اختیارت دولت مرکزی قرار می‌گیرد و هیچ صلاحیت قابل توجهی برای تحرک خارجی دولت‌های محلی خارج از تصمیمات کاملاً متمرکز دولت مرکزی تعریف نشده است. در تمامی کشورها، اظهار نظر پیرامون مسایل خارجی علاوه بر رهبران و رؤسای جمهور و بعضاً نخست وزیران،

صرفاً از سوی وزارت امور خارجه و در ساختاری کاملاً تعریف شده اعمال می‌گردد. در بعضی کشورها مجالس و پارلمان‌ها نیز به مسایل مهم سیاست خارجی می‌پردازند ولی در تمامی این موارد حوزه ورود سایر نهادهای حکومتی، اعم از نظامی، فرهنگی، قضایی، حقوقی، انتظامی، اجتماعی، اجرایی و... در مسایل سیاست خارجی بسیار محدود یا حتی صفر است و آن دسته از نهادهای اقتصادی و فرهنگی و اجرایی که وظایف خارجی دارند کاملاً در چارچوب تعریف شده روابط خارجی و آن هم اکثراً در ساختارهایی غیردولتی به فعالیت می‌پردازند. این درحالی است که خاتمی به‌عنوان رئیس جمهور، کم وبیش همانند همکاران پیشین خود در دوره‌های قبلی از ابزارهای لازم سیاسی و قانونی متمرکز و قاطع در رقابت با سایر مراکز متعدد و موازی تصمیم‌گیری محروم بوده است.[۷]

ب. چالش‌های منطقه‌ای

همان‌گونه که در بررسی دستاوردهای منطقه‌ای سیاست خارجی خاتمی، کشورهای حوزه خلیج فارس را به‌عنوان محدوده اصلی جغرافیایی مورد بررسی قرار دادیم، در این بخش نیز بررسی خود را بر این حوزه متمرکز می‌نماییم.

به‌رغم تأثیرات مثبت، فراوان و چشمگیری که سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران خاتمی در بهبود، گسترش و تحکیم مناسبات میان ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس داشته، ولی واقعیت این است که همواره موانع مهمی در راه پیشبرد سیاست تنش‌زدایی وی در منطقه خلیج فارس وجود داشته است.

منطقه خلیج فارس به‌عنوان مرکز تحولات سیاسی و بین‌المللی و محور ژئواکونومیک دنیا از پتانسیل بالقوه و بالفعل بالایی برای همکاری کشورهای منطقه برخوردار است. باوجود زمینه‌ها و عوامل همکاری در ابعاد جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی، دریایی و ...، روابط بین کشورهای مزبور تحت تأثیر عوامل مختلفی دچار تنش می‌باشد. فرضیه این بخش از پژوهش درباره موانع موجود بر سر راه سیاست تنش‌زدایی به‌عنوان اولویت اول سیاست خارجی دولت خاتمی در منطقه خلیج فارس

عبارت است از: «ضعف اعتماد متقابل»، «ساختارهای سیاسی متفاوت با اهداف متضاد»، «برداشت‌های متفاوت از مفهوم امنیت منطقه‌ای»، «ادعاهای ارضی امارات علیه ایران و حمایت برخی کشورهای منطقه از این ادعاها»، «دخالت قدرت‌های منطقه‌ای خصوصاً آمریکا در امور منطقه»، «تفاوت ساختارهای قومی و مذهبی» و بالاخره «مکمل نبودن ساختار اقتصادی کشورهای منطقه». از آنجا که شکل‌گیری هر نوع همکاری درازمدت بین کشورهای منطقه خلیج فارس، مستلزم رفع موانعی است که در فوق به آن‌ها اشاره شد، به همین‌دلیل در این بخش به کالبد شکافی هریک از عوامل فوق و تأثیر منفی این عوامل در پیشبرد سیاست تنش‌زدایی در منطقه خلیج فارس خواهیم پرداخت:

۱. ضعف اعتماد متقابل

تکوین و گسترش مشارکت و همکاری در روابط بین کشورها، مستلزم وجود حسن نیت دولت‌هاست و اعتماد متقابل، مؤثرترین ابزار برای رسیدن به این هدف به‌شمار می‌رود. اعتماد و حسن نیت می‌تواند زمینه‌ساز صلح، تنش‌زدایی و پیشرفت کشورها باشد.

در منطقه خلیج فارس، با وجود وجوه مشترک تقویت‌کننده برای همکاری‌های منطقه‌ای، ضعف اعتماد متقابل و فقدان اقدامات مؤثر جهت ایجاد فضای مناسب برای اعتماد جمعی، منطقه را با پیچیدگی‌های زیادی مواجه ساخته است. سیاست‌های توأم با سوء ظن و عدم اطمینان در منطقه به حدی بوده است که هیچ‌یک از کشورهای منطقه حاضر نبوده‌اند که طرح ارائه‌شده از سوی کشور دیگر را بپذیرند و گاهی تمام امکانات خود را جهت بی‌اثرکردن طرح‌های ارائه شده به‌کار می‌بندند. درحالی که کشورهای منطقه از امکانات متعددی برای همکاری جهت یک زندگی مسالمت‌آمیز و به دور از تنش برخوردار هستند، تاکنون هزینه‌های گزافی را برای همین جو بی‌اعتمادی و سوء ظن پرداخته‌اند.

بیشترین بی‌اعتمای در سطح منطقه خلیج فارس همواره بین اعراب و ایران وجود داشته است. بی‌اعتمادی کشورهای عرب منطقه خلیج فارس نسبت به ایران سابقه‌ای

طولانی دارد. این حافظه طولانی مدت تاریخی نمی‌توانست به آسانی و با اتخاذ یک راهبرد و سیاست مانند دیپلماسی تنش‌زدایی به کلی پاک و محو شود. به‌عنوان مثال هرچند فلسفه وجودی شورای همکاری خلیج فارس پس از گذشت زمان و پس از این که شورای مزبور دریافت ایران انقلابی دیگری خطری برای منطقه نیست زیر سؤال رفت *ولی هنوز تا اعتماد واقعی و کامل این شورا به حکومت ایران فاصله زیادی باقی مانده بود.*[۸]

یکی از مهمترین دلایل ضعف اعتماد متقابل بین ایران و کشورهای منطقه خلیج فارس را باید در تفاوت دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران و کشورهای مزبور نسبت به قدرت‌های بزرگ به‌ویژه‌ایالات متحده آمریکا، جستجو کرد. جمهوری اسلامی ایران، براساس سیاست‌های اصولی خود همواره با حضور بیگانگان در منطقه مخالف بوده است و آن را عامل ناامنی منطقه معرفی کرده است درحالی که دیگر کشورهای منطقه گاه به‌طور مستمر و گاه به‌صورت متناوب، امنیت خود را به حضور قدرت‌های مزبور در خلیج فارس گره زده‌اند. به منظور فائق‌آمدن بر این ضعف و سستی اعتماد متقابل در بین کشورهای منطقه نسبت به جمهوری اسلامی ایران، تهران همواره یکی از پایه‌های اصلی سیاست خارجی خود در منطقه خلیج فارس را «اعتمادسازی» قرار داده است.[۹]

این سیاست پس از روی کارآمدن خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی، اعتمادسازی و مشارکت در منطقه خلیج فارس با جدیت هرچه تمامتر دنبال شد و به نتایج قابل توجهی هم دست یافت ولی پس از هشت سال تلاش دولت خاتمی در این راستا، جمهوری اسلامی هنوز راه طولانی در پیش رو داشت.

۲. ساختارهای سیاسی متفاوت با اهداف متعارض

ساختار و بافت سیاسی در منطقه خلیج فارس دچار تمایز شدیدی است و گوناگونی سیاسی به وضوح در این منطقه مشهود است. در ضلع شمالی خلیج فارس، نظام‌های جمهوری که درعین حال تفاوت اساسی با یکدیگر دارند، استقرار پیدا کرده اند. (در

ایران، جمهوری اسلامی متکی به آراء مردم و در اردن جمهوری غیردموکراتیک). در ضلع جنوبی و غربی خلیج فارس، نظام‌های قبیله‌ای و غیردموکراتیک سلطنتی یا امیرنشین حاکمیت دارند. بنابراین الگوهای رفتار سیاست متفاوتی در بین دولت‌های منطقه حاکم است. از حیث تاریخ تکوین دولت مدرن، در این منطقه اشکال متفاوت قدیم و جدید دیده می‌شود. کشورهای ایران و عمان از قدمت تاریخی برخوردارند. ایران دارای سابقه اقتدار دولت منطقه‌ای و جهانی همراه با استمرار تاریخی می‌باشد. عراق و عربستان با وجود داشتن سوابق گسسته دولت در پاره‌ای از مقاطع تاریخی، اساساً دولت‌های جدیدی هستند که حدود ۸۰ سال از عمر آن‌ها می‌گذارد و سایر کشورهای ضلع جنوبی و غربی، دولت‌های نوپا با عمر ۲۵ الی ۴۵ ساله هستند و سابقه تکوین دولت در آن‌ها کوتاه می‌باشد.[۱۰]

نکته مهم در تشریح ساختارهای سیاسی متفاوت با اهداف متعارض در منطقه خلیج فارس این است که با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، تغییراتی اساسی و همیشگی در ساختار و اهداف سیاسی ایران به وجود آمد. این تغییرات هم به لحاظ شکل و صورت ظاهری و هم به لحاظ ماهیت و اهداف در تعارض جدی با ساختار و اهداف سایر نظام‌های سیاسی در منطقه خلیج فارس قرار گرفته است. در نظام جمهوری اسلامی، جنبه‌هایی از مشارکت رسمی و سیاسی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و حتی مجلس خبرگان رهبری وجود دارد. درحالی که درسایر کشورهای منطقه به‌ویژه شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، قدرت همچنان به‌طور موروثی انتقال می‌یابد.

این ناهمگونی بنیادین و اساسی میان ساختارهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران از یک طرف و اکثریت قریب به اتفاق کشورهای حوزه خلیج فارس از طرف دیگر از موانع همیشگی و جدی در پیشبرد اهداف سیاست خارجی ایران به‌طور کلی و دولت خاتمی به‌طور خاص است که در دوران ریاست جمهوری اش با پشتوانه میلیونی مردم عهده‌دار تأمین منافع آن‌ها در دستگاه دیپلماسی و در عرصه منطقه‌ای شد.

عامل ساختارهای متفاوت با اهداف متعارض، خصوصاً در روابط جمهوری

اسلامی و عربستان سعودی نمود بیشتری پیدا می‌کند. عدم تشابه در شکل و ماهیت نظام‌های سیاسی دو کشور؛ یکی مبتنی بر ماهیت انقلابی ضد سلطنتی و دیگری مبتنی بر سنت سلطنت موروثی، نوعی ناسازگاری را در روابط کشور حتی با روی کارآمدن دولت خاتمی واتخاذ سیاست تنش‌زدایی و مفاهمه در سطح منطقه به‌دنبال داشت. حکام عربستان و سایر نظام‌های سلطنتی محافظه کار منطقه خلیج فارس، جمهوری اسلامی را چه با اتخاذ سیاست گفت‌وگو و تنش‌زدایی و چه بدون آن، نظامی تهدیدکننده می‌دانند که حاکمیت آن‌ها را در درون جامعه سیاسی همواره با مخاطره مواجه ساخته و از جمهوری اسلامی ایران، الگویی دموکراتیک برای اعراب ساخته است. خصیصه دموکراتیک‌بودن جامعه ایرانی و خطر سرایت مؤلفه‌های انتخاباتی از ایران به اعراب خلیج فارس حتی در آن مقطع با روی کارآمدن دولت خاتمی تشدید و تقویت هم شد.

درمجموع از آنجایی که مشارکت، همکاری و تشریک مساعی در یک منطقه، مستلزم وجود نظام‌های سیاسی تقریباً همسان و اهداف سیاسی غیرمتعارض و غیرمتضاد و همگون می‌باشد، لذا وجود ساختارهای سیاسی متفاوت با اهداف متعارض در منطقه خلیج فارس، یکی از مهمترین موانع در راه پیگیری و پیشبرد مطلق سیاست مشارکت جویانه و تنش‌زدایی خاتمی در منطقه بوده است.

۳. برداشت‌های متفاوت از مقوله امنیت منطقه‌ای

تأمین امنیت خلیج فارس، از اهداف بسیار مهم سیاست خارجی منطقه‌ای همه کشورهای این منطقه بوده و تا به امروز به‌صورت یک معمای پیچیده و لاینحل باقی مانده است. عربستان و دیگر کشورهای خلیج فارس چه در زمان شاه مخلوع، چه در دوران بعد از انقلاب اسلامی و حتی در دوران خاتمی، جمهوری اسلامی را همواره به یک کشور توسعه طلب و تهدیدکننده امنیت منطقه نگریسته‌اند. تلاش خاتمی نیز در هشت سال ریاست جمهوری هرچند چنین طرز تلقی را تعدیل کرده است اما همچنان *پس‌مانده‌های تهدیدانگاری* جمهوری اسلامی در رفتار و مواضع سیاسی آن‌ها کم و بیش قابل تشخیص است.

درحالی که دیدگاه جمهوری اسلامی در خصوصیت امنیت منطقه خلیج فارس براساس *«اتکاء به خود»* و *«منطقه‌نگری»* استوار شده بود، سایر کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس به‌ویژه عربستان به منظور مقابله با تهدید ایران از یک سو و گسترش همکاری‌های دفاعی با واشنگتن ازسوی دیگر مانع از تحقق این تئوری امنیتی جمهوری اسلامی در منطقه می‌شدند.[۱۱]

به‌طور کلی عمده کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله عربستان سعودی، تأمین امنیت منطقه‌ای را در ارتباط تنگاتنگ با حضور آمریکا در منطقه ارزیابی کرده و می‌کنند و همین زمینه‌ساز شکل‌گیری پیمان‌های نظامی ـ امنیتی دوجانبه و جداگانه ایالات متحده در گذشته و حال با آن‌ها بوده است. البته حوادث ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ (یازده سپتامبر ۲۰۰۱) و بازداشت برخی اتباع عربستانی در آمریکا به اتهام دست‌داشتن در این حادثه، در تغییر رویکرد امنیتی عربستان و گرایش آن به جمهوری اسلامی تأثیر شگرفی داشته است اما با این حال عربستان سعودی هنوز تئوری امنیتی سابق خود را کم و بیش حفظ کرده است.

بدین‌سان وجود نگرش‌های متفاوت و متضاد کشورهای منطقه نسبت به امنیت خلیج فارس، به‌ویژه آنجا که سخن از حضور نظامی قدرت‌های بزرگ پیش می‌آید، یکی از مهمترین موانع در راه سیاست تنش‌زدایی جمهوری اسلامی در خلیج فارس به‌شمار می رفت.

۴. حمایت از ادعاهای امارات متحده عربی نسبت به جزایر سه‌گانه ایرانی

در خلیج فارس، اختلافات سرزمینی متعددی، با قدرت انفجاری بالقوه‌ای به بزرگی قدرت انفجاری بحران کویت در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ وجود دارد. هیچ‌یک از این اختلافات پدیده جدیدی نیست بلکه در برخی موارد چند دهه از عمر آن‌ها می گذرد. اختلافات و ادعاهای ارضی تاکنون نقش مؤثر و برجسته‌ای در شکل‌دهی به روابط سیاسی و اقتصادی بین کشورهای خلیج فارس ایفاء نموده است و در طول تاریخ به‌طور مکرر سبب تنش میان دولت‌های منطقه شده است. این مسأله تنها درطی یک

دهه موجب دو تجاوز نظامی با ابعاد گسترده در منطقه گردیده است: تجاوز عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) و تجاوز عراق به کویت در دوم اوت ۱۹۹۰ که منجر به بروز دومین جنگ بزرگ در خلیج فارس گردید.

یکی از اختلافات مهم و تاریخی ارضی در منطقه خلیج فارس، اختلاف ایران و امارات متحده عربی بر سر مالکیت جزایر سه‌گانه ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک است. این درحالی است که این جزایر بر اساس ۲۴ نقشه‌ای که متعلق به خود انگلیسی‌های نیمه دوم قرن ۱۹ نیز بوده است به لحاظ حقوقی در تملک ایران بوده اند و همواره در طول تاریخ جزئی از خاک ایران و تحت حاکمیت آن قرار داشته‌اند. لیکن نقض این حاکمیت به‌واسطه توافقات غیرقانونی استعمار بریتانیا قبل از خروج از منطقه خلیج فارس با شیخ شارجه ریشه بسیاری از اختلافات مرزی و جغرافیایی میان ایران و امارات متحده عربی است.[۱۲]

هرچند با روی کارآمدن خاتمی و اعلام سیاست تنش‌زدایی، برخی امیدها برای بهبود هرچه بهتر مناسبات میان ایران و امارات متحده عربی زنده شد اما امارات متحده عربی با ابراز تمایل برای طرح مجدد مسأله جزایر سه‌گانه ایرانی در سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶) نادرستی این خوشبینی را به اثبات رساند. درواقع امارات متحده تا سال ۱۹۹۷ درمورد بیان طرح مسأله جزایر سه‌گانه تمایل چندانی نداشته است. دلیل اصلی این امر فقدان علاقه قدرت‌های بزرگ در حمایت از مواضع امارات بوده است. با این توصیف، دیدار وزیر امور خارجه امارات از ایران در سال ۱۹۹۷ برخلاف اظهار نظر برخی محققان اماراتی مانند *محمد عبدالله الرکن*، منجر به شکاف و آشفتگی مناسبات بین دو طرف شد. دو طرف بیش از مذاکره و تفاهم، مناقشات خود را روی میز مذاکره مطرح نمودند.[۱۳]

نکته مهم این است که هرچند روابط اعضاء شورای همکاری خلیج فارس، به‌ویژه عربستان، با جمهوری اسلامی ایران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ گسترش چشمگیری یافت و هرچند گرمی روابط ایران با عربستان نگرانی مقامات امارات را به‌گونه‌ای برانگیخت که آن‌ها عربستان را متهم کردند با هزینه این کشور روابط خود با ایران را

توسعه داده است،[۱۴] اما با این وجود، اعضای این شورا همواره در بیانیه‌های پایانی خود حمایت قاطع خود را از مواضع امارات درخصوص مالکیت جزایر سه‌گانه ایرانی اعلام می‌کردند. آخرین موضع‌گیری‌های مزبور به عصر روز یکشنبه در هفدهم خرداد ۱۳۸۳ برمی‌گردد. هنگامی که وزرای خارجه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس برای تصمیم‌گیری در بیانیه پایانی در سالن مجللی در شهر ساحلی جده عربستان گردهم آمدند، موضوع یک بند بیانیه، از پیش تعیین شده بود. وزرای خارجه کشورهای عمان، عربستان، قطر، کویت، امارات متحده و بحرین در پایان این اجلاس یک‌روزه با گنجاندن بندی با حمایت از ادعاهای امارات درباره جزایر سه‌گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک، ایران را «*اشغالگر*» این جزایر خواندند.[۱۵]

آنچه بدیهی است آن که «*اشغالگر*» خواندن ایران از سوی اعضاء شورای همکاری خلیج فارس آن هم پس از هفت سال اعلام و اعمال سیاست تنش‌زدایی خاتمی در منطقه، حاکی از چالش‌های منطقه‌ای جدی پیش روی دولت وی در عرصه سیاست خارجی بود. این چالش از آن جایی بیشتر خود را نشان می‌دادند که چهار روز پیش از برگزاری اجلاس مزبور در جده، به‌سوی یک لنج صیاد ایرانی در حاشیه جزیره ابوموسی تیراندازی شده و کاپیتان و خدمه آن به بندری در دبی منتقل شده بودند.

نکته جالب در این زمینه این است که وزرای خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی نیز حق حاکمیت بر آب‌های سرزمینی، حریم هوایی فلات قاره و مناطق ویژه اقتصادی ایران را متعلق به امارات متحده دانستند.[۱۶]

مجموع این شواهد نشان می‌دهد علی‌رغم تأکید متعدد خاتمی مبنی بر لزوم حل و فصل اختلاف ارضی با امارات از طریق گفت‌وگوی مستقیم و درچارچوب تفاهمنامه ۱۹۷۱[۱۷] امارات همچنان با طرح این موضوع در دستور کار نشست‌های مختلف وزرای خارجه و سران شورای همکاری خلیج فارس و نیز احاله موضوع به دادگاه بین‌المللی لاهه و تأکید مکرر بر آن، درصدد بین‌المللی کردن این مسأله بوده و هست.

درمجموع ادامه روند حمایت و پشتیبانی اعضاء شورای همکاری خلیج فارس از

ادعاهای بی‌پایه و اساس امارات و تلاش این کشور برای بین‌المللی کردن مسأله جزایر سه‌گانه، به‌رغم تأکید این اعضاء بر گسترش روابط با جمهوری اسلامی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، همواره یکی از مهمترین موانع در راه عملی کردن سیاست خارجی خاتمی مبنی بر تنش‌زدایی در منطقه خلیج فارس قلمداد می‌شد. ایران همواره بیانیه‌های شورای همکاری خلیج فارس را که به پشتیبانی از ادعاهای امارات صادر می‌شود، دخالت در امور داخلی و حاکمیت و تمامیت ارضی خود دانسته است.

۵. دخالت آمریکا در امور منطقه

منطقه خلیج فارس به‌دلیل اهمیت راهبردی و ذخایر نفتی، همواره مورد توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده است که همواره به‌عنوان وسیله‌ای جهت نیل به اهداف خود به آن نگریسته‌اند و امنیت آن را از دریچه حجم چاه‌های نفتی ارزیابی کرده‌اند. خلیج فارس از معدود مناطقی است که اهمیت آن برای غرب و به‌ویژه آمریکا واضح و روشن است.

پس از فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی، ایالات متحده خود را برای ایفای نقش رهبری جهان آماده می‌کرد و سیاست‌هایش را در مورد نقاط مختلف جهان از جمله خلیج فارس مورد ارزیابی مجدد قرار داد. درهمین زمان حمله عراق به کویت اولین فرصت مناسب را برای آزمایش و نشان‌دادن قدرت رهبری آمریکا به کشورهای جهان فراهم آورد.[۱۸]

در شرایطی که دیدگاه آمریکا در مورد رفتار با ایران شدیدتر از گذشته شده بود، حضور نیروهای این کشور در منطقه و امضای قراردادهای دفاعی دوجانبه با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس موقعیت آن را به شدت تقویت می‌کرد. آمریکا در این دوره زمینه را برای مبارزه جدی و کنترل ایران در چارچوب سیاست «*مهار دوجانبه*» آماده می‌کرد و همین مسأله سبب شد که این کشور از همکاری بین ایران و کشورهای خلیج فارس تا حد زیادی جلوگیری کند.[۱۹] در همین راستا آمریکا در چارچوب راهبرد «ایران هراسی منطقه‌ای» کوشید تا با بزرگ نشان‌دادن خطر ایران

برای عربستان و کشورهای کوچکتر حوزه خلیج فارس و با تبلیغات وسیع در مورد قدرت نظامی ایران، این کشورها را از ایران بترساند و در سیر گسترش مناسبات آن‌ها با جمهوری اسلامی اخلال ایجاد کند. از جمله آمریکا پس از عقد قراردادهای دفاعی با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و گرفتن تسهیلات و پایگاه‌های نظامی از آن‌ها و تقویت روابط نظامی خود با عربستان، با بزرگ نشان‌دادن خطر ایران از ورود تهران به ترتیبات امنیتی منطقه جلوگیری می‌کرد.[۲۰]

آمریکا این سیاست تفرقه‌افکنانه خود را حتی پس از شروع به کار دولت خاتمی و بروز نشانه‌هایی از بهبود مناسبات تهران با سایر پایتخت‌های حوزه خلیج فارس ادامه داد. این کشور همچنان پس روی کارآمدن خاتمی، هرچند وقت یکبار وزیر دفاع خود را به خلیج فارس اعزام می‌کرد تا ضمن یادآوری خطر ایران به کشورهای منطقه، زمینه را برای امضای قراردادهای کلان نظامی با این کشورها آماده سازد. در این راستا، آمریکا حتی سیستم امنیتی مشترک بین آمریکا و شورای همکاری خلیج فارس را به کشورهای عضو این شورا پیشنهاد کرد.[۲۱]

درمجموع حضور و مداخله مستقیم آمریکا در امور جاری منطقه، به‌ویژه پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله نظامی به افغانستان و عراق، همواره یکی از مهمترین موانع بر سر راه پیگیری و پیشبرد سیاست مشارکت‌جویانه و تنش‌زدایی دولت خاتمی در منطقه خلیج فارس به‌شمار می‌رفت. البته علاوه بر آمریکا، کشورهای دیگری مانند انگلیس، فرانسه، ژاپن و حتی روسیه نیز تاحدودی با مسایل منطقه خلیج فارس در ارتباط هستند. اما مداخله آن‌ها در امور منطقه هرچند با دو حمله نظامی آمریکا پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بیشتر از گذشته شده است، اما اهمیت آن از موقعیت درجه دومی برخوردار است و لذا از بررسی تأثیر آن بر روابط ایران و کشورهای منطقه خلیج فارس و ارزیابی سیاست خارجی دولت خاتمی در این زمینه چشم‌پوشی می‌نماییم.

۶. تفاوت ساختارهای قومی ـ مذهبی و فرهنگی

در مباحث تئوریک درباره «همکاری» گفته می‌شود که وجود ساختارهای فرهنگی و

اجتماعی مشابه باتوجه به عوامل قومی، نژادی، مذهبی، فرهنگی، تاریخی و میراث مشترک در یک منطقه و یا در میان دو کشور به معنی وجود همبستگی اجتماعی خواهد بود. درمقابل عدم تشابه در این موارد به عدم همبستگی اجتماعی منجر خواهد شد. تشابه در این عوامل دولت‌های یک منطقه را به هم پیوند می‌دهد و با ایجاد احساس یگانگی میان مردم یک منطقه در نزدیکی آن‌ها به یکدیگر نقش بسزایی دارد. به‌عنوان مثال در مناطقی که مردم آن‌ها دارای زبان، مذهب، فرهنگ، نژاد، تاریخ و میراث مشترک هستند، امکان نزدیکی آن‌ها بسیار بالاتر از مناطقی است که در این زمینه‌ها اشتراک ندارند. در مناطقی که مردم آن‌ها دارای اشتراکات فرهنگی و اجتماعی فراوانی هستند، دولت‌ها باتوجه به افکار عمومی کشورشان بیشتر درجهت همکاری سوق می‌یابند تا درجهت رقابت و ستیزه. در مقابل در مناطقی که اختلافات فرهنگی ـ اجتماع فراوان است، این عوامل می‌تواند همواره بهانه‌ای برای رقابت، جنگ و ستیز فراهم سازد و یا حداقل دولت‌ها را در یک شرایط بحرانی و تنش‌زا قرار دهد.

به‌لحاظ فرهنگی، ایرانی‌ها تردید ندارند که ایران و ایرانی دارای یک فرهنگ برتر در منطقه است، بسیار برتر از عرب‌ها که ایرانی‌ها از نظر تاریخی آن‌ها را «*بدوی‌های بی‌شعور صحرا*»، «*سوسمارخور*»، «*تن‌پرور و ناآشنا با راه و رسم تمدن*» می‌شمارند. ایرانیان عموماً عقیده دارند که از همسایگان و دشمنان خود تیزهوش‌ترند. به عبارت دیگر ایرانیان به دنیای اطراف خود احساس نخوت ذاتی و نسبت به برتری فرهنگی خود اطمینان دارند.[۲۲]

«مذهب» نیز یکی از عناصر بسیار مهم ساختار فرهنگی ایران است که در تبیین هویت جامعه ایرانی نقش اساسی داشته و دارد. ۹۸ درصد مردم ایران مسلمان هستند. موضوعی که به لحاظ مذهبی ایران را در میان کشورهای اسلامی به صورت مشخص‌تری متمایز می‌سازد این است که ۹۳ درصد جمعیت ایران پیرو مذهب شیعه هستند.[۲۳] ویژگی‌های متمایزکننده تشیع از تسنن نه فقط در مبادی و مبانی آن بلکه مهمتر از آن در روح شیعه یعنی در گرایش و نگرش‌هایی نهفته است که در مسیر تاریخی، موضع شیعه را در مسایل بحث‌انگیز تاریخ اسلامی و جامعه عقاد اسلامی، تشخص بخشیده است.

ایرانیان همواره دربرابر هجوم قدرت خارجی و بیگانه مقاومت نشان داده‌اند و حتی درصورت شکست، نیروی غالب را به‌لحاظ معنوی، مغلوب و مجذوب خود نموده‌اند. اما مسأله «عرب» امر دیگری بود. عرب تازه‌مسلمان فکر تازه‌ای آورد که متضمن سعادت انسان و رهایی توده‌های ایرانی از ظلم و ستم حاکمان وقت و رهایی از فشار بالای مالیات‌ها بود و به همین دلیل توده مردم دربرابر عرب‌ها نایستادند و اسلام را با آغوش باز پذیرفتند. اما کم‌کم مسأله عرب از «اسلام» جدا شد و رفتار خلفای بنی‌امیه و عمال آن برخلاف دستورات صریح دین مبین اسلام به صورت دیگری درآمد. موضوع «غالب و مغلوب»، «عصبیت عربی و برتری‌دادن به نژاد عرب» آشکار گردید. گرایش ایرانیان به مذهب شیعه در این دوران که نقطه مقابل مذهب رسمی خلفای سنی عرب بود، نوعی مبارزه با سلطه اعراب نیز محسوب می‌شد.[۲۴] این تقابل، خود را حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و گذشت چند صد سال را حفظ کرده است. بعد از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۷۹، جبهه‌بندی اعراب علیه ایران، به‌ویژه طی هشت سال جنگ عراق علیه این کشور و حمایت همه‌جانبه کشورهای عربی منطقه خلیج فارس از صدام به رهبری عربستان سعودی؛ کشتار ایران در مراسم حج ۱۳۶۶؛ حمایت عربستان سعودی و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس از حضور آمریکا در منطقه و حمایت کشورهای عربی به رهبری عربستان و مصر از ادعاهای امارات درباره جزایر سه‌گانه ایران، تصویر تیره و تاری از اعراب در ذهن ایرانیان ترسیم کرده است به‌گونه‌ای که در شرایط بحرانی به سادگی ناسیونالیسم ایرانی را علیه اعراب منطقه خلیج فارس و به‌ویژه عربستان تحریک می‌کند.

به‌طور کلی ذهنیت منفی اعراب و ایرانیان نسبت به یکدیگر ریشه در انباشته‌های متراکم تاریخی دارد که ساختار شکننده قومی و مذهبی را میان آن‌ها به‌وجود آورده است. بنابراین سیاست خارجی هر دولتی که در ایران و جمهوری اسلامی روی کار بیاید صرف نظر از این‌که رویکرد تنش‌زدایانه داشته باشد یا نداشته باشد درقبال اعراب منطقه با مشکل تاریخی، مذهبی و قومی مواجه خواهد شد.

۷. مکمل‌نبودن ساختار اقتصادی کشورهای منطقه

همکاری‌های اقتصادی به توزیع منابع اقتصادی و مکمل‌بودن اقتصاد کشورهای یک منطقه و همچنین ویژگی الگوهای تجارتی بستگی دارد. کشورهایی که دارای اقتصاد مکمل باشند، سطح همکاری و همگرایی در یک منطقه را تقویت می‌کنند و درمقابل، عدم توانایی ساختارهای اقتصادی در رفع نیازهای متقابل دوجانبه و چند جانبه و وجود اقتصادهای مشابه و حتی رقیب موجب کاهش همکاری و گاه افزایش اختلاف می‌شود.

با یک نگاه کلی به ساختار اقتصادی کشورهای منطقه به وضوح مشاهده می‌شود که ساختارهای اقتصادی کشورهای منطقه، تقریباً مشابه هستند.اقتصاد همه کشورهای منطقه، تک‌محصولی و متکی بر درآمدهای حاصل از فروش مواد خام (نفت و انرژی) است. از نظر ساختار صنعتی نیز این کشورها کم و بیش وابسته به کشورهای پیشرفته خارج از منطقه هستند. بدیهی است ساختارهای ضعیف صنعتی از یک‌سو قابلیت همکاری‌های درون منطقه‌ای را کاهش می‌دهند و ازسوی دیگر ضرورت و نیاز همکاری‌های واگرایانه و جداگانه به ساختارهای پیشرفته صنعتی را افزایش می‌دهد. به‌این‌ترتیب این کشورها اولاً توان رفع نیازهای یکدیگر را ندارند ثانیاً وجود صنایع پتروشیمی و دیگر فرآورده‌های نفتی مشابه، زمینه همکاری شکننده و رقابت میان کشورها را برای بازاریابی خارجی فراهم می‌نماید.[۲۵]

بدین‌سان امکان مبادلات بازرگانی میان کشورهای منطقه خلیج فارس همواره با ریسک بالایی مواجه است و حتی در بهترین شرایط سیاسی ـ دیپلماتیک، به لحاظ اقتصادی نمی‌توانند شریک تجاری مناسب و مکمل برای یکدیگر باشند. بنابراین ساختارهای اقتصادی غیرمکمل و شکننده، دامنه تأثیرگذاری سیاسی و اقتصادی سیاست تنش‌زدایی خاتمی را همواره محدود می‌کردند.

ج. چالش‌ها و موانع فرامنطقه‌ای

۱. موانع عادی‌سازی مناسبات تهران ـ واشنگتن پس از دوم خرداد ۷۶

به‌رغم تمام تلاش‌هایی که دستگاه دیپلماسی خاتمی در طول هشت سال ریاست

جمهوری وی به‌منظور عادی‌سازی مناسبات ایران و آمریکا انجام داده است، اما همچنان برخی موانع و چالش‌های اساسی در راه بهبود روابط تهران ـ واشنگتن جا خوش کرده بودند. برخی از این موانع و چالش‌ها به موانع داخلی در هر دو کشور برمی‌گشت. برخی دیگر موانعی تاریخی و درازمدت بودند درحالی که برخی موانع، جدیدتر و مقطعی‌تر از بقیه به‌نظر می‌رسیدند.

در این بخش تلاش خواهد شد که به واکاوی فعال چالش دولت هشت‌ساله اصلاحات در راه عملی‌کردن شعار رابطه با آمریکا بنشینیم و از این رهگذر یک گام دیگر به ارزیابی کارنامه سیاست خارجی دولت خاتمی نزدیک‌تر از گذشته شویم.

۱-۱. موانع داخلی در دو طرف

ادبیات سیاسی موجود درخصوص موانع داخلی در عادی‌سازی مناسبات ایران و آمریکا مختص به بررسی این چالش‌ها در یکی از دو کشور بدون درنظرگرفتن طرف مقابل قابل تصور نیست بلکه درون‌مایه اساسی پژوهش‌ها و اظهار نظرها در این زمینه، بررسی این موانع در هر دو کشور مزبور است. هرچند باید تأکید کرد که سهم *تقصیر* و یا دست کم *قصور* در عادی‌سازی مناسبات تهران و واشنگتن براساس این ادبیات سیاسی بیشتر از جانب ایالات متحده آمریکا ارزیابی شده است تا ایران.

شاید نقطه عزیمت قلم‌فرسایی درباره موانع داخلی در جمهوری اسلامی برای نزدیک‌شدن به ایالات متحده آمریکا، سخنان رهبر معظم انقلاب در جمع وزیر امور خارجه و نمایندگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور در ۲۵ مرداد ماه ۱۳۷۸ باشد. ایشان در جمع مزبور تصریح نمودند که:

«مسأله ما با آمریکا، مسأله تشنج‌زدایی نیست. پیشرفت اقتصادی در ایران به ضرر آمریکاست و اگر الگوی اسلامی در ایران موفق شود، کشورهای دیگر نیز تشویق خواهند شد. بنابراین سیاست استکباری آمریکا متکی بر ایجاد مزاحمت برای جمهوری اسلامی ایران و ممانعت از پیشرفت اقتصادی کشور ماست و براین اساس تا هنگامی که ایران به‌عنوان یک کشور مستقل و اسلامی و دولتی متکی بر ملت مؤمن

خویش در صحنه سیاست جهانی حضور دارد، آمریکا به مخالفت و ستیز خود با این ملت و نظام ادامه خواهد داد».[۲۶]

بسیاری از تحلیلگران کلیدی و استراتژیست ایالات متحده آمریکا از جمله *جفری کمپ*، مدیر اسبق برنامه‌های استراتژیک منطقه‌ای آمریکا در مرکز نیکسون و دستیار ویژه رئیس جمهور در دوران رونالد ریگان، این‌گونه اظهار نظرهای رسمی را نوعی *بحران سیاسی* بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران تلقی کردند و از جمله تأکید کردند که تا زمانی که بحران مزبور در ایران فروکش نکند، نمی‌توان تغییر چشمگیری را در روابط ایران و آمریکا انتظار داشت.[۲۷]

برخی دیگر از نویسندگان غربی نظام سلسله‌مراتبی سیاسی در جمهوری اسلامی را عامل ناامیدی از رابطه ایران و آمریکا ارزیابی کرده‌اند: «گروه زیادی در خارج از ایران امیدوارند که پیروزی خاتمی منجر به ورود سیل خارجیان و بهبود رابطه بین‌المللی شود. اما درنهایت این رهبر نظام جمهوری اسلامی، آیت‌ا... خامنه‌ای است که تصمیم آخر را می‌گیرد و اوست که می‌تواند بگوید رابطه با آمریکا صلاح است یا خیر».[۲۸]

برخی دیگر از نویسندگان ترکیب سیاسی هیأت حاکمه آمریکا را از دور دوم ریاست جمهوری کلینتون به بعد آغاز روندی می‌دانستند که ذهنیت تنش‌زدایی با واشنگتن را با آمدن خاتمی با تردید مواجه کرد: «از این زمان شاهد شکل‌گیری روندهای سینوسی بودیم که نمادهایی از همکاری در سطوح روابط اقتصادی، فرهنگی را نشان می‌داد اما هنگامی که این همکاری‌ها می‌خواست وارد عرصه سیاسی شود یا از وضعیتی مبتنی بر سیاست نرم[۲۹] به عرصه سیاست سخت[۳۰] وارد شود، ساختارهای داخلی آمریکا و ساختارهای داخلی ایران مقاومت می‌کردند...».[۳۱]

ادبیات سیاسی موجود درخصوص موانع داخلی در ایران و آمریکا برای عادی‌سازی مناسبات تهران ـ واشنگتن در یک اظهار نظر اخیر خاتمی به‌عنوان رئیس جمهور اصلاحات و مطرح‌کننده سیاست تنش‌زدایی با غرب، تکامل می‌یابد. وی در مصاحبه‌ای که در مردادماه سال جاری با روزنامه عرب زبان *الحیات* انجام داد، تصریح کرده است:

«از همان ابتدا، تمایلی از هر دو طرف یعنی طرف ایرانی و طرف آمریکایی وجود داشته است که در روابط بین دو کشور بهبودی حاصل نشود. زمانی که ما از نزدیک مسائل را پیگیری کردیم، متوجه شدیم برخی در ایران و برخی در آمریکا سیاست تخریب روابط را اتخاذ کرده‌اند».[۳۲] خاتمی در ادامه مصاحبه با الحیات خاطر نشان کرد:

«در ایران افرادی هستند که نسبت به آمریکا بسیار بدبین هستند و معتقدند روابط بهتر با آمریکا به منافع ملی ضربه خواهد زد. این دیدگاه برمبنای تاریخچه بدی است که آمریکایی‌ها به‌علت سیاست‌های اشتباه خود درقبال ایران، در ذهن این افراد به جا گذاشته‌اند... هر دو طرف باید نگاه متفاوتی اتخاذ کنند و با نگرش مثبتی به یکدیگر نظر کنند و برای این منظور، آمریکا باید گام نخست را از راه تغییر مثبت سیاست‌های خود درقبال ایران بردارد... ما هنوز در زمینه برقراری روابط با آمریکا به یک اجماع سیاسی دست نیافته‌ایم... مادامی که سیاست ما این باشد در این‌صورت هر دولتی اعم از محافظه کار یا اصلاح‌طلب نمی‌تواند آن را نقض کند».[۳۳]

این قبیل اظهار نظرهای صریح درخصوص چالش‌های داخلی در مناسبات ایران و آمریکا به‌ویژه از سوی کسی که در رأس دستگاه دیپلماسی تنش‌زدایی و گفت‌وگو با غرب به مدت هشت سال فعالیت مستمر داشته است، حاکی از جدی و عینی‌بودن موانع مزبور در داخل دستگاه‌های حکومتی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا می‌باشد.

۱-۲. گلایه‌های تاریخی ایران و آمریکا

حافظه تاریخی ایرانیان نسبت به عملکرد سوء گذشته دولت آمریکا در تاریخ معاصر ایران منشاء برخی گله‌مندی‌های تاریخی است که رفع و حذف آن از اذهان، به راحتی از عهده یک دولت و دستگاه دیپلماسی خاص برنمی‌آید:

اول. مشکلات روابط ایران و آمریکا قبل از انقلاب

برای اغلب ایرانی‌ها، مهمترین مسایلی که مانع روابط عادی با ایالات متحده می‌شود

با نقش تاریخی مسأله‌دار سیا در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ برای سرنگونی دکتر مصدق و بازگرداندن شاه گره خورده است.[۳۴] حمایت بی‌قید و شرط آمریکا از نظام پادشاهی، انقلابیون ایران را کاملاً به سیاست‌های واشنگتن درقبال خاورمیانه و به‌خصوص ایران بدبین کرده است. آثار این بدبینی پس از گذشت سه دهه از وقوع انقلاب اسلامی هنوز قابل مشاهده است.

دوم. مشکلات روابط ایران و آمریکا بعد از انقلاب

این حافظه تاریخی با بلوکه‌شدن میلیاردها دلار دارایی ایران در زمان وقوع انقلاب اسلامی؛ طرح کودتای آمریکا در پایگاه هوایی شهید نوژه در ۲۱ تیرماه ۱۳۵۹ و شکست عملیات نظامی آمریکایی در صحرای طبس در ۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ که به‌منظور آزادکردن گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران طراحی شده بود تقویت و با تولید می‌شود.حمایت قاطعانه واشنگتن از هشت سال تجاوزگری عراق علیه ایران، قضیه حمله موشکی به هواپیمای مسافربری ایرباس و درنهایت حمله ناو جنگی آمریکا به اسکله‌های نفتی ایران در خلیج فارس از جمله عمده‌ترین مشکلات تاریخی در روابط ایران و آمریکا پس از وقوع انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است.

بدین‌سان مسأله رابطه ایران و آمریکا برای دولت و ملت هردو طرف به یک تابو و طلسم تاریخی مبدل شده است که هشت سال دیپلماسی خاتمی نتوانست آن را بشکند و به کناری بگذارد . بنابراین شاید عادی‌سازی این مناسبات مستلزم گذشت هرچه بیشتر زمان باشد که در حوصله و توان دیپلماسی دولت خاتمی نمی‌گنجید.

۱-۳. اتهامات سه‌گانه ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی

تحلیل محتوای اظهارات مقامات آمریکایی در عرصه سیاست خارجی این کشور برمی‌آید حاکی از آن است همواره سه موضوع یا اتهام اساسی از سوی واشنگتن علیه جمهوری اسلامی ایران دنبال شده است:

- حمایت از تروریسم بین‌المللی و منطقه‌ای

- مخالفت با روند صلح در خاورمیانه
- تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتارجمعی

طرح این سه اتهام به صراحت و وضوح در اتهامات مقامات آمریکایی قابل مشاهده و بررسی است. به‌عنوان مثال *ریچارد مورفی*، مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه در شورای روابط خارجی سنا و دستیار اسبق وزیر خارجه آمریکا بارها تأکید کرده است که:

«شکایت‌های ما از جمهوری اسلامی را همه می‌دانند: ۱. پشتیبانی ایران از تروریسم بین‌المللی؛ ۲. حمایتش از توسل به خشونت برضد فراگرد صلح عرب ـ اسرائیلی؛ ۳. تعقیب برنامه سلاح‌های هسته‌ای ایران. تهران همه این اتهامات را رد کرده است، اما سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و اروپایی مدارک مستند درباره هر سه مورد را گزارش کرده‌اند. واشنگتن از افشای مدارک مربوط به این اتهامات خودداری می‌کند چون با این عمل، منابع و شیوه‌های گردآوری اطلاعات را به خطر می‌اندازد...».[۳۵]

تکرار اتهامات سه‌گانه مزبور که گاه مورد *نقض حقوق* بشر نیز به آن اضافه می‌شود از زبان مقامات آمریکایی حاکی از وجود طرح حساب‌شده و چالشی همیشگی در چشم‌انداز مناسبات تهران ـ واشنگتن چه در زمان خاتمی و چه در دوره ریاست جمهوری پیش و پس از وی است به‌عنوان مثال *ویلیام کوهن*، وزیر دفاع وقت آمریکا در سال ۱۳۷۷ و در شرایطی که امیدها به عادی‌سازی مناسبات با آمریکا پس از دوم خرداد ۷۶ زنده شده بود، مدعی شد:

«تا زمانی که ایران به حمایت از تروریسم، ساختن سلاح‌های کشتار جمعی و مخالفت با روند صلح خاورمیانه ادامه دهد، روابط میان تهران و واشنگتن پیشرفت درخور توجهی نخواهد کرد».[۳۶]

با نزدیک‌شدن پایان دوره اول ریاست جمهوری خاتمی، واشنگتن ایران را در صدر کشورهای حامی تروریسم قرار داد و تهران را به‌عنوان ناقض حقوق بشر و اخلال‌کننده در روند صلح خاورمیانه معرفی کرد. به همین دلیل ایالات متحده درپی پایان مدت قانونی تحریم‌های ایران و لیبی ــ که علیه شرکت‌های خارجی طرف معامله

با بخش انرژی ایران جریمه‌هایی تحمیل می‌کرد ـــ در ماه اوت ۲۰۰۱ بار دیگر این طرح را در کنگره تمدید کرد. قانون تحریم مزبور که تاکنون نیز ادامه دارد دارای دو شرط است که در صورت تحقق، ایران از دایره این تحریم‌ها بیرون می‌رود: اول این‌که نام ایران از فهرست کشورهای حامی تروریسم که وزارت خارجه آمریکا سالانه آن را منتشر می‌کند، خارج گردد و دوم این‌که ایران به تلاش‌های خود برای طراحی توسعه و ساخت یا دستیابی به دستگاه‌های انفجاری هسته‌ای یا مواد و تکنولوژی مربوطه، سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، موشک‌های بالستیک و تکنولوژی پرتاب موشک‌های بالستیک پایان دهد. بخشی از اقدام مزبور آمریکا در واکنش به برگزاری کنفرانس حمایت از انتفاضه در تهران و حضور رهبر انقلاب، ریاست جمهوری و رئیس وقت مجلس شورای اسلامی در این نشست بازمی‌گشت.[۳۷]

اتهامات چهارگانه همیشگی ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی (نقض حقوق بشر، حمایت از تروریسم، تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی و اخلال در روند صلح خاورمیانه) را باید درچارچوب پیش‌شرط‌های آمریکا برای برقراری و عادی‌سازی مناسبات با ایران فهم و درک کرد. بدیهی است که از منظر این نویسندگان، جمهوری اسلامی نیز پیش‌شرط‌هایی برای گفت‌وگو با آمریکا دارد. به‌عبارت دیگر ادبیات سیاسی مذکور پیش‌شرط‌های متقابل طرفین را از جمله موانع عمده در راه سیاست تنش‌زدایی با غرب در برنامه‌های دولت خاتمی به حساب می‌آورد. به این ترتیب دولت آمریکا همواره چهار شرط اساسی برای برقراری رابطه و به‌عبارت دیگر ترک مخالفت با ایران تعیین نموده است:

۱. رسمیت‌یافتن حقوق بشر به روایت و تقریر آمریکا در ایران: دولت آمریکا بارها بر این گزاره تأکید نموده است که در جمهوری اسلامی حقوق بشر رعایت نمی شود و هرساله نام دولت جمهوری اسلامی را در فهرست کشورهای ناقض حقوق بشر درج می‌نماید. طرح اتهامات حقوق بشری علیه ایران از سوی آمریکا فی‌نفسه دارای بار سیاسی بوده و به‌عنوان دست‌آویزی برای اعمال سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای این کشور مطرح شده است چراکه در رابطه آمریکا با حکومت سلطنتی ایران قبل از وقوع

انقلاب اسلامی که پایمال‌کننده آزادی‌های مدنی ـ سیاسی بود، حرفی از حقوق بشر به‌میان نمی‌آمد. امروزه نیز بسیاری از متحدان منطقه‌ای آمریکا، حقوق بشر به‌معنای غربی را رعایت نمی‌کنند. مثلاً درمورد عربستان سعودی (به‌ویژه قبل از کمرنگ‌شدن مناسباتش با ایالات متحده درپی وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱)، نه انتخابات دموکراتیکی در این کشور وجود دارد و نه زنان از برخی حقوق مرسوم مانند حق رانندگی برخوردار هستند.[۳۸]

۲. عدم حمایت از تروریسم: یکی از پیش‌شرط‌های همیشگی دولت آمریکا برای برقراری رابطه با ایران بعد از انقلاب اسلامی این است که جمهوری اسلامی باید از حمایت خود از گروه‌های مقاومت اسلامی که آمریکا مشخصاً آن‌ها را تروریست می‌داند، دست بردارد. منظور آمریکا از تروریسم و گروه‌های تروریستی، گروه‌ها و نهضت‌های آزادیبخش فعال به خصوص در لبنان و فلسطین است که باتوجه به ماهیت ضد اسرائیلی و ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی بعید است تهران دست از حمایت آن‌ها بشوید.

۳. عدم مخالفت با روند سازش در خاورمیانه: عقد پیمان کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل آغازگر روند سازش و انعطاف اعراب درمقابل تل‌آویو بوده و به پیمان *اسلو* میان سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) و اسرائیل ختم گردید. مخالفت علنی جمهوری اسلامی با انعقاد پیمان اخیر موجب شد که ایران همواره به‌عنوان کشور مخالف روند باصطلاح صلح خاورمیانه از سوی آمریکا و اسرائیل معرفی شود. به‌همین دلیل آمریکا بارها از جمهوری اسلامی خواسته که یا از روند صلح خاورمیانه حمایت کند و چنانچه لفظاً روند صلح را تأئید نمی کند، با آن مخالفت ننموده و سکوت پیش گیرد.

۴. عدم تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی: باوجود آن که دولت ایران، قراردادهای منع تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی اعم از شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای را امضا نموده و نظارت پادمان نظارتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را در قالب پذیرش NPT،[۳۹] پذیرفته است، آمریکا همواره ایران را برهم زننده ثبات

خاورمیانه معرفی کرده است. به گونه‌ای که هشت سال تلاش خاتمی برای گفت‌وگو با آمریکا و تنش‌زدایی در منطقه خلیج فارس نتوانسته است جمهوری اسلامی را از بار سنگین چنین اتهاماتی برهاند.[۴۰]

جمهوری اسلامی ایران نیز درمقابل دو شرط اساسی برای عادی‌سازی مناسباتش با آمریکا مطرح نموده است:

۱. ایالات متحده آمریکا باید در قلم و قدم، انقلاب اسلامی را به‌عنوان یک واقعیت انکارناپذیر قبول نماید و برای آرمان‌ها و ارزش‌های ملت ایران، احترام قائل شود و بپذیرد که جمهوری اسلامی ایران نظامی مستقل است و تصمیم‌گیری‌های آن در قالب اهداف، مصالح و منافع کشور صورت می‌گیرد و اصل برابری دولت‌ها را به‌صورتی واقع‌بینانه در روابط خود با جمهوری اسلامی محترم شمارد.

۲. ایالات متحده آمریکا باید برای نشان‌دادن حسن نیت خود، دارایی‌های ایران را که اینک در آمریکا توقیف شده است از حالت بلوکه خارج کرده و به ایران مسترد نماید. این پیش‌شرط به قدری مهم تلقی می‌شود که برخی از نویسندگان غربی از آن به‌عنوان یک معضل در راه عادی‌سازی مناسبات تهران و واشنگتن یاد می‌کنند: «یکی از معضلات ایرانی‌ها این است که اصرار دارند، پیش از هر مذاکره رسمی آمریکا باید دست به اقداماتی بزنند، مثلاً دارایی‌های بلوکه شده را آزاد کند یا به دلیل رفتار گذشته‌اش عذرخواهی کند... بعید می‌نماید که دولت آمریکا حاضر به دادن چنین امتیازاتی باشد...».[۴۱]

به این ترتیب پیش‌شرط‌های متقابل و چندگانه جمهوری اسلامی و آمریکا ازجمله موانع و چالش‌های عمده در عملی‌شدن سیاست تنش‌زدایی و گفت‌گوی با آمریکا درطول دوران ریاست جمهوری خاتمی به‌شمار می‌رفت.

۱-۴. مانع‌تراشی اسرائیل در عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا

تأمین امنیت اسرائیل یکی از مهمترین اصول در اهداف خاورمیانه‌ای آمریکا بوده است. آمریکا به اسرائیل به‌عنوان یک سرمایه سوق‌الجیشی می‌نگرد و از آن حمایت

می‌کند. از زمان تأسیس غیرقانونی این کشور در سال ۱۹۴۸، فعال‌شدن سیاست آمریکا در خاورمیانه، جزو اولویت‌های آمریکا بوده است و این بر تمامی دکترین‌های رؤسای جمهوری آمریکا درخصوص منطقه خاورمیانه و خلیج فارس سایه افکنده است. تقریباً شصت سال است که سیاست آمریکا در خاورمیانه درجهت دستیابی به دو هدف اصلی، سوق داده می‌شود: ۱. تأمین نفت مورد نیاز صنایع آمریکا و ۲. تثبیت اسرائیل به‌عنوان به وطن یهودی.

این دو هدف به‌طور ذاتی با یکدیگر متعارض بوده و در گذشته، مشکلات دیرپایی برای سیاستمداران آمریکایی به وجود آورده است چرا که آمریکایی‌ها هم به نفت اعراب نیازمند بوده اند و هم به کمک‌های لابی یهود در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا.

شناخت الگوی حاکم بر روابط آمریکا و اسرائیل، موضوعی است که همواره مورد توجه محققان و سیاستمداران به‌ویژه در خاورمیانه بوده است. ویژگی این روابط به‌گونه‌ای است که شاید در جهان نمونه چنین مناسباتی وجود نداشته باشد. بنا به نظر برخی از تحلیلگران، اسرائیل امروزه به‌عنوان ضمیمه قدرت و ثروت ایالات متحده تلقی می‌شود و اقتصاد آن کشور، یکسره به جریان سرمایه خارجی وابسته است و سیاست‌های آن را عموماً اهداف ایالات متحده تعیین می‌کند.

در دهه‌های گذشته، آمریکا به تنهایی و با تکیه بر برتری خود در عرصه‌های دیپلماتیک، نظامی، اقتصادی و ایدئولوژی از اسرائیل حمایت کرده است. بدین‌ترتیب به نظر این دسته از تحلیلگران اسرائیل در دستان و تحت نفوذ ایالات متحده آمریکاست و این آمریکاست که در راستای تحقق اهداف بین‌المللی و منطقه‌ای خود از اسرائیل حمایت می‌کند.

دیدگاه دیگر در میان بسیاری از تحلیلگران این است که کمک‌ها و مساعدت‌های آمریکا به اسرائیل ناشی از نفوذ اهرم‌های قوی و نافذی است که اسرائیل در آمریکا از آن‌ها برخوردار است. تسلط یهودیان آمریکا بر ارکان اقتصادی، تجاری، ارتباطی - تبلیغی آمریکا در عمل موجب شده است که بعد از گذشت چندین دهه از آغاز

روابط بین این دو کشور، بسیاری از محافل تصمیم‌گیری و سیاستگذاری آمریکا، مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر توانایی مالی و سیاسی گروه‌های فشار یهودی (لابی یهودی) قرار داشته باشند.

به این ترتیب یک دیدگاه حاکی از تابعیت محض اسرائیل از ملاحظات و استراتژی‌های متنوع آمریکا است و تمامی کمک‌های اقتصادی و نظامی واشنگتن به تل‌آویو را درجهت تأمین با بالاترین سطوح منافع برای آمریکا قلمداد می‌کند و دیدگاه دیگر معتقد است که این‌امریکاست که در اصل میان تدابیر ظریف و بنیانی اسرائیل و گروه فشار آن محاصره شده است.[۴۲]

همچنان که دو دیدگاه درخصوص کیفیت رابطه آمریکا و اسرائیل وجود دارد (آمریکا تعیین‌کننده سیاست‌های اسرائیل یا اسرائیل تعیین‌کننده سیاست‌های آمریکا)، دو دیدگاه نیز درخصوص نگاه تل‌آویو به رابطه تهران و واشنگتن مطرح است: یک دیدگاه معتقد است که اسرائیل مانع عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا می‌باشد و دیدگاه دیگر تأکید می‌ورزد که رابطه ایران و آمریکا برای حل مسأله اسرائیل ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

ادبیات سیاسی مختصری به‌منظور اثبات دیدگاه دوم درمقابل دیدگاه رایج اول وجود دارد این ادبیات ناچیز را می‌توان به‌عنوان مثال در مطلبی از نشریه *«انرژی کامپس»* مشاهده کرد که می‌نویسد: «برخی از نمایندگان کنگره آمریکا نظیر *باب‌نی*، نماینده حزب جمهوریخواه کنگره آمریکا عقیده دارند برای حفظ امنیت درازمدت اسرائیل لازم است ایران به جامعه جهانی بازگردانده شود».[۴۳] این ادبیات در اظهارات *وایزمن*، معاون وقت کمیته امور عمومی آمریکا و اسرائیل (آیپک) به‌عنوان بزرگترین سازمان لابی صهیونیستی در آمریکا نیز قابل استنتاج است: «هیچ‌کس در بین گروه‌های طرفدار اسرائیل در آمریکا نه تنها مخالف گفت‌وگو و ایجاد رابطه بین ایران و آمریکا نیست، بلکه برقراری گفت‌وگو بین آمریکا و ایران یکی از اهداف ما بوده وهست زیرا ایالات متحده در این‌گونه گفت‌وگوهاست که می‌تواند مسأله اسرائیل را مستقیماً با طرف ایرانی مطرح کند».[۴۴]

درمقابل این اظهار نظرها و تحلیل‌های کم‌حجم، ادبیات سیاسی قوی *«اسرائیل، مانع روابط»* در مباحث مربوط به عادی‌سازی مناسبات تهران ـ واشنگتن به چشم می‌خورد. براساس این ادبیات اسرائیل و لابی صهیونیستی فعال در دستگاه‌های اجرایی ایالات متحده، دشمنان اصلی و مخالفان برقراری رابطه عادی ایران و آمریکا هستند و عدم تمکین ایران و آمریکا به ارتباط با یکدیگر یکی از خواسته‌های اصلی اسرائیل است. شاید بتوان تکوین و گسترش چنین دیدگاهی را به بعد از رفت وآمد برخی سیاستمداران آمریکایی به ایران نسبت داد. به‌عنوان مثال می‌توان به اظهار نظر جفری کمپ، مدیر اسبق برنامه‌های استراتژیک منطقه‌ای آمریکا در مرکز نیکسون و دستیار ویژه رئیس جمهور در دوران رونالدریگان و از کارشناسان و مشاوران برجسته کاخ سفید اشاره داشت که آن را پس از پایان مسافرت دوهفته‌ای به ایران بعد از پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و به‌منظور شرکت در هشتمین سمینار خلیج فارس ایراد کرده است. وی معتقد بود:

«زمان یک تجدید نظر اساسی در سیاست ایالات متحده درقبال ایران شامل سیاست مجازات‌های اقتصادی فرارسیده است. با این همه چون محاصره اقتصادی بر بخش انرژی ایران تأثیرگذار است، لغو آن باید مشروط به تغییرات قابل تشخیص در رفتار ایرانی‌ها به‌ویژه در پشتیبانی از گروه‌های تروریستی که آمریکا، اسرائیل و دولت‌های عربِ دوست آنان را دشمن خود می‌دانند، باشد».[۴۵]

تأمل‌برانگیزترین اظهار نظر و تحلیل در ادبیات *«مانعیت اسرائیل»* در این زمینه را ریچارد مورفی دارد. وی از معاونین اسبق وزارت امور خارجه آمریکا و شخصی است که در سال ۱۳۷۶ ازسوی کلینتون مأمور بازبینی سیاست‌های این کشور در قبال منطقه خلیج فارس بوده است. مورفی درباره روابط ایران و آمریکا گفته است:

«روزی که اسرائیل سیاست خود را درقبال ایران تغییر دهد، همان روزی خواهد بود که واشنگتن قادر به تغییر سیاست خود خواهد شد».[۴۶]

روزنامه *الشرق الاوسط* نیز در آوریل ۱۹۹۸ می‌نویسد:«اسرائیل سعی دارد مانع جدیدی در راه نزدیکی واشنگتن و تهران ایجاد کند و این موضوعی است که اسرائیل

در فکر آن است؛ همچنان که تندروها در آمریکا نیز همین تمایل را دارند».[۴۷]

روزنامه الوطن، چاپ عربستان نیز به نقل از چند دیپلمات بلندپایه آمریکایی نوشته بود: «بوش، رئیس جمهوری آمریکا با وجود تمایل شدید به برقراری رابطه با ایران، از ترس اسرائیلی‌ها تاکنون در این زمینه اقدام نکرده است». به نوشته این روزنامه: «اسرائیلی‌ها به دولت بوش هشدار داده‌اند که اگر روابط با ایران را بهبود بخشد، کنگره را علیه او بسیج خواهند کرد».[۴۸]

حامد الگار، شرق‌شناس و استاد دانشگاه مقیم آمریکا نیز می‌گوید: «تهدیدهای مقامات آمریکایی بر ضد جمهوری اسلامی ایران تحت فشار و نفوذ لابی صهیونیست‌ها در ساختار حکومت آمریکاست و تحلیل‌های صهیونیست بر مقامات سیاسی آمریکا دیکته می‌شود».[۴۹]

دکتر پیروز مجتهدزاده نیز معتقد است: «به نظر نمی‌رسد که آمریکا بتواند مسأله سیاست‌های ضد ایرانی متعصبین طرفدار اسرائیل را ــ که در کنگره این کشور اکثریت را دارند ــ حل نماید. این مشکل ظاهراً حل نشدنی است...».[۵۰]

حجم گسترده‌ای از ادبیات سیاسی فوق نشان می‌دهد که نفوذ و رسوخ گسترده و عمیق اسرائیل و لابی صهیونیستی در ارکان تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، یک مانع جدی در راه عادی‌سازی مناسبات تهران ـ واشنگتن حتی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و در طول دوران ریاست جمهوری خاتمی است.

۱-۵. وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا

ایران متهم به یکی از محورهای سه‌گانه شرارت

حادثه تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک و واشنگتن، یکی از نقاط عطف در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی است. پس از این حادثه، رفتار خارجی آمریکا به‌ویژه در حوزه جغرافیایی خاورمیانه عربی شکل ماجراجویانه‌ای به خود گرفته و نظامیان آمریکا از این طریق درصدد نمایش قدرت و مزیت نظامی خود در این منطقه برآمدند.

حادثه یازده سپتامبر، بحران هویت یا معنای سیاست خارجی آمریکا را پس از فروپاشی اتحاد شوروی تاحد زیادی حل کرده است. به گفته کاندولیزا رایس، مشاور وقت امنیت ملی کاخ سفید و وزیر خارجه فعلی آمریکا: «جرج بوش در ابتدای کار در تعریف منافع ملی دچار مشکل بود زیرا نمی توانست دشمن را به‌طور دقیق مشخص نماید. ۱۱ سپتامبر دشمن را برای آمریکا مشخص کرد و آمریکا از این پس می‌داند که با کشورهای حامی تروریسم که ضمناً دارای سلاح‌های کشتار جمعی هستند و یا به آن سمت می‌روند روبروست». به گفته هنری کیسینجر نیز: «تا قبل از ۱۱ سپتامبر، ابتکار عمل دراختیار تروریست‌ها بود. چراکه آمریکا و غرب پس از اقدام تروریستی به‌دنبال آن‌ها می‌رفتند... اما پس از حادثه تروریستی یازده سپتامبر، اقدام پیشگیرانه قابل توجیه شده است».[۵۱]

کمتر از یک ساعت پس از برخورد هواپیمای مسافربری با برج نیویورک در ۲۰ شهریور ۱۳۸۰، مقامات اسرائیلی جنگ روانی سنگینی را علیه ایران و البته سوریه و لبنان شروع کردند و این کشورها را متهم کردند که مرکز تروریسم در جهان هستند و آمریکا باید پاسخ تروریست‌ها را در این کشورها بدهد. تحت تأثیر فشار آیپک و سایر لابی‌های قدرتمند صهیونیستی در آمریکا، چند ماه بعد جرج دبلیو بوش، رئیس جمهور ایالات متحده در ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۲ میلادی، ایران را در کنار عراق و کره شمالی قرار داد و در زمره اعضای *محورشرارت* یا *محوراهریمنی*[۵۲] معرفی کرد.

در واکنش به چنین اظهار نظر صریح و تند جرج بوش علیه جمهوری اسلامی خاتمی به‌عنوان کسی که در نخستین روزهای ریاست جمهوری‌اش امیدهای زیادی را برای عادی‌سازی مناسبات با واشنگتن در جامعه ایران به‌وجود آورده بود، خاطرنشان کرد:

«... شب گذشته بوش رییس جمهوری آمریکا مطالبی را اظهار داشت که نشان داد نه‌تنها قدرت درس گرفتن از تاریخ را ندارد بلکه سیاست جدید آمریکا بدتر از اسلاف و غیر واقع‌بینانه‌تر از گذشته است. لحن متکبرانه و مداخله‌جویانه سیاستمداران قدیمی آمریکا تکرار شد و با لحنی اهانت‌آمیز با ملت ایران سخن گفت. ایران قربانی

تروریست و قربانی سلاح‌های شیمیایی است که توسط کسانی که خواهان سرنگونی انقلاب اسلامی بودند دراختیار دشمنان منطقه‌ای ما قرار گرفته بود، اما ما را متهم به حمایت از تروریسم می‌کنند. متأسفانه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر که احساس می‌شد عزم جهانی برای مقابله با تروریسم بسیج شود، از این موقعیت بزرگ سوء استفاده شد و سوء استفاده از این جریان جفا بر بشریت است...».[۵۳]

خاتمی درجای دیگری در واکنش به قرارگرفتن نام ایران در مثلث شرارت در گفت‌وگو با نشریه هرالدتریبون خاطرنشان کرد: «تنها چنانچه بوش از به‌کارگیری گفتمان شر دست بردارد، ایران آماده است روابط خود را با آمریکا بهبود بخشد».[۵۴]

چنین کنش‌ها و واکنش‌هایی خود حاکی از افول ادبیات و گفتمان عادی‌سازی مناسبات ایران با واشنگتن حتی ازجانب جبهه اصلاح‌طلبان در جمهوری اسلامی در آن مقطع زمانی است. به‌عبارت دیگر وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و درپی آن تشدید مواضع جرج بوش علیه جمهوری اسلامی، حرکت تهران را به سوی فاز عادی‌سازی مناسبات با واشنگتن برای مدت نامعلومی به تأخیر انداخت.

اتهام حمایت از گروه تروریستی القاعده

پس از آن‌که گروه تروریستی القاعده، طی مصاحبه بن لادن با شبکه تلویزیونی الجزیره، رسماً مسئولیت انفجارهای یازده سپتامبر در نیویورک و واشنگتن را به عهده گرفت، آمریکا بارها اتهام پناه‌دادن به اعضای القاعده را در ایران، به مقامات جمهوری اسلامی وارد کرده است. وزیر خارجه ایران در اولین پاسخ به اتهامات مکرر آمریکا در این زمینه پس از مدتی مکث و سکوت تصریح کرد: «تعدادی از بازداشت‌شدگان محاکمه خواهند شد». وی در نشست اجلاس جهانی اقتصاد در شهر داووس سوئیس در گفت‌وگو با خبرگزاری رویتر خاطرنشان کرد: «آن‌ها (برخی اعضای القاعده) هم اکنون در زندان هستند و هیچ‌گونه ارتباطی با دنیای خارج ندارند».

ایالات متحده در ادعاهای بعدی خود به دقت این موضوع را تعقیب کرده‌اند به‌عنوان مثال اسکات مک کلان، سخنگوی کاخ سفید، دریک اظهارنظر تأکید کرد: «کشورهای زیادی از ایران خواسته اند تا اعضای القاعده را تحویل دهد. آن‌ها

می‌توانند در کشورهای خودشان محاکمه شوند ولی ایرانیان همچنان به رد این درخواست‌ها ادامه می‌دهند».[۵۵]

مقامات واشنگتن بعدها براساس مطالب منابع سعودی مدعی شدند که ایران *سعدبن لادن*، پسر اسامه و سخنگوی القاعده و *ابوغیث* عضو ارشد کویتی القاعده را دستگیر کرده است و بنابراین ایران باید آن‌ها را به آمریکا یا کشور ثالثی تحویل دهد. این درحالی است که وزارت امور خارجه ایران در آن زمان بارها اعلام کرد که به دلایل امنیتی از ذکر نام اعضای القاعده بازداشت شده در ایران معذور است.[۵۶]

به این‌ترتیب، اتهامات مکرر آمریکا علیه جمهوری اسلامی درخصوص پناه‌دادن به اعضای القاعده و بازداشت آن‌ها از موانعی است که باید در چارچوب چالش‌های فراروی سیاست گفت‌وگو با آمریکا پس از وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰شهریور ۱۳۸۰)، فهم و درک شود.

۲. موانع مناسبات ایران و اروپا در دوران اصلاحات

هرچند با پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۷۶ (۲۳ مه ۱۹۹۸) فصل جدیدی در روابط سیاسی و اقتصادی ایران و اتحادیه اروپا گشوده شد و سیاست‌های وی در زمینه جامعه مدنی در داخل و تنش‌زدایی در خارج با استقبال کشورهای اروپایی روبرو شد، اما با این وجود، مسایل و دغدغه‌های ثابتی در روابط اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی وجود داشته است که هشت سال ریاست جمهوری خاتمی نتوانست به‌طور کامل آن‌ها را از میان بردارد در عوض در برخی موارد این مسائل و مشکله‌ها حتی ابعاد گسترده‌تری نیز به خود گرفته است. عمده این مشکله‌ها در روابط جمهوری اسلامی و اتحادیه اروپا عبارتند از: حقوق بشر، تروریسم و صلح خاورمیانه.

پیش‌فرض نگارنده در این بخش این است که وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در اوایل دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی، بر روند گفت‌وگوهای سازنده و فراگیر ایران و اتحادیه اروپا که از ژوئیه ۱۹۹۸ آغاز شد، تأثیر منفی گذاشت. منظور از تأثیر

منفی این است که تا قبل از وقوع حادثه تروریستی یاد شده در ۲۰ شهریور ۱۳۸۰، *مذاکرات تجاری و اقتصادی* اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی مستقل از دغدغه‌ها، اولویت‌ها و مباحثی مانند *حقوق بشر*، *تروریسم* و *صلح خاورمیانه* دنبال می‌شد اما پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اروپا تحت نفوذ و فشارهای آمریکا و لابی صهیونیستی مسایل اقتصادی تجاری را با مسایل سیاسی ـ حقوقی در مذاکراتش با تهران پیوند زد و این مسأله رفتار اروپایی‌ها را درقبال ایران به رفتار آمریکا نزدیک می‌کرد. به منظور درک دقیق‌تر و مستندتر این فرضیه، می‌توان نحوه تنظیم سند نهایی گفت‌وگوهای سازنده و فراگیر اتحادیه اروپا با ایران را مرور کرد:

نکته مورد توجه نگارنده آن است که به هنگام تنظیم سند نهایی این گفت‌وگوها، میان سران کشورهای اروپایی اختلاف نظر بروز کرد. در این مورد دو گونه دیدگاه ظهور و بروز کرد: گروهی از کشورها مانند آلمان، انگلستان، دانمارک، هلند و لوکزامبورگ خواستار تنظیم یک سند جامع بودند که همه موضوعات را دربرگیرد و در آن همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی با ایران منوط به همکاری ایران در زمینه مسایل سیاسی ـ حقوقی مانند مبارزه با تروریسم، بهبود وضع حقوق بشر در این کشور، همکاری در روند صلح خاورمیانه و عدم تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی شود؛ گروهی دیگر مانند یونان، ایتالیا، فرانسه و اسپانیا برخلاف گروه نخست فقط خواستار تنظیم یک سند تجاری و اقتصادی مستقل از شرط و شروط‌های امنیتی و حقوق بشری بودند. این کشورها معتقد بودند که با توجه به تمایل ملت ایران به برقراری دموکراسی و بهبود وضع حقوق بشر و روی کارآمدن گروهی به نام اصلاح‌طلبان که معتقد به گسترش آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران هستند، می‌توان با بستن این قرارداد و کمک به اقتصاد ایران، زمینه تقویت اصلاح‌طلبان و تداوم پشتیبانی مردم از آن‌ها و به‌تدریج بهبود وضع حقوق بشر و دموکراسی را در ایران فراهم کرد.

سرانجام کشورهای عضو اتحادیه اروپا توافق کردند که با اتخاذ رهیافتی از تلفیق نظرات دو گروه، همکاری با ایران در دو سند همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی و

سند سیاسی به‌صورت جداگانه تنظیم شود و شورای وزیران اتحادیه موظف شد مذاکرات خود را با ایران در ارتباط با این اسناد آغاز کند.اتحادیه اروپا درحالی پذیرفت گفت‌وگو با ایران را برای امضای یک سند تجاری آغاز کند که طرفداران سند جامع در اتحادیه، از حمایت‌های آمریکا و اسرائیل برخوردار بودند و زیر فشارهای این دو کشور قرار داشتند. روزنامه *فایننشال تایمز* در این‌باره نوشت: «تصمیم اتحادیه اروپا درحالی اتخاذ شد که اسرائیل و آمریکا سخت می‌کوشیدند مانع این کارشوند».

وقوع حوادث یازده سپتامبر در نیویورک و واشنگتن تحول عمده‌ای در روابط ایران و اتحادیه اروپا ایجاد کرد چرا که با امنیتی ـ سیاسی‌شدن فضای بین‌المللی، اتحادیه اروپا استمرار گفت‌وگوهای تجاری ـ اقتصادی و بازرگانی اروپا با ایران مشروط به پیشرفت ایران در برخی مسایل سیاسی ـ حقوقی (ارتقاء سطح حقوق بشر در ایران، مبارزه مؤثر با تروریسم و حمایت از روند صلح خاورمیانه) شد. بدین‌ترتیب با وقوع حوادث یازده سپتامبر موضع آن دسته از اعضای اتحادیه اروپا که تحت فشار آمریکا و اسرائیل هنگام تنظیم سند نهایی گفت‌وگوهای سازنده و فراگیر با ایران، خواهان تنظیم سندی جامع با لحاظ پیوند میان مسایل اقتصادی با مسایل سیاسی ـ حقوقی بودند، تقویت و درنهایت عملی شد. به‌عنوان مثال زمانی که در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۲، *خاویرسولانا*، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا، به‌منظور فراهم‌آوردن دور تازه گفت‌وگوهای فراگیر جهت تنظیم سند همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی به تهران آمد، بر نگرانی اروپایی‌ها در مورد روند مذاکرات صلح خاورمیانه، تروریسم و آینده اصلاحات در ایران تأکید کرد.

بدین‌سان اروپا هم‌اکنون همکاری‌های بازرگانی خود را با ایران به مسایل سیاسی ـ حقوقی پیوند زده است. پیشتر، رفتار کشورهای اروپایی دربرابر ایران در حوزه اقتصادی با آمریکا متفاوت بود؛ بدین‌گونه که تحریم‌های اقتصادی آمریکا را نادیده می‌گرفتند و به سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز ایران دست می‌زدند، ولی پس از ۱۱ سپتامبر رفتار اتحادیه دگرگون شده است. برای نمونه، ۱۵ کشور عضو اتحادیه

اروپا در ژوئن ۲۰۰۳ با صدور بیانیه‌ای به ایران هشدار دادند که مذاکرات اتحادیه با ایران، مشروط به پیشرفت این کشور در زمینه احترام به حقوق بشر، جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای، مبارزه با تروریسم و تغییر رویکرد تهران درقبال روند صلح خاورمیانه است.[۵۷] این چرخش اتحادیه اروپا تا اندازه زیادی ناشی از تک‌قطبی شدن جهان به‌ویژه در منطقه خاورمیانه پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و نگرانی اروپایی‌ها در رقابت با آمریکا در این منطقه است.

در ادامه نوشتار پیش رو در این بخش موضوعات حقوقی ـ سیاسی چهارگانه‌ای را که اروپا پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، ادامه مذاکرات تجاری ـ اقتصادی خود را با تهران به آن مشروط کرده است و در زمینه آن‌ها مواضع خود را تا حد امکان به آمریکا نزدیک کرده است به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۲-۱. اتحادیه اروپا و برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران

«این تنها دولت آمریکا نیست، بلکه همه دنیا و از جمله ۸ کشور صنعتی که روسیه نیز جزو آن‌هاست و نیز اتحادیه اروپاست که خواستار امضای پروتکل الحاقی پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای از سوی ایران است».[۵۸]

نقل قول فوق بخش اظهار نظر جک *استراو*، وزیر خارجه انگلیس است که حاکی از مواضع مشابه آمریکا و اتحادیه اروپا درقبال فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران است.

فرضیه *همگامی اروپا با آمریکا* در قبال پرونده اتمی ایران در مقابل فرضیه استقلال اروپا از آمریکا در این خصوص، وقتی بیش از پیش تقویت می‌شود که بدانیم «سران ایالات متحده آمریکا و کشورهای عضو اتحادیه اروپا پس از اجلاس مشترک اتحادیه اروپا و آمریکا که در ژوئن ۲۰۰۳ در کاخ سفید برگزار شد، با انتشار بیانه‌ای به ایران هشدار دادند که تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای را متوقف کند».[۵۹]

ایران در سال ۱۹۹۳ به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) پیوست اما امضای پروتکل الحاقی آن را مشروط به لغو تحریم‌های ۲۵ ساله ایران و ارائه

ضمانت‌های لازم در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز خود کرد. درمقابل اتحادیه اروپا، شرایط ایران را نوعی تعامل تجاری محسوب و اعلام کرد که ایران نمی‌تواند امضای پروتکل الحاقی را مشروط به این خواسته‌ها کند و چنین درخواست‌هایی از سوی ایران نامعقول است.[۶۰] در این راستا وزرای خارجه اتحادیه اروپا در بیانیه‌ای در ژوئن ۲۰۰۳ از ایران خواستند که بی‌قید و شرط پروتکل الحاقی به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضاء کند. یک بند از بیانیه مذکور نیز که خواستار حق دسترسی ایران به تکنولوژی هسته‌ای برای مصارف صلح‌آمیز بود، با فشار انگلیس از متن بیانیه حذف شد.[۶۱]

لندن همچنین به اتحادیه اروپا فشار آورد که یک اولتیماتوم ۲ ماهه به ایران بدهند تا تقاضاهای غرب را برای متوقف کردن برنامه هسته‌ای خود به اجرا درآورد. از سوی دیگر جک استراو وزیر خارجه انگلیس در سفر خود به تهران در ژوئن ۲۰۰۳ آشکارا از ایران خواست که پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را امضاء کند. وی امضای موافقت‌نامه تجاری اتحادیه اروپا با ایران را موکول به امضای پروتکل الحاقی دانست.

در حاشیه دیدار نمایندگان مجلس ایران با نمایندگان اتحادیه اروپا، اروپائیان نسبت به خودداری ایران در پیوستن به پروتکل الحاقی، سخت ابراز نگرانی کرده و تصریح کردند درصورت عدم پیوستن ایران به پیمان مزبور، پرونده تهران به شورای امنیت خواهد رفت.[۶۲] این *اولین‌باری* بود که گفتمان و تهدید *ارجاع پرونده اتمی به شورای امنیت* به تبعیت از آمریکا آغاز شد و تاکنون نیز ادامه یافته است. به‌عنوان مثال پس از فک پلمپ از تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم در نیروگاه هسته‌ای اصفهان در مردادماه ۱۳۸۴ اتحادیه اروپا اعلام کرد که: «*درصورت از سرگیری فعالیت‌های غنی‌سازی توسط ایران، این اتحادیه از موضع آمریکا مبنی بر ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد حمایت خواهد کرد*».[۶۳]

پس از آن‌که در ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۳، جک استراو، یوشکا فیشر و دومینیک دوویلپن، وزرای وقت دولت‌های انگلیس، آلمان و فرانسه برای مذاکره درباره

برنامه‌های هسته‌ای ایران، به تهران آمدند و به‌دنبال آن وقتی با صدور بیانیه‌ای تحت عنوان «*بیانیه تهران*» اعلام شد که ایران پروتکل الحاقی موسوم به (۲+۹۳) را امضاء خواهد کرد، به‌طورموقت یکی از سخت‌ترین چالش‌ها در روابط ایران و اتحادیه اروپا در دوران ریاست جمهوری خاتمی پایان یافت.

پس از بیانیه تهران، مذاکرات هسته‌ای ایران و اروپا با فراز و نشیب فراوانی همراه بود. و در تمامی مذاکرات و نشست‌های بعدی مانند نشست پاریس در یک طرف ایران بر حق خود برای بهره‌گیری از غنی‌سازی اورانیوم و چرخه سوخت هسته‌ای تأکید می‌نمود و در طرف دیگر اروپا همگام و هم‌صدا با ایالات متحده آمریکا خواهان توقف کلیه فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی اورانیوم بود.

این اختلاف دیدگاه هرچه به اواخر دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی نزدیک می‌شویم، بیشتر قابل مشاهده است چراکه پایه و اساس استدلال دولت ایران براساس ماده چهارم[۶۴] معاهده منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به‌تدریج محکم‌تر می‌شد و این درحالی بود که مبنای اصرار اروپایی‌ها بر لزوم توقف فعالیت‌های چرخه سوخت هسته‌ای ایران، انگیزه‌ها و انگیخته‌های سیاسی ـ امنیتی ایران بود.

۲-۲. انتقادات اتحادیه اروپا درخصوص وضع حقوق بشر در ایران

یکی از نهادهای مهم حقوق بشری در اتحادیه اروپا در کنار کمیسیون و شورای اروپا، پارلمان اروپاست.[۶۵] قطعنامه‌های پارلمان اروپا درخصوص وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد که درون‌مایه آن‌ها حاکی از آن است که حقوق بشر همواره چالشی در روابط ایران و اتحادیه اروپا بوده است:

اول: قطعنامه‌هایی است که در قالب گزارش سالیانه بین‌المللی حقوق بشر و سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا صادر می‌شود و در آن‌ها در یک یا چند بند به‌صورت اشاره‌ای به وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود. در این‌گونه قطعنامه‌ها باتوجه به ماهیت آن، کمتر از جریانات خاص و یا افراد مشخص نام برده می‌شود و تماماً موضوعات کلی از جمله ادعاهایی درخصوص تحدید آزادی

بیان، مجازات اعدام، نقض سیستماتیک حقوق زنان مورد اشاره قرار می گیرد. به‌عنوان مثال می‌توان از گزارش بین‌المللی سالیانه حقوق بشر و سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۰ نام برد که در بند ۴۷ به نقض حقوق زنان در جمهوری اسلامی پرداخته و در بند ۶۴ آن به وضعیت نگران‌کننده اعدام‌ها در جمهوری اسلامی ایران اشاره دارد.[۶۶] این گونه اظهارنظرها نشان می‌داد که دستگاه دیپلماسی خاتمی نیز به‌رغم پیگیری سیاست فعال گفت‌وگو با اروپا، نتوانسته است جمهوری اسلامی را از زیر بار سنگین اتهامات در این زمینه برهاند.

دوم: قطعنامه‌هایی است که به‌صورت اختصاصی درخصوص وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران صادر می‌شود. این قطعنامه‌ها اغلب طبق ماده ۵۰ اساسنامه کنونی پارلمان اروپایی و در حیطه موضوعات حساس و اضطراری روز ارائه می گردد. بدین‌معنا که در زمانی بسیار اندک ارائه و هماهنگ شده و برای رأی گیری به نشست عمومی پارلمان تسلیم می گردد. ازجمله این قطعنامه‌ها می‌توان به قطعنامه پارلمان اروپا درمورد توقیف مطبوعات و تحدید آزادی بیان در اردیبهشت ۱۳۷۹ اشاره کرد که در آن درخصوص وضعیت آزادی بیان در جمهوری اسلامی ابراز نگرانی شده و از دولت جمهوری اسلامی خواسته شده که نسبت به آزادی روزنامه‌نگاران در بند اقدام نماید. علاوه براین می‌توان به قطعنامه پارلمان اروپا درباره برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه در ایران و انتقاد از رد صلاحیت شمار کثیری از اصلاح‌طلبان داوطلب نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دی‌ماه ۱۳۸۲ اشاره نمود و یا سایر قطعنامه‌های پارلمانی اروپا درخصوص پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، دادگاه برلین و ... را می‌توان از جمله این نوع قطعنامه‌ها تلقی کرد.[۶۷]

نهادینه و تعریف‌شدن صدور چنین قطعنامه‌هایی در یکی از مهم‌ترین نهادهای حقوق بشری اتحادیه اروپا پس از دوم خرداد ۷۶ نشان می‌دهد که مسأله حقوق بشر در ایران صرف نظر از ماهیت دستگاه سیاست خارجی یکی از مشکله‌های اساسی در روابط این اتحادیه با جمهوری اسلامی ایران است. به‌عبارت دیگر افکار عمومی اروپا نسبت به وضع حقوق بشر در سایر کشورها حساسیت دارد و از سازمان‌های اتحادیه

اروپا مانند پارلمان اروپا می‌خواهد که سیاست تندی درمورد این مسأله در قبال ایران در پیش گیرد.

به این‌ترتیب پارلمان اروپا قطعنامه‌های متعددی درباره نقض حقوق بشر در ایران تصویب کرده است. گرچه قطعنامه‌های این پارلمان لازم‌الاجرا نیست اما از یک‌سو بیانگر دیدگاه‌های نمایندگان ۱۵ کشور عضو پارلمان اروپا درقبال ایران است و از سوی دیگر بر افکار عمومی جهان اثر می‌گذارد. در آن مقطع گفت‌وگو با تهران درباره وضع حقوق بشر در ایران چندبار در چارچوب دیدار هیأت‌هایی از پارلمان اروپا و مجلس ایران با یکدیگر صورت گرفت اما این گفت‌وگوها نتوانست رویکرد سیاسی اتحادیه اروپا به وضع حقوق بشر در ایران را به‌رغم تعدیل آن با روی کارآمدن خاتمی[۶۸] تغییر دهد.

گذشته از تداوم صدور قطعنامه‌های انتقادی پارلمان اروپا درخصوص وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، کشورهای اروپایی نیز هریک جداگانه با انتشار گزارش‌هایی از نقض حقوق بشر در ایران انتقاد می‌کردند. برای نمونه، در گزارش وزارت امور خارجه انگلیس در اکتبر ۲۰۰۲ از توقیف نشریات در ایران؛ زندانی‌شدن شماری از روزنامه‌نگاران؛ صدور حکم زندان برای تعدادی از نمایندگان مجلس؛ بازداشت برخی از فعالان ملی مذهبی؛ صدور احکام سنگین برای شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین؛ تداوم بازداشت تعدادی از دانشجویانی که پس از حادثه کوی دانشگاه در ۱۸ تیر دستگیر شده اند و شلاق‌زدن در ملاء عام انتقاد شده بود.[۶۹]

در دوران ریاست جمهوری خاتمی، بسیاری از کشورهای اروپایی از دلسردشدن مردم از روند اصلاحات در ایران سخن می‌گفتند و انتخابات شوراها و میزان شرکت مردم در هفتمین دور مجلس شورای اسلامی را به‌عنوان نمونه‌هایی از این دلسردی معرفی می‌کردند.[۷۰]

پس از آن‌که مقامات آمریکایی و ازجمله جرج بوش از برخی ناآرامی‌هایی که به‌عنوان حرکت‌ها و اعتراض‌های دانشجویی معرفی می‌شدند، پشتیبانی نمودند، تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس نیز با آنان همنوایی کرد. وی در پارلمان انگلیس، ضمن

سخنانی از فعالیت دانشجویان معترض پشتیبانی کرد و از ایرانیان خواست که برای به‌دست‌آوردن حداقل حقوق خود و همچنین آزادی‌های مدنی بکوشند.

سخنان بلر، گویای چرخش مهمی در سیاست بریتانیا نسبت به ایران بود و نشان می‌داد که مواضع بریتانیا و اساساً اتحادیه اروپا درقبال ایران درحال نزدیک‌شدن به موضع آمریکاست.[۷۱]

۲-۳. شرط مبارزه با تروریسم و همکاری با روند صلح خاورمیانه

مسأله تروریسم تا پیش از رویدادهای ۱۱ سپتامبر در مذاکرات اتحادیه اروپا با ایران، همواره تحت‌الشعاع مسایل اقتصادی قرار می‌گرفت و چنان‌که گفته شد، طرفین نتوانستند درخصوص تنظیم سندی جامع که همه موضوعات مورد بحث را دربرگیرد به توافق برسند. این مسأله خود به‌خود فرصتی را در اختیار دولت خاتمی قرار می‌داد که مسایل اقتصادی ـ تجاری را به‌طور مستقل و جدا از مسایل سیاسی ـ حقوقی و در گفت‌وگوهای سازنده با اتحادیه اروپا پیگیری و دنبال نماید. اما پس از حوادث ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ و در اوایل دور دوم ریاست جمهوری خاتمی، اروپایی‌ها میان این دو مقوله پیوند محکمی برقرار کردند و به همین‌جهت تحت فشار فضای بین‌المللی امنیتی شده از فردای یازده سپتامبر ۲۰۰۱، موضع خود را درقبال ایران به موضع آمریکا در این زمینه نزدیک کردند.

پس از حوادث یازده سپتامبر، جک استراو، وزیر خارجه انگلستان، یک‌بار در ۲۳ سپتامبر و بار دیگر در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۱ به تهران سفر کرد. هدف وی از این سفرها تشویق تهران به مبارزه با تروریسم به ویژه با طالبان و القاعده بود که ادعا می‌شد ایران از آن‌ها حمایت می‌کند.

در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱، هیأتی از سوی اتحادیه اروپا متشکل از وزیر خارجه وقت فرانسه، خاویر *سولانا*، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا و به سرپرستی *لویی میشل* وزیر خارجه وقت بلژیک به تهران سفر کرد و بهبود و گسترش روابط با ایران را مشروط به مشارکت ایران در طرح *ائتلاف برای مبارزه با تروریسم* دانست.

جرج بوش، رئیس جمهوری وقت آمریکا درنطق ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ خود در کنگره اعلام کرد که برای تثبیت امنیت جهانی، باید *دولت‌های یاغی*[۷۲] که مخل این امنیت هستند و به‌عنوان پایگاه تروریست‌ها عمل می‌کنند، نابود شوند و این رسالتی تاریخی و اخلاقی برای ما است و آمریکا منتظر اقدامات تروریستی نخواهد نشست و دست پیش را خواهد گرفت. بیشتر مقامات اتحادیه اروپا از این سخنان بوش استقبال کردند و فشارهای اتحادیه اروپا به ایران شدت گرفت به‌گونه‌ای که *خاویر سولانا*، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا که ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۲ به تهران سفر کرده بود، محور اصلی گفت‌وگوهای خود را در تهران، مسأله تروریسم و صلح خاورمیانه قرارداد و بدین‌سان مشخص شد که اتحادیه اروپا در مسایل مذکور با آمریکا هم‌صدا شده است.[۷۳]

پس از حوادث یازده سپتامبر، اتحادیه اروپا در زمینه گفت‌وگوهای صلح خاورمیانه به آمریکا پیوست و خود را از حاشیه و انزوای سیاسی که قبل از این حوادث در روند مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل با آن دست به گریبان بود رهانید. به این‌ترتیب برای نخستین‌بار یک اجماع نسبتاً فراگیر میان اروپا و آمریکا از یک‌سو و سازمان ملل متحد و روسیه از سوی دیگر در این زمینه حاصل شد. شاهد چنین مدعایی طرح «*نقشه راه*» آمریکاست که در آن مقطع اروپا، سازمان ملل و روسیه نیز از طرح آن حمایت می‌کردند. ورود فعال اروپایی‌ها به مسایل مرتبط با روند صلح خاورمیانه پس از یازده سپتامبر با اتهام اتحادیه اروپا علیه ایران مبنی بر پشتیبانی از گروه‌های مبارز فلسطینی همراه شد. اروپایی‌ها اعتقاد داشته و دارند که جمهوری اسلامی ایران با حمایت از این گروه‌ها در روند گفت‌وگوها و مذاکرات صلح خاورمیانه (اعراب ـ اسرائیل) اخلال می‌کند. درمقابل، ایران معتقد بود و هست که نباید به‌گونه‌ای سطحی به تروریسم پرداخت بلکه باید ریشه‌ها و علل آن را مورد واکاوی و شناخت قرار داد.

از دید جمهوری اسلامی، غرب در برخورد با مسأله تروریسم معیارهای دوگانه‌ای اعمال می‌کند چراکه اقدامات خشونت بار و تروریسم دولتی اسرائیل را نادیده می‌گیرد و درمقابل تأکید می‌کند که گروه‌های فلسطینی مبارز در جدال با رژیم صهیونیستی، تروریست به‌شمار می‌روند.

بدین‌سان پشتیبانی جمهوری اسلامی از گروه‌های مبارز فلسطینی یکی از موارد مهم اختلاف ایران و اتحادیه اروپاست که ریاست جمهوری خاتمی نیز نمی‌توانست آن را که به‌عنوان یک آرمان انقلابی ـ ایدئولوژیک که از سال ۱۳۵۷ به بعد در دستور کار مقامات تهران قرار گرفته است تعدیل نموده و به کناری بگذارد. در این خصوص در پایان این فصل توجه خوانندگان را به این اظهار نظر جک استراو، وزیر امور خارجه وقت انگلیس جلب می‌نمایم که گفته بود:

«ما از پشتیبانی ایران از برخی گروه‌های مخالف صلح خاورمیانه ناخشنودیم. مخالفت ایران روند صلح خاورمیانه یکی از مسایلی بوده که همواره اتحادیه اروپا با ایران مطرح کرده و ناخشنودی خود را از آن بیان داشته است».[۷۴]

درمجموع بر اساس مطالب این فصل مشخص شد که سیاست خارجی خاتمی در پی‌گیری دو هدف عمده تنش‌زدایی در منطقه و جهان و گفت‌وگوی تمدن‌ها با برخی چالش‌ها و موانع داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه بوده است. در سطح داخلی سعی کردیم از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی نشان دهیم که وجود گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، تفاوت بینشی در دیدگاه اصلاح‌طلبان نسبت به منافع ملی و سیاست خارجی و نهایتاً تعدد مراکز تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی ایران از جمله مهمترین چالش‌های داخلی پیش روی دستگاه دیپلماسی خاتمی بوده است. درخصوص چالش‌های منطقه‌ای با درنظرگرفتن برخی ملاحظات، موانع تنش‌زدایی با کشورهای حوزه خلیج فارس را مورد بررسی قرار دادیم. استمرار و تکرار ادعاهای ارضی امارات متحده درقبال جزایر سه‌گانه ایرانی پس از هشت سال تعقیب سیاست تنش‌زدایی، ازجمله مهمترین موانع منطقه‌ای موجود در عملی‌کردن سیاست خارجی صلح‌جویانه خاتمی در سطح منطقه مورد تأکید قرار گرفت. در تشریح موانع فرامنطقه‌ای سیاست خارجی خاتمی چالش‌های دولت وی را در عادی‌کردن روابط ایران با آمریکا و اتحادیه اروپا مورد بررسی قرار دادیم. درخصوص آمریکا موانع داخلی در هر دوطرف؛ برخی گره‌های تاریخی در روابط طرفین با وقوع انقلاب اسلامی و اتهامات چهارگانه مقامات آمریکا علیه جمهوری اسلامی را به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر

۲۰۰۱ مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم. در این میان از مانع‌تراشی آیپک و اسرائیل در عادی‌شدن مناسبات تهران ـ واشنگتن در دوران ریاست جمهوری خاتمی غفلت نشده است. آن‌گونه که در این فصل آمد، مهمترین مانع بر سر سیاست گفت‌وگو با اتحادیه اروپا به‌ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی عبارت بود از همگامی اروپا با آمریکا در برقراری پیوند میان تداوم گفت‌وگوهای تجاری و حل و فصل مسائل سیاسی ـ حقوقی ایران با غرب.

یادداشت‌های فصل چهارم

---

1. National-International Linkage.

۲. روح‌الله رمضانی، «بحث نظری درخصوص بررسی سیاست خارجی جوامع درحال نوسازی»، در *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۳)، ص ۵۳.

۳. موریس دوورژه، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ دوم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۶۹)، ص ۵۳۱.

۴. مطبوعات (روزنامه‌ها) و سازمان‌های خبری (رادیو، تلویزیون و خبرگزاری‌ها) از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی گروه‌واره‌های نفوذی تلقی می‌شوند که نوعی نفوذ سیاسی اعمال می‌کنند، بی‌آن‌که خود به معنی اخص کلمه «گروه» باشند.

۵. این گروه پس از انجام عملیات مذکور، با صدور اعلامیه‌ای رسمی، خود را «فدائیان اسلام ناب محمدی» معرفی کردند.

۶. روزنامه صبح امروز، ۱۳۷۸/۶/۱۷.

۷. علیرضا ازغندی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱)،ص ۲۰۱.

۸ محسن امین‌زاده، «سیاست خارجی دولت اصلاحات، موفقیت‌ها و چالش‌ها» در مهدی ذاکریان، *سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحبنظران*، (تهران: انتشارات همشهری، بهار ۱۳۸۰)، صص۱۱۶-۱۱۷.

۹. طاهره ابراهیمی‌فر، «اقدامات اعتمادساز در منطقه خلیج فارس» در *مجموعه مقالات نهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷)، ص۱۰۶-۱۰۸.

۱۰. سعید بختیاری، اطلس کامل گیتاشناسی، چاپ هشتم (تهران: گیتاشناسی، ۱۳۷۵)، صص ۱۳-۱۶.

۱۱. هوشنگ امیراحمدی، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، ترجمه علیرضا طیب، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۷۲-۷۳، ص ۶ و ۷. « ایران و خلیج فارس؛ دیدگاه‌ها و مسائل

استراتژیک»، ترجمه جمشید زنگنه در مجموعه *مقالات چهارمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه،۱۳۷۳)، ص ٤۹۸.

۱۲. پیروز مجتهدزاده، *کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولتیک خلیج فارس*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، چاپ ششم (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵)، ص ۱۰۰-۱۰۵.

۱۳. بی‌نام، «مواضع ایران و امارات درقبال یکدیگر»، گلف نیوز، ترجمه بیتا زلالی، *توسعه*، ۱۳۸۳/۳/۲۵.

۱۴. خبرگزاری *رویتر*، ۱۳۷۸/۳/۱٦.

۱۵. *روزنامه شرق*، ۱۳۸۳/۳/۱۹.

۱۶. همان.

۱۷. با امضای تفاهمنامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ بین ایران و شیخ شارجه تحت نظارت بریتانیا، دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک بی‌قید و شرط تحت حاکمیت ایران قرار گرفت و درمورد جزیره ابوموسی نیز توافق شد حاکمیت ایران بر نیمه شمال آن به رسمیت شناخته شود. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

پیروز مجتهدزاده، «روابط ایران و اعراب خلیج فارس در پرتو مسأله ادعا نسبت به جزایر تنب و ابوموسی»، *فصلنامه خاورمیانه*،سال چهارم،شماره ۱، بهار ۱۳۷٦، صص ۵۸-۵۹.

۱۸. هوشنگ امیراحمدی، «نظام نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش آمریکا برای رهبری جهان»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۵۸-۵۷، صص ۳٤-۳۲.

۱۹. صادق سجادی، «آمریکا مانع اصلی همگرایی منطقه‌ای»، *روزنامه ایران*، ۱۳۷۷/۲/۳.

۲۰. پیروز مجتهدزاده، «جایگاه امنیت و اتحاد در خلیج فارس»، *روزنامه ایران*، ۱۳۷۷/۲/۳.

۲۱. همان.

۲۲. گراهام فولر، *قبله عالم: ژئوپولیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳)، ص ۲۱.

۲۳. همان.

۲۴. همان.

۲۵. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به: بیژن اسدی، *خلیج فارس از دیدگاه آمار و ارقام*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳٦۸)، ص۳۵.

۲٦. *روزنامه رسالت*، ۱۳۷۸/۵/۲٦.

۲۷. جفری کمپ، «چشم‌انداز آتی روابط ایران وآمریکا»، واشنگتن کوارترلی، زمستان ۲۰۰۱، ترجمه ر.رضایی و م.امیری، *ترجمان سیاسی*، شماره ۲٦۲، ص ۱.

۲۸. مارک کارنگی، «ازسرگیری رابطه ایران و آمریکا غیرممکن است»، فرانس پرس، ۱٦ فوریه ۲۰۰۰، ترجمه امید عرب، *روزنامه عصر آزادگان*، ۱۳۸۲/۱۱/۸.

29. Soft Politics

30. Hard Politics

۳۱. همان.

۳۲. *واحد مرکزی خبر*، «مصاحبه خاتمی با الحیات درباره رابطه با آمریکا»، به نقل از آسوشیتدپرس، ۱۳۸٤/۵/۱٤، شماره خبر: ۱۷۹٤۳۱.

۳۳. *همان*.

۳۴. جفری کمپ، *پیشین*، ص۲.

۳۵. ریچارد مورفی، «چشم‌انداز گفت و شنود آمریکا ـ ایران»، کنفرانس مرکز پژوهش و تحلیل‌های ایران (سیرا)، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۱۳،ص٤.

۳۶. *واحد مرکزی خبر*، «سیاست خارجی ایران تغییر نکرده است»، به نقل از خبرگزاری فرانسه، ۱۳۷۷/۷/۱۹، شماره خبر: ۱۹۲۱۳۵.

۳۷. بی‌نام، «کارایی و ناکاریی دیپلماسی تنش‌زدایی در دوره خاتمی»، *جام هفته*، شماره‌های ۱۲۷-۱۲٦ و ۱۲۹-۱۲۸، ص ٤.

۳۸. منوچهر محمدی، «اصلاحات آمریکایی در سیاست خارجی: رابطه ایران و آمریکا؛ مذاکره یا مقابله؟» کتاب نقد، شماره ۱٦، ص ٦.

39. Non Proliferation Treaty

۴۰. همان، ص ۷-۸

۴۱. جفری کمپ، پیشین، ص ۳.

۴۲. اصغر کیوان حسینی، «دو دیدگاه در تحلیل روابط آمریکا و اسرائیل»، *سیاست دفاعی* ، سال پنجم، بهار ۱۳۷٦،شماره ۳، ص ۱۱۷.

۴۳. *روزنامه سلام*، ۱۳۷۷/۱۲/۸.

۴۴. *روزنامه کیهان*، ۱۳۸۰/۱۲/۲٦.

۴۵. محمد ارزانی، «نگاه اسرائیلی‌ها به روابط ایران و آمریکا»، به نقل از نیوزویک (۱۹۹۸)، *روزنامه کیهان*، ۱۳۸۱/۳/۲۹، ص ۱.

۴۶. *روزنامه سلام*، ۱۳۷۷/۱۲/۸.

۴۷. محمد ارزانی، *پیشین*.

۴۸. *روزنامه ابرار*، ۱۳۸۰/۳/۹.

۴۹. *روزنامه رسالت*، ۱۳۸۰/۱۱/۲۳.

۵۰. روزنامه صبح امروز، ۱۳۷۹/۱/۳.

۵۱. محسن ایمان‌زاده، «روابط بحرانی ایران و آمریکا پس از عملیات یازده سپتامبر ۲۰۰۱»، *ایران*، شماره ۱٦، ص ٦.

52. Axis of Evil

۵۳. بی‌نام، «خاتمی: اظهارات بوش اهانت به ملت ایران بود»، *روزنامه حیات نو*، ۱۳۸۰/۱۱/۱۱.

۵۴. بی‌نام، «شرط خاتمی برای بهبود رابطه با آمریکا»، *روزنامه نوروز*، ۱۳۸۱/۲/۸.

۵۵. خبرگزاری رویتر، «القاعده، محور اختلاف ایران و آمریکا»، ترجمه آزاده افتخاری، *روزنامه شرق*، ۱۳۸۲/۱۱/۵.

۵٦. همان.

۵۷. *روزنامه یاس نو*، ۱۳۸۲/۳/۲۹.

۵۸. *روزنامه یاس نو*، ۱۳۸۲/۳/۲۸.

۵۹. *روزنامه انتخاب*، ۱۳۸۲/٤/۷.

۶۰. *روزنامه عکاظ*، چاپ عربستان به نقل از روزنامه مردم‌سالاری، ۱۳۸۲/٤/۹.

۶۱. *روزنامه یاس نو*، پیشین.

۶۲. *روزنامه ایران*، ۱۳۸۲/٤/۳.

۶۳. *واحد مرکزی خبر*، «احتمال تیرگی روابط ایران با غرب درصورت ازسرگیری غنی‌سازی اورانیوم»، به نقل از شبکه تلویزیونی بی. بی. سی، ۱۳۸٤/٥/۹، شماره خبر: ۱۷۷٤۱٤.

۶۴. براساس ماده چهارم ان. پی. تی: کشورهای پیشرفته دارای تکنولوژی هسته‌ای باید کشورهای فاقد چنین تکنولوژی را در برنامه‌های صلح‌آمیز اتمی یاری رسانند.

۶۵. برای مطالعه بیشتر و دقیق‌تر رجوع کنید به: جزوه درسی کارشناسی ارشد دکتر محمد حسن‌خانی در زمینه «*پیمان‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای*»، سال تحصیلی ۸٤-۱۳۸۳.

۶۶. افشار سیفی‌نژاد، «حقوق بشر، چالشی در روابط ایران و اتحادیه اروپا»، *روزنامه مردم‌سالاری*، ۱۳۸۳/۱/۱۹، ص ۱.

۶۷. *همان*، ص ۲.

۶۸. البته لازم به ذکر است وضعیت حقوق بشری ایران در افکار عمومی پارلمان اروپا از زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷٦ به میزان قابل ملاحظه‌ای تلطیف شد؛ به‌گونه‌ای که میزان قطعنامه‌های صادره پارلمان درباره اوضاع کشورمان کاهش یافت.

۶۹. روزنامه مردم‌سالاری، ۱۳۸۱/۷/۹.

۷۰. *روزنامه ایران*، ۱۳۸۲/٤/۳.

۷۱. *روزنامه ایران*، ۱۳۸۲/٤/٤.

72. Rough States.

۷۳. اصغر جعفری ولدانی، «روابط ایران و اتحادیه اروپا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۱۹۸-۱۹۷، ص ۹.

۷۴. *همان*.

۵

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آن‌گونه که در فصل نخست استدلال شد، تلاش کردیم طرحی نو برای تئوریزه‌کردن سیاست خارجی دولت خاتمی دراندازیم. در این راستا از یک‌سو درون‌مایه هریک از تئوری‌های مطرح در عرصه سیاست بین‌الملل (عمدتاً آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی) را مورد بررسی قرار دادیم و از سوی دیگر تطبیق یا عدم تطبیق آن‌ها با واقعیت‌های دیپلماسی هشت‌ساله خاتمی را مورد واکاوی قرار دادیم. سنتز ما از رهگذر چنین تطبیقی این بود که می‌بایست نوعی تفکیک زمانی را در این خصوص پذیرفت: دوره اول ریاست جمهوری خاتمی مشحون از اظهار نظرهایی است که مباحثی از قبیل صلح جهانی؛ عدالت‌خواهی؛ ارتباط فراگیر با ملت‌ها در کنار دولت‌ها؛ احترام به حق استقلال و تعیین سرنوشت ملت‌ها و عدالت‌خواهی را در مقام و جایگاه اولویت اول سیاست خارجی قرار می‌داد. این گونه اظهارنظرها همزمان با درک ایشان از شرایط پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی که در آن سایه حضور آمریکا در سرتاسر جهان و خاورمیانه سنگین‌تر از گذشته شده بود موجب شد که سیاست دوستی و نزدیکی به قدرت‌های منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای تحت عنوان سیاست تنش‌زدایی، مد نظر دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ قرار گیرد. به‌این‌ترتیب استدلال شد که دوره اول ریاست جمهوری خاتمی ما را به چارچوبی تئوریک می‌رساند که حاصل تلفیق دو مکتب آرمان‌گرایی و نوواقع‌گرایی با غلظت بیشتر گزاره‌های آرمان‌گرایانه در مقایسه با گزاره‌های واقع‌بینانه (آرمان‌گرایی نوواقع‌بینانه) است.

وقوع حوادث ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ در نیویورک و واشنگتن و به‌دنبال آن حمله پیشگیرانه آمریکا به افغانستان و عراق، سرآغاز فاصله گرفتن از بعد آرمان‌خواهی و تن‌دادن به شرایط تک‌قطبی جهان حداقل در گوشه‌ای از دنیا به نام خاورمیانه بود. بدین‌سان در شرایطی که به تعبیر کنت *والتز*، فشارهای سیستماتیک جهانی و منطقه‌ای و به تعبیر ساده‌تر، شرایط جهانی و منطقه‌ای رفتار خارجی دولت‌ها را به سمت و سوی امنیتی‌شدن می‌کشاند، رفتار سیاست خارجی خاتمی در این مقطع (همزمان با آغاز دوره دوم ریاست‌جمهوری)، پیش و بیش از آن‌که به آرمان‌گرایی دوره اول نزدیک باشد باید در چارچوب نئورئالیسم (رئالیسم ساختاری) درک و فهم شود.

از طرفی از منظر تحلیل گفتمانی، شاید آن‌گونه که *علیرضا ازغندی* در کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» می‌نویسد، بهترین تعبیر برای سیاست خارجی خاتمی، گفتمان «فرهنگ‌گرای سیاست‌محور» باشد. درستی چنین تعبیری را می‌توان در اظهار نظر سید محمد خاتمی در دانشگاه تهران طی مراسم دریافت دکترای افتخاری روابط بین‌الملل از سوی این دانشگاه جستجو کرد:

«بررسی نسبت میان ادب و فرهنگ و علم و قدرت، لازم و این نکته قابل توجه است که بعد از انتخابات خرداد ۷۶، کوشش من نزدیک‌کردن زبان سیاست به زبان فرهنگ بوده است و این یکی از بزرگترین اهداف و آرمان‌هایم بود».[1]

در مقام توصیف و تبیین دو سیاست مهم اعلامی خاتمی یعنی سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها، برپایه تئوری «*صلح دموکراتیک*» نشان دادیم که چگونه میان طرح «*جامعه مدنی*» در داخل و «*سیاست تنش‌زدایی*» و «*گفت‌وگو*» در خارج ارتباط منطقی و اینهمانی وجود دارد. براین اساس منابع داخلی و خارجی تعیین‌کننده هر دو سیاست اعلامی را مورد بررسی قرار دادیم. در همین راستا در فصل دوم گفته شد که «جامعه مدنی» و «ضرورت‌های اقتصادی» منابع داخلی و مسایلی از قبیل «یکپارچگی جهانی»، «همکاری به‌جای منازعه در عرصه اقتصاد جهانی» و «محیط ناامن منطقه‌ای»، منابع خارجی تعیین‌کننده در اولویت تنش‌زدایی در سیاست خارجی خاتمی به‌شمار می‌آیند.

در این فصل همچنین با تشریح شرایط مساعد به‌ویژه بین‌المللی، نشان دادیم که از لحاظ زمانی، ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها از سوی خاتمی در بهترین زمان ممکن ارائه شد و همین عامل علت استقبال جهانی از آن از جمله در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در آستانه هزاره سوم میلادی و سازمان یونسکو بود.

پیش‌فرض نگارنده در فصل سوم این بوده است که ارتقاء مناسبات جمهوری اسلامی با کشورهای تأثیرگذار منطقه‌ای و بین‌المللی پس از دوم خرداد ۷۶ را می‌توان دستاوردی مثبت برای سیاست خارجی دولت اصلاحات به‌شمار آورد. شاخص‌های طرح چنین پیش فرضی را، افزایش حجم مبادلات اقتصادی ـ بازرگانی و مراودات سیاسی ـ فرهنگی از یک سو و تغییر و تلطیف ادبیات مقامات رسمی کشورهای مزبور درقبال ایران تشکیل می‌دهد.

در مهمترین بخش مربوط به دستاوردهای منطقه‌ای دولت خاتمی در زیرمنطقه خلیج فارس، به مهمترین و تأثیرگذارترین کشور یعنی عربستان سعودی پرداختیم، چراکه خود ایشان نیز تصریح کرده بود که: «*تا زمانی که ایران با مهمترین کشور عرب خلیج فارس (عربستان) روابط خوبی برقرار نکند، نمی تواند روابطش را با شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس عادی کند*».[۲]

در این بخش نشان دادیم که چگونه در آن مقطع از یک طرف لحن مقامات بلندپایه عربستان سعودی نسبت به جمهوری اسلامی تعدیل یافت و از طرف دیگر چگونه همکاری‌های تهران ـ ریاض از زمان برگزاری اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران، روند صعودی محسوسی به خود گرفت. بررسی زیرمنطقه‌های شمال آفریقا (اختصاصاً مصر) و شرق آسیا (ژاپن، چین و کره جنوبی)، اولویت‌های دوم و سوم نگارنده در فصل سوم بوده است.

در بخش مربوط به دستاوردهای فرامنطقه‌ای دولت خاتمی، حوزه مطالعاتی خود را به دو موضوع مهم مناسبات ایران ــ آمریکا و ایران ــ اتحادیه اروپا محدود کردیم. نگارنده در ارائه مطالب مرتبط با فضای تنش‌زدایی در مناسبات تهران و واشنگتن با بهره‌گیری از مصاحبه تاریخی خاتمی با شبکه تلویزیونی سی.ان.ان از یک‌سو و

بازتاب واکنش‌های مثبت و ملایم برخی مسئولان هیأت حاکمه دولت کلینتون از جمله مادلین آلبرایت، وزیر خارجه وقت آمریکا از سوی دیگر نشان داد که کمترین و عینی‌ترین پیامد اعلام سیاست گفت‌وگو با غرب از سوی دولت خاتمی به‌ویژه در دوره اول ریاست جمهوری وی، به انزوا کشیده‌شدن «*تفکر مهار*» در میان استراتژیست‌های ایالات متحده آمریکا بوده است. در این میان تلاش شد تا با تقسیم‌بندی دقیق زمانی و مرحله‌بندی واکنش مهارگرایان درقبال مصاحبه خاتمی با سی. ان. ان خطاب به ملت و دولت آمریکا و جهانیان، انفعال سیاسی آن‌ها دراین خصوص به نمایش گذاشته شود.

نگارنده در ادامه فصل سوم، با ترسیم فضای کلی تنش در مناسبات تهران و اتحادیه اروپا در آستانه روی کارآمدن خاتمی به‌علت پرونده حادثه و دادگاه میکونوس تلاش کرد تا ارزش و تأثیرگذاری دیپلماسی فعال خاتمی را در عادی‌سازی مناسبات تهران با اتحادیه اروپا و بازگشت سفرای جمهوری اسلامی و سه کشور عمده این اتحادیه (آلمان، انگلیس و فرانسه) به محل‌های مأموریت خود به اثبات برساند. نگارنده به منظور شفاف‌کردن فضای بهبود مناسبات مذکور، زمینه‌های گذار از گفت‌وگوهای محدود و انتقادی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را به گفت‌وگوهای جامع و سازنده دوران خاتمی تشریح کرد. نگارنده همچنین به منظور عینی و ملموس‌کردن هرچه بیشتر موفقیت و دستاورد مزبور، برخی بررسی‌های موردی را در دستور کار خود قرار داد. در این بررسی‌ها براساس پیچیدگی‌ها و اهمیت روابط، سه دولت مهم آلمان، انگلیس و فرانسه انتخاب شد.

در فصل چهارم و آخرین فصل پژوهش، نگارنده درصدد برآمد تا با نشان‌دادن روی دوم سکه دیپلماسی دولت اصلاحات، فضایی متفاوت و متضاد با خوشبینی‌های فصل سوم ترسیم و تصویر نماید. بدین‌سان وی در فصل آخر تلاش کرد تا با به‌کارگیری رویکرد و سطح تحلیل‌های داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و با استفاده از اطلاعات، مواضع، اظهارنظرها و به‌طور کلی ادبیات کاملاً متفاوت و متضاد با فصل قبل آن، نشان دهد که چرا و چگونه دیپلماسی خاتمی با گذار به دوره دوم و اواخر

دوران ریاست جمهوری، به‌تدریج دینامیسم درونی خود را از دست می‌داد و همانند دوره اول فعال، پویا و مقتدر حرکت نمی‌کرد؟

نگارنده در پاسخ به این سؤال با اعتقاد به پیوند و ارتباط میان سیاست داخلی و سیاست خارجی (سیاست خارجی تداوم سیاست داخلی) و با رعایت پرهیز از طرح مباحث جانبدارانه، یکی از موانع عمده را چالش‌های داخلی معرفی نمود و به‌منظور مبرا بودن از برخی اشکالات حزبی ـ جناحی بخش‌هایی از اظهار نظر خاتمی را در این خصوص در ضمن یکی از آخرین مصاحبه‌های مطبوعاتی وی در دوران تصدی‌گری پست ریاست جمهوری عیناً بازتاب داد.

نگارنده در تشریح موانع و چالش‌های سیاست خارجی خاتمی در سطح منطقه‌ای با اشاره و استناد به موانع چندگانه «ضعف اعتماد متقابل»؛ «ساختارهای سیاسی متفاوت و متعارض»؛ «برداشت‌های ناهمگون از مقوله امنیت منطقه»؛ «حمایت از ادعاهای ارضی امارات علیه ایران»؛ «دخالت آمریکا در امور منطقه»؛ «تفاوت‌های قومی ـ مذهبی و فرهنگی» و بالاخره «مکمل‌نبودن ساختار اقتصادی کشورهای منطقه» نشان داد که دستگاه دیپلماسی خاتمی در طول هشت سال تصدی‌گری با چه مشکلات پیچیده و چند لایه‌ای مواجه بوده است.

نگارنده در آخرین بخش از این پژوهش، و در بررسی چالش‌های سیاست خارجی دولت خاتمی درسطح فرامنطقه‌ای توجه خود را بر موانع عمده در راه عادی‌سازی مناسبات تهران و واشنگتن و ارتقاء سطح گفت‌وگوها با اتحادیه اروپا متمرکز کرد.

درخصوص موانع عادی‌سازی مناسبات تهران ـ واشنگتن، موانع داخلی در دوطرف؛ گلایه‌های تاریخی ایران و آمریکا از یکدیگر؛ پیش شرط‌های طرفین برای ازسرگیری روابط؛ مانع‌تراشی لابی صهیونیستی و بالاخره حوادث ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ (یازده سپتامبر ۲۰۰۱) هرکدام به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفت. چینش چنین موانع و اشکال‌تراشی‌هایی در کنار یکدیگر به خودی خود نشان می‌داد که دستگاه سیاست خارجی دولت خاتمی با چه معمای پیچیده و چندچهره‌ای برای حل و فصل

مسأله روابط ایران و آمریکا در زمانه و زمینهٔ خود روبرو بوده است.

در زمینه اتحادیه اروپا نیز گفته شد با این‌که در روزهای نخست پس از روی کارآمدن دولت خاتمی، نوعی خوشبینی افراطی درخصوص گسترش همه‌جانبه و فراگیر مناسبات با اتحادیه اروپا وجود داشت، اما گذشت تنها چهار سال از ریاست جمهوری هشت ساله خاتمی کافی بود که با وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، از میزان این خوشبینی‌ها کاسته شود.

سیاست اروپایی‌ها از منظر تحلیلگرانی که پس از خرداد ۷۶ قلم‌فرسایی خود را در زمینه مناسبات تهران و اتحادیه اروپا آغاز کرده بودند، سیاستی مستقل از آمریکا به‌شمار می‌رفت که جمهوری اسلامی به‌ویژه با روی کارآمدن دولت خاتمی باید از آن استفاده می‌کرد. اما وقوع حادثه‌ای مثل انفجارهای ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ کافی بود تا روند گفت‌وگوهای سازنده و فراگیر این اتحادیه را با جمهوری اسلامی ایران تحت‌الشعاع خود قرار دهد. تقریباً ۱۰ روز پس از وقوع این حوادث در واشنگتن و نیویورک، اروپایی‌ها ادامه گفت‌وگوهای تجاری، اقتصادی و بازرگانی میان دوطرف را به رعایت چهار مسأله: مبارزه مؤثر ایران با تروریسم (القاعده)؛ همکاری سازنده در روند صلح خاورمیانه (سازش اعراب با اسرائیل)؛ توقف برنامه‌های هسته‌ای و ارتقاء سطح حقوق بشر در جمهوری اسلامی منوط و مشروط ساختند. این مسأله سیاست خارجی خاتمی را پس از گذشت چهار سال با یک چالش جدی جهانی مواجه می‌ساخت و آن این‌که جمهوری اسلامی ایران از آن پس خود را درمقابل اروپایی می‌دید که درخصوص مسایل چهارگانه مزبور با ایالات متحده آمریکا همگام و هم‌صدا شده است و فضای گفت‌وگوهای بازرگانی ـ اقتصادی خود را با تهران، به فضای امنیتی و سیاسی مبدل کرده است.

یادداشت‌های فصل پنجم

---

۱. *خبرگزاری ایسنا*، ۱۳۸٤/۲/۷، ص ۱. شماره خبر:٤۱۰٦۹۷.

۲. *واحد مرکزی خبر*، «عملکرد هشت‌ساله دولت خاتمی از نگاه هرالد تریبون»، ۱۳۸٤/٤/۲۱، شماره خبر: ۱۷۰۹۸۵.

فهرست گزیده منابع و مآخذ

۱. منابع فارسی

الف. فهرست کتب

۱. ازغندی، علیرضا. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*،چاپ اول، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱).

۲. ازغندی، علیرضا. *نظام بین‌الملل: بازدارندگی و همپایگی استراتژیک*، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۰).

۳. اسدی، بیژن. *خلیج فارس از دیدگاه آمار و ارقام*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۸).

۴. انان، کوفی. *گفت‌وگوی تمدن‌ها و نیاز برای اخلاق جهانی*، ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، (تهران: انتشارات مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۷۸).

۵. بازرگان، مهدی. *انقلاب ایران در دو حرکت*، چاپ چهارم، (تهران: انتشارات مظاهر، ۱۳۶۳).

۶. بختیاری، سعید. *اطلس کامل گیتاشناسی*، چاپ هشتم (تهران: گیتاشناسی، ۱۳۷۵).

۷. بروجردی، مهرزاد. روشنفکر *ایران و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، (تهران: نشر مرزان، ۱۳۷۷).

۸. چامسکی، نوام. دهه جنگ سرد، ترجمه شاهرخ وزیری (تهران: نشر رسا،۱۳۷۰).

۹. خاتمی، محمد. از دنیای «شهر» تا شهر «دنیا»، سیری در اندیشه سیاسی غرب، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳).

۱۰. دلماس، کلود. *همزیستی مسالمت‌آمیز*، ترجمه مهری پرهام، (تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵).

۱۱. ذاکریان، مهدی. ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحبنظران (مجموعه مقالات)، (تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۸۰).

۱۲. دوئرتی، جیمز و گراف، فالتز. *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل(جلد اول)*، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲).

۱۳. دوورژه، موریس. *جامعه شناسی سیاسی*، ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ دوم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۶۹).

۱۴. رمضانی، روح‌الله. *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: نشر نی،۱۳۸۱).

۱۵. روشندل، جلیل، *هدف‌ها و پیامدهای پیمان استراتژیک ترکیه واسرائیل*، (تهران:مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۷).

۱۶. سولیوان، ویلیام. *مأموریت در تهران*، ترجمه محمود مشرقی، (تهران: هفته، ۱۳۶۱).

۱۷. سیف افجه‌ای، معصومه. *بحرین*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶).

۱۸. فولر، گراهام. *قبله عالم: ژئوپولیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر،(تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳).

۱۹. قوام، عبدالعلی. *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۲).

۲۰. مجتهدزاده، پیروز. *ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایران*، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹).

۲۱. مجتهدزاده، پیروز. *کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس*، ترجمه حمید رضا ملک محمدی نوری، چاپ ششم (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵).

۲۲. *مجموعه مقالات نهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷).

۲۳. *مجموعه مقالات هشتمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷).

۲۴. مورگنتا، هانس. *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴).

۲۵. هانتینگتون، ساموئل. *نظریه برخورد تمدن‌ها*، هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویراستاری مجتبی امیری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴).

۲۶. یگانه، عباس. *عمان*، (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴).

ب. فهرست مقالات

۱. اخوان زنجانی، داریوش. «تحول و تکامل ساختار جامعه بین‌الملل؛ منطقه‌گرایی یا جهان‌گرایی»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۸۶-۸۵

۲. ارزانی، محمد. «نگاه اسرائیلی‌ها به روابط ایران و امریکا»، به نقل از نیوزویک (۱۹۹۸)، *روزنامه کیهان*، ۱۳۸۱/۳/۲۹.

۳. اسلامی، مسعود. «وجهه بین‌المللی ایران و انتخابات اخیر ریاست جمهوری»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، سال یازدهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۶.

۴. ازغندی، علیرضا. «تنش‌زدایی در سیاست خارجی، مورد جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸.

۵. ازغندی، علیرضا. «نظام بین‌الملل و سیر تکوینی آن»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال دوم، دی و اسفند ۱۳۶۶، شماره ۱.

۶. امیراحمدی، هوشنگ. «بحران افغانستان و سیاست منطقه‌ای ایران»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۱۳۴-۱۳۳.

۷. امیراحمدی، هوشنگ. «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۷۴-۷۳.

۸ امیر احمدی، هوشنگ. «نظام نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش آمریکا برای رهبری جهان»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۵۸-۵۷.

۹. ایمان‌زاده. محسن، «روابط بحرانی ایران و آمریکا پس از عملیات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱»، *ایران*، شماره ۱۶.

۱۰. توحیدفام، محمد. «دموکراسی؛ پیش‌نیاز گفت‌وگوی تمدن‌ها»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۰.

۱۱. جعفری ولدانی، اصغر. «ایران و اروپا از گفت‌وگوی انتقادی تا مشارکت اقتصادی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، ویژه اروپا(۲)، پاییز ۱۳۷۸.

۱۲. جعفری ولدانی، اصغر، «روابط ایران و اتحادیه اروپا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۱۹۸-۱۹۷.

۱۳. جانبگلو، رامین. «اول گفت‌وگو با خود، بعد با دیگری»، *گزارش گفت‌وگو*، شماره ۲۶.

۱۴. حاجی یوسفی، امیرمحمد. «جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌المللی دستخوش دگرگونی»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۲.
۱۵. حاجی یوسفی، امیرمحمد. «نظام تک‌قطبی، خاورمیانه وایران: فرض‌ها و حدس‌ها»، *روزنامه حیات نو*، ۱۳۸۰/۴/۲۷.
۱۶. خوشرو، غلامعلی.«گفت‌وگوی تمدنی چیست؟»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷.
۱۷. رشیدی، علی. «افزایش فرصت برای حضور بین‌المللی»، *ماهنامه ایران فردا*، شماره ۴۴.
۱۸. رضایی، علی‌اکبر.«گفت‌وگوی تمدن‌ها: نظریه‌ها و روندها»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال دوازدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷.
۱۹. سلیم، محمدالسید.«جایگاه کنترل تسلیحات در روند صلح خاورمیانه»، *فصلنامه خاورمیانه*، سال دوم، شماره ۱.
۲۰. سیفی‌نژاد، افشار. «حقوق بشر، چالشی در روابط ایران و اتحادیه اروپا»، *روزنامه* مردم‌سالاری، ۱۳۸۳/۱/۱۹.
۲۱. شهابی، سهراب.«الزامات اقتصادی سیاست خارجی»، *دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها*، شماره۸۵ آذر ۱۳۷۳.
۲۲. علوانی، عبدالواحد. «جغرافیای آینده برخورد تمدن‌های بشری»، ترجمه حسن فیض الهی، مجله *اسلام و غرب*، شماره ۵ و۶، دی و بهمن ۱۳۷۶.
۲۳. فرازمند، محمد. «جمهوری اسلامی ایران و عربستان، به سوی افق‌های جدید همکاری»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸.
۲۴. قاسم‌زاده، ابوالقاسم. «تنش‌زدایی در روابط بین‌الملل»، *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۷/۲/۱.
۲۵. قاسم‌زاده، ابوالقاسم. «سیاست تنش‌زدایی و تجدید روابط سیاسی ایران و مصر»، *نشریه آبادی*، شماره ۲.
۲۶. کارنگی، مارک. «ازسرگیری رابطه ایران و آمریکا غیرممکن است»، فرانس پرس، ۱۶ فوریه ۲۰۰۰، ترجمه امید عرب، *روزنامه عصر آزادگان، ۱۳۸۲/۱۱/۸*.
۲۷. کاکاوند، عباس.«نقدی بر سیاست خارجی دولت خاتمی»، *جام هفته*، شماره ۱۱۲.
۲۸. کمپ، جفری.«چشم‌انداز آتی روابط ایران و آمریکا»، واشنگتن کوارترلی، زمستان ۲۰۰۱، ترجمه ر.رضایی و م. امیری، *ترجمان سیاسی*، شماره ۲۶۲.

۲۹. کوشکی، «جامعه مدنی و گفت‌وگوی تمدن‌ها»، *روزنامه مردم‌سالاری*، ۱۳۸۲/۳/۱۸.

۳۰. کیوان حسینی، اصغر. «دو دیدگاه در تحلیل روابط آمریکا و اسرائیل»، *سیاست دفاعی*، سال پنجم، بهار ۱۳۷۶،شماره ۳.

۳۱. متقی، ابراهیم. «منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران و عربستان سعودی»، *روزنامه فردا*، ۱۳۷۶/۲/۲۵.

۳۲. مجتهدزاده، پیروز. «توسعه روابط ایران و اروپا به حل مساله تهران ـ واشنگتن کمک می‌کند»، *روزنامه عصر آزادگان*، ۱۳۷۸/۱۰/۲۱، به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران.

۳۳. مجتهدزاده، پیروز. «جایگاه امنیت و اتحاد در خلیج فارس»، *روزنامه ایران*، ۱۳۷۷/۲/۳.

۳۴. مجتهدزاده، پیروز.«دیدگاه‌های ایران در رابطه با دریای خزر و خلیج فارس»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۹۶-۹۵.

۳۵. مجتهدزاده، پیروز.«روابط ایران و اعراب خلیج فارس در پرتو مسأله ادعا نسبت به جزایر تنب و ابوموسی»، *فصلنامه خاورمیانه*، سال چهارم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶.

۳۶. مجتهدزاده، پیروز. «نظام دگرگون‌شونده جهانی»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۹۴-۹۳.

۳۷. محمدی، منوچهر. «اصلاحات آمریکایی در سیاست خارجی: رابطه ایران و آمریکا؛ مذاکره یا مقابله؟»، *کتاب نقد*، شماره ۱۶.

۳۸. مورفی، ریچارد. «چشم‌انداز گفت و شنود آمریکا ـ ایران»، کنفرانس مرکز پژوهش و تحلیل‌های ایران (سیرا)، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۱۳.

۳۹. نراقی، احسان، «برخورد تمدن‌ها یا گفت‌وگوی تمدن‌ها؟»، ترجمه ع.روح‌بخشان، *مجله پل فیروزه*، شماره ۱.

۴۰. ویسی، مراد. «ایران و عربستان، نگاه به آینده»، *روزنامه سلام*، ۱۳۷۷/۳/۶.

۴۱. ویسی، مراد. «جایگاه ایتالیا و اروپا در سیاست خارجی دولت خاتمی»، *روزنامه سلام* ۱۳۷۷/۱۲/۱۸.

۴۲. هودشتیان، عطا. «وضع تازه جهان پس از فروپاشی نظام شوروی»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شماره ۱۳۴-۱۳۳.

۲. منابع انگلیسی

1. Amuzegar Jahangir. "Khatami`s Iran One Year Later", *Middle East Policy,* Vol VI, No.2, october 1998.
2. Bahjat,G. "Geoeconomy Vre. Geostrategy", *Strategic Review*, summer 1999.
3. Bauman Z, Memories of class: *The Pre-History and After-Life of Class*, (London: Routledge and Kegan Paul, 1982).
4. "Childern of the Islamic Revolution", *the Economist*, 18, January 1997.
5. Chubin, Shaharm. "Iran and It`s neighbours", *Diplomatic History*, Summer 1993.
6. Colin, Peter, Dictionary of Government and Politics.
7. Foreign Broad Cast Information Service, Near East and South Asia, *Daily Report*, 12 December 1997.
8. Held, Dadiv. Democracy and the Global Order from the Modern State to Cosmopolitan Government, Cambridge policy Press, 1996.
9. Huntington, Samuel P. "The Clash of Civilizations" in *Foreign Affairs*, Vol.72, No3.
10. Huntington, Samuel P. "The Clash of Civlization and Remaking of World Order. London: 1997, p.20.
11. Mazrui, Ali. "Cultural Forces" in *World Politics*, (London: Longman, 1990).
12. Ramazani, R.K. "Iran`s Foreign Policy; Both North and South", *The Middle East Journal*, summer 1990, Vol, 46, No.3.
13. Ramazani, R.k. "Revolutionary Iran: Challenge and Response in the *Middle East, U.S.A: Johns Hopkins University Press.*

نمایه



سیاست خارجی دولت‌ها مشحون از گزاره‌ها و قضایای متکثر و متلونی است که بخشی از آن‌ها معطوف به واقعیت‌های سیاست داخلی است؛ بخشی از آن‌ها منوط و مشروط به فرصت‌ها/چالش‌های منطقه‌ای است و نهایتاً برخی دیگر راه به شرایط و فشارهای سیستماتیک بین‌المللی ـ جهانی می‌برد. از این منظر سیاست خارجی پدیده‌ای بسیط و تک‌ساحتی‌ای نیست که بتوان نوعی رابطه اینهمانی و بی‌چالش میان آرمان‌ها/واقعیت‌ها؛ ایده‌ها/کنش‌ها و ذهنیت‌ها/عینیت‌های آن برقرار کرد. از این رهگذر، سیاست خارجی دولت خاتمی نیز همچون لوحی ملفوف و پوشیده انگاشته می‌شود که در برخورد با فرصت‌ها/چالش‌های داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی به‌تدریج باز می‌شود و دستاوردها/ناکامی‌های خود را نشان می‌دهد. بدین‌سان شاید پرهیز از هرگونه رویکرد بسیط و تک‌ساحتی به سیاست خارجی دولت اصلاحات به صواب نزدیک‌تر باشد؛ ایده‌ای که این کتاب آن را طرح و بسط می‌دهد.

